

Adab. Kabul
Vol.2, No.1, Jawza 1333
(May 1354)

نیجی



Ketabton.com

مجلہ سے ماهی

نویسنده‌گان این شماره

صفحه

۱	ده سال قبل (تاریخچه پو هنرهای ادبیات)	۱ - بنا علی زهیر
۶	بحثی درباره (د، ذ، ز) در فارسی	۲ - « جا و بد
۱۱	د شیرشاه اهمیت په نزی کنی	۳ - « عبدالواسع حمیدی
۱۶	حسن ییگ	۴ - « شاعلی اکبر شهرستانی
۲۲	غزل (این حر ف همیشه آفتابی است)	۵ - « هاشم شایق
۲۲	« (اگر جان هم طلب داری ..)	۶ - « حبیب الرحمن هاله
۲۲	« بازگردیدم اسیر زلف پیچان کسی	۷ - « عبدالمغوغ غرقه
۲۲	فن طب (از تاریخ مد نیت اسلام)	۸ - « غلام حسن مجددی
۲۷	چهره ادبیات از نکاه غریبان	۹ - « محمد حیدری و بل
۴۰	آرزوی عاشق	۱۰ - « عبد الرحیم المهام
۴۱	نکته چند درباره تدریس جفراء فیه	۱۱ - « عتیق الله معروف
۴۰	باعث درد سر خلق است اغلب آشنا	۱۲ - « ملک الشعراً بیتاب
۴۰	از آهدل زارم ...	۱۳ - « عبد الغفار فروزان
۴۱	خنگل دا سنیل جغرافی خخه	۱۴ - « محمد حسن ضمیر صافی
۴۵	باش اران جوان	۱۵ - « گرفتار
۴۸	دراد یوشخصیت (دو بنا نوی اصول)	۱۶ - « عبدالاحد یاری
۴۹	ای ز خیال عارضت تار نظر پیچ و قاب	۱۷ - « صوفی عشقی
۵۶	عشق در پر تو ماه	۱۸ - « محمدامان فارغی
۵۸	کا بل از نکاه جفراء فیه شهری	۱۹ - « عبدالواحد
۶۰	درست عالم کی مشهور په دیوانه شوم	۲۰ - « حبیب الله قزی
۶۱	در نورستان چه دیدم	۲۱ - « احمدعلی معتمدی

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE

29 MAR 2005

6 CONTINUATION 6

اعتذار

مطبعة معارف که نازه برای نشر علم و معارف در مملک بکار آغاز نموده است
طبعاً از حیث سامان ولو ازم طباعتی نامکمل بوده منجمله در قسمت حروف طباعتی
که از خارج وارد گردیده حروف گاف و تای عربی قسمت زیاد ان در راه شکسته
و عوض آن تاکنون در دسترس مانبوده از حضور د و اتیکه بمطالعه این اثر هی پردازند
خواهشمند است معد در تمارا در نظر داشته در هو ارد معینه کاف را گاف و تای اخیر
بعضی کلمات عربی را که بشکل (۹) طبع شده تاقرائی فرمایند.

Library of Congress



2011

325445

Microfilm 2011/58516

در زو ایای تاریخ
فاسکو لته ادبیات

شا غلی زهر

ده سال قبل

سرا ت کسر دم ای ساقی ما ه سیم
بیار از نیا کان مایاد کاری
بساغر فرو ریز آ بیکه جانرا
فروزد چو نوری بسو زد چو ناری
شقا یق برو یان ز خاک نژندم
بهشتی فر و چین بهشت غباری
قبل از انکه بمقابل آغاز نموده و تجهت عنوان فوق در باره تاریخچه مختصر فاکو لته ادبیات چیزی
بمویسم لازم میدانم نسبت به اعطای موقع تحریر این موضوع تشکرات خود را بر یا است
آن موسسه فرهنگی تقدیم نمایم.

بخواند کان عزیز معلوم است که کرد آوردن معلوماتی در باره موضوع عیکه از یکطرف تا حال
در این تشبیه بعمل نیامده و از طرف دیکر چند سالی بدون اخذ کد ام نوته و یاد داشتی از آن سپری
کرد یده خالی از هشکلات و عواری از نواقص نیست، بالغها صه موقعیکه موضوع حیثیت تاریخ
و با سرکذشت را داشته باشد.

بهر صورت حوصله افرانی رئیس دانشمند و ارائه کن فاضل آن موسسه و دیدنی های زهیر
تا جائیکه مساعدت نمود به تسوید و تدوین این تاریخچه مختصر پرداخت. امید و ارم خواند کان
عزیز در جائیکه معلومات من یاری توانسته و براویه فرآموشی مانده باشد بنده را معذ و رود ر
اصلاح و تکمیل آن بذل مساعی فرموده بر همنویت بنده و مؤسسه خواهند افزود و بلطف خود
قلم عفو برسه و نسیان من خواهند کشید.

چیزی یکه درین نبته با من زیاده تر کمک نموده همانا یاد داشت های آقا محمد اکرم
معاون فاکولته است که آقا عبد الله حدیاری مدیر نشرات فاکولته از روی آن قبلاً بنام

رهنمای فاکولته رهنمای جمیع و آن دین نموده بودند و گذون یک قسمت تحریر این موضوع را
یادداشت‌های مذکور و بقیه را دیدند نی‌های زهیر و رسمنیات اداره فاکولته تشکیل میدهد.
ده سال قبل از امر وزر در سال ۱۳۲۳ ش ه مطابق ۱۹۴۴ میلادی موفعیکه والا حضرت سردار
محمد نعیم معاون صدارت عظمی وزیر معارف آنوقت متصدی امور وزارت معارف و متکفل
مسابقات علمی افغانستان بودند فکر تاسیس یک هیئت عاملی و فرهنگی بنا می‌پوشاند
ادیبات (فاکولته ادبیات) در زمرة دیگر موسسات عرفانی وطن پیدا شد تا اولاد وطن به مدارج
بلند تر علمی و اجتماعی از سوی باکلوریار سیده و شقوق مختلف فرهنگی - زبان سر زهین را با نکشاف
بگذرد از معلمین لا یق برای لیسه‌ها و دارالمعلمین‌ها و دیگر موسسات عرفانی در شرق زبان ملی،
کلتور، اجتماعیات و عنوانات قومی و اخذ معلومات بلند تر علمی و ادبی تر بیه شوهد اقدام
و جهت عملی نمودن این فکر کمراه است.

صورت عملی شدن این مفکر از او ایل سال ۱۳۲۳ ش مخصوصاً از او آخر ماه ثور آن سال در
مجالس متعدد دیگه مرکب از اعضای شورای عالی معارف، ارائه‌کن وزارت معارف، علامه فضل‌الله
مملکت، متخصصین تربیه و استادان فن بود مطرح مذکور و مدققاً قرار گرفته بعد از تشکیل
چندین جلسه که از ۳۰ ثور آغاز و تا ۶، ۱۰ و نصف ماه جوزای ۲۲ دوام کرد تحت ریاست سردار
مصطفوفه را قدم ماتی خود را پیموده وزمینه برای تاسیس و افتتاح این موسسه آماده کرد دید
تر تیبات ابتدائی آن فراهم و پروگرام آن (که نقل آن باتعدیلات لازمه که در آن بعمل آمد)
بعد ها تقدیم می‌شود) از طرف ریاست تعلیم و تربیه آنوقت که در راس آن بنیانگذار دکتور
محمد انس رئیس فعلی پوهنتون قرارداشت به مددستی و مساعدت مشاور وزارت
معارف بناغلی استادها ششم شایق افسندی استاد کندو نی فاسکو لنه
و اعضای آن ریاست مخصوصاً آقای عبد الحکیم خان عضو شعبه عالی آفریاست و دکتور
میر نجم الدین خان انصاری و عده از علماء فضلی مرکز به شمول دکتور عبد المجید خان
وزیر فعلی معارف و ارائه‌کن وزارت ترتیب و تدوین و بعد از چندین جلسه و ابراز نظریات
و غور در اطراف موضوع و مفردات، تعین مضمون و ساعت وغیره تصویب و منظور

کرد یلد و راجع به جریان و تاسیس و بکار افتدند زودتر این موسسه به نسبتیکه از یکطرف از سال تعلیمی چند ماه کذشته بود دواز طرف دیگر جریان و تدوین هر موسسه علمی نو تاسیس وقت زیادی را ییجات و هم وزارت معارف پیش از آنکه مرافق رسمی آن سلسلتاً پیموده شود به عرض شفاهی اکتفا ورزیده برای تدوین و پرو بکار انداختن آن همت کماشته در صدد تمهیه جای و اسباب ولوازم عامی و اداری، تعیین معلمین، روئیس و هیئت اداره، جلب طلاب، کتابخانه و دیگر ضروریات آن برآمده تا اوایل میزان سال مذکور مایحتاج اولیه و ضروریه را یکی بعد دیگر تکمیل و ترتیب نموده به اول میزان سال ۱۳۴۲ موسسه مذکور تحت ریاست حبداللهی حبیبی در همارتیکه در شهر نو مقارن سفارت ایران واقع است وزمانی یعنی ۴۵ سال قبل خانه مر حوم دیگر و طرزی نویسنده بزرگ و شهر و طن بود و اکنون بار دوم پو هنگامی ادیات بعد از ده سال بدان نقل مکان نموده افتتاح و شروع بکار و تدریس نمود.

وزارت معارف بعد از حمل مقد ماشی علمی و همای پیشنهادی بتاریخ ۲۴ اقرب ۱۳۴۳ به مجلس عالی وزرا راجع بلن اقدام نمودیم و بعداز ملاحظه و تصویب منظوری فرمانی آن بحضور اعلیحضرت معظم همایونی تقدیم و به ۲۴ اقرب همان سال هرین با امضای ملوکانه گردیده و حکم موجودیت یک فاکولته بنام پوهنجه ادیات در ردیف دیگر موسسات علمی قرار هن فرهان ۱۹۰۶، ۱۳۸۲، ۲۴، ۲۳، ۹ رسمی گردید.

اینک قسمتی از پیشنهاد وزارت مو صوف را که حاوی هر ۱۳ موسسه است از نظر خوانندگان محترم میگذر را نیم:

«نظریات بر جسته همایونی و هدایات پی در پی حکومت معارف موجوده را تو ان می بخشد که جامعه را از نکاه علمی، فنی و تربیوی زیر تدقیق داشته برای رفع مشکلات آن بکوشد و درین راه بتاسیس موسسات تازه و مفید اقدام بنماید.

یکی از احتیاجات کنویی تعلیم و تربیه اولاد وطن پیشرفت زبان ملی است که تاسیس یک فاکولته ادیات را ییجات میدارد، تا درین داشکده یک تعداد معلمین جوان برای لیسه ها و دارالمعلمین ها، مد ققین فضل و دانش و متبعین کلتور و ادب ملی تربیه شوندو بیاری خداوند و پرتو معرفت بتوانیم از ایشان در مورد فوق برخورده باشیم، عجالتتاً میخواهیم شعبه لسان

وادیات این فاکولته را تأسیس و برای وسعت معلومات شاگردان علاوه بر مضماین ادبی - فلسفه، روحیات، تاریخ مدنیت، یکی از السنن غربی..... را نیز شامل پرور کرام درس سازیم، بعد هایینکه موسسه تو افست یک تعداد فارغ التحصیلان عرضه دارد، ما نند سایر فاکولته های معاصر شعبه فلسفه و علوم اجتماعی، تاریخ و جغرافیه آفرانیز یکی بعد دیگر خواهیم کشود...».

هیئت اداری و تدریسی طلا ییکه صنف اول این موسسه ادران سال تشکیل میکرد قرار اذیل بود

هیئت اداری :

۱- رئیس: عبدالحی حبیبی :

۲- معاون اداری: بناغلی محراب الدین مدیر عمومی معارف فعلی ولایت هرات.

۳- هیئت اجرایی: ۴- اداره لیلیه بالوازم آن. ۵- ملازمین

بودجه ابتدائی ۱۴۲۳ (تشکیل هفت ماهه) بالغ بر ۱۱۰۱۴۵۷/۴۰ فغانی بود که در سنتوات مابعد افزایش دران بعمل آمد و در موقع لازمه ازان تذکار میکرد.

هیئت تدریسی :

چون اول مرحله تشکیل این موسسه بود و تقرر معلمینیکه باید بصورت دائمی درین موسسه مصروف تدریس شوند صورت نکرفت؛ بنابران از فضای مرکز با وصف اینکه مشغول و خاکی دیگر بودند بصورت حق الزحمه که برای یک ساعت درس هزار م حصة معاش سالانه شانداده میشد کار میکرند چنانچه برخی ازین حضرات بحق الزحمه و برخی دیگر بصورت افتخاری تدریس مضماین این موسسه را تا چند ماهی قبول دارگردیدند.

معلمینیکه درین سال بتدریس پرداختند قرار ذیل اند:

۱- بناغلی هاشم شایق افندی، ۲- بناغلی امین میرزا، ۳- بناغلی محمدکریم نزیبی

۴- بناغلی محمداعظیم ایازی، ۵- بناغلی عبدالرؤوف بینو، ۶- بناغلی پائیشه محمد زهیر،

۷- مستر مبارکمند

حضرات فوق بعد از خواهش ریاست فاکولته و موافق مقامات مربوطه که دران کار میکردند توسط مکاتیب و اطلاعیه های رسمی یکی بعد دیگر بتدریس آغاز نمودند چنانچه یکی از مکاتیب و یکی از اطلاعیه های آن سال که بنکارند رسیده جهت ایضاً مجاری امور و روشنی برگذار شده ای آن موسسه خود نمونه تذکار میکرد:

بنا غلی پا یند ه محمد خان ز هیر:

داد بیا تو فا کولتی تاسی د یع. ص، د بنوونی اوروزنی در رئیس په موافقتد پنستوده تر نو او تبعاتو په معلمی تاکلی یاست په دی لیک تاسی ته خبر در کر شوچه خپل دروس آمیه کری اود فا کولتی در رئیس همه مذاکره و فرمایاست.

د معارف معین

(سید عبدالله)

اطلاعیه:

قرار فیصله مجلس منعقده روز چهارشنبه که با سام فیصله آن تقسیم اوقات فا کولته اد بیات قریب یافته مضمون متون و تبعات و انشا بروزهای شنبه و دوشنبه و ۳ شنبه از ساعتهاي ۵۰-۱۰-۱۱-۱۱ قبل از خلمه بشمارداده شده لطفاً بروزهای مذکور برای درس طلاب حضور بهم رسانید.

امضاي رئیس

همچه مکاتیب و اطلاعیه ها به هر یک از استادان فوق رسیده و جریان تعلیم صورت گرفت بعد از جریان تعلیم که ۱۳۶۳ میزان ۱۳۶۳ صورت گرفته بود در روز ۲ شنبه ۷ عقرب بحضور معین و ازرت معارف بنا غلی سید عبدالله والی کنوی و لایت کابل که از وزیر معارف نمایند کی میکرد مراسم رسمی و عکس کیری بعمل آمد.

که هیئت قد ریسی و اولین طلاب و مشمولین این موسسه را در سال ۲۳ نشان میدهد

- ۱- بنا غلی عبد الحکیم
- ۲- بنا غلی عبد الرحیم
- ۳- بنا غلی محمد عمر نعیمی
- ۴- بنا غلی عبدالکریم حکیمی
- ۵- بنا غلی محرب الدین معاون که در زهره متولیان استاده اند
- ۶- بنا غلی محمد خالد روبنان
- ۷- بنا غلی محمد رحیم
- ۸- بنا غلی عبدالرزاق ایازی
- ۹- بنا غلی عتیق الله معروف
- ۱۰- بنا غلی محمد سردار

۱۱- بنا غلی عبد الاحمد یاری که در روز عکس نبوده و به نسبت هر یاضی پسانترشامل فا کولته شدواز این طلاب بنا غلی محمد رحیم بنسبت معاذیری که داشتند بعد از چند روز بجا دیگری تبدیل کردند و بقیه به تحصیلات خود در همان سال دوام دادند.

«باقی در آینده»

بناغلی - جاوید

بحثی در باره(د،ذ،ز) در زبان فارسی

این سه حرف از حروف تهیجی مشترک بین زبان دری و تازی است گوینکه عدهای تصور میکند که (ذال) از حروف خاص عربی است و در فارسی وجود ندارد چنانکه روی همین اصل جائز دانسته اند که کلمات (گذاشتن، پذیرفتن و نظائر آن) با (ز) نوشته شود اما بنابر دلایلیکه ذیلاً اقامه میگردد این نکته ثابت خواهد شد که (ذ) در فارسی نه تنها معمول و مستعمل بوده بلکه قواعد خاصی نیز دارد. المعجم فی معایر اشعار المجم قائلیف شمس الدین محمد بن قیس رازی (اوائل قرن هفتم) در ذیل ذکر حروف قافیت پس از آنکه حرف (ذال) وزواید آنرا اشرح میدهد بحروف (ذال) وزواید آن میپردازد و چنین شرح میدهد که زواید حرف ذال سه است: نخست: حرف مضارع: و آن ذال مفرد است که در او اختر کلمات فعل را صیغت مضارع کردند چنانکه آید، روز، می گویید و من شنوند.

دیگر: حرف ضمیر: و آن باء و ذالی است که در آخر کلمه فایده ضمیر جماعت حاضر ان دهد چنانکه می آید و می روید و ربط را نیز باشد چنانکه عالمید و تو انگرید.

سوم: حرف دعا: و آن الف و ذالی است که در او اخر افعال معنی دعا دهد چنانکه مر سازو بدھا ذو صیغت خاصه دعاء بان مبادا است و در اصل بو اذو مبو اذ بوده است «و او» را جهت تخفیف حذف کرده اند و در قوافي ذالي هفتاد و هشتاد بهم شاید افتاد بد افتاد بهم شاید اما داذه و بيداذه بهم شاید از بهر آنک لفظ بيداذه اسم علمست ظالم رانچنانک لفظ بی اسب و بی هال که ترکیب این کلمات مشهور و معلوم است و سوذ و نمکوذ بهم شاید بيداذه و نا پیداذه بهم شاید و جمله الفاظ مااضی چون رفت و گفت و آمد و شذ و دید و شنید و گرد و آزرد و غیر آن شاید که قافیه ساز نزد خلاف الفاظ مضارع که صیغ مااضی این کلمات مفرد است و صیغ مستقبل هم کبد و بدآنک در صحیح لغت دری ما قبل ذال مهممه الا راء ساکن چنانک (در د) و (مر د) یا زاء ساکن چنانکه (ذ د) و (مز د) یا نون ساکن چنانک (کمند) و (گز د) اینها سدو هر دلایلکه ما قبل آن یکی از حروف مدولین است چنانک باذ و شاذ و سوذ و شنوذ و دید و کلید یا یکی از حروف صحیح متحر کست چنانک نمذ و سبد و دذ و امذ همه ذال معجمه اند و در زبان اهل غز نین و بلخ و ماواراء النهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهممه در لفظ آرن چنانک (گفته اند)

از د و ر چو یعنی هر ابد ا ری

چو نر نگ شراب از پیاله گردد

پیش رخ رخشنده دست عمده

رنگ رخت از پشت دست پیدا

ذال و ذال بهم قافیت کرده از بهر آنک ایشان همه دالات مهممه در لفظ آرن (۱). از شرح بالا بر می آید که

(۱)المعجم صفحه ۱۶۴ مصحح محمد بن عبد الله وهاب قزوینی و مدرس رضوی چاپ تهران ۱۳۱۴

نه تنها ذال در فارسی و جو د داشته بلکه اغلب ذال های را که امروز هادال می نویسیم و تلفظ می کنیم در قدیم ذال می نوشتند و می خواندند.. شعر ایرانی اینکه (ذال معجمه) را با (ذال معجم) بهتر تشخیص دهند قول آنرا منظوم ساخته اند چنانکه خواجه نصیر طوسی در دو بیت زیر آن قاعده را چنین بیان می کنند :

آنا ذکه بفارسی سخن میرانند
در معرض ذال ذال را بشانتند
ذال است و گرنه ذال معجم خوانند

ابن‌یمین شاعر قرن هشتم آن قاعده را چنین پیوسته :

تعیین ذال و ذال که در مفردی نند
ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه می‌نمی‌ست
دالست ورن هرچه جز این ذال معجمست
حرف صحیح سا کن اگر پیش او بود

با این ترتیب آخر کلمات «مرد ، سرد» و نظائر آن ذال بود و تلفظ می شده است و عکس کلمات باد ، شنید ، دهد مختوم بذال بود و حر . آخر آن ذال تلفظ می شده است کذا در هر دو نیز گذید که هنوز عوام بذال تلفظی کنند . استادان شعر هیچ وقت ذال را با ذال قافیه نمی بستند ، ظاهراً آن خستین که این قاعده را رعایت ننمود حضرت مولانا جلال الدین بلخی است که قافیه بستن ذال و ذال را جا فر شمرد گرچه بعد از هولنا شعر ای بودند که این قاعده را رعایت می کردند اما از زمان جمامی بعد کاملاً آزاد شده و دیگر مردمی نبود در قدیم احیاناً اگر ذال با ذال قافیه میشد گوینده فوراً عذر می خواست چنانکه انوری (جود) عربی که آخر آن ذال است با (بود) فارسی که مختوم به ذال است قافیه بسته و چنین پوزش خواسته است تا حمل بر جهله او نشود :

دستت بسخاچون ید پیضا بنمود
از جود تو بر جهان جهانی افزود
گو قافیه ذال شوزه ها لم جود

سایی ازین قاعده کنایه لطیفی ساخته چنانکه میفرماید :

ذال با ذال قا فیت کرد ه فتنه را فام عا فیت کرد ه

برای تکمیل گفتارهای شاعر هر غزی شاعر قرن چهارم که در وصف رزرو و دهد در یونجهان قتل می شود که در آن کلمه لذیده مختوم بذال عربی را مطابق قاعده ایکه ذکر آن بر بالارفت با آفرید ، پدید ، نیز ، خرید و غیره ... قافیه بسته :
 رزرا خدای از قبل شادی آفرید
 شادی و خرمی ز رز آمد پدید
 از جو هر لطف آن مجذب آفرید رز
 از رز بود طعام و هم از رز بود مشراب
 شادی خرید و خرمی آنکس که رز فروخت
 آنکور و تاک او نگر و و صد و او شنو
 آن خوش بین فتاده برو بگهای سبز
 روزی شدم برو بنظراره دوچشم من
 دیدم سیاه روی عروسان سبز هوی
 گفتی که شاه ز نگ یکی سبز چادری
 و ایشان معلق از هر جایی و هر یکی
 من دست هر دی یکی کردی و شاد
 آگه نبودم هیچ که دهقان هر از دور

ذال با ذال قا فیت کرد ه فتنه را فام عا فیت کرد ه

وز بهر نام و سنگ یکی تیغ بر کشید
پیو ند شان به تیغ بر یده همی بر ید
بر جایگاه گشتستان بر بخوا ایندید
چو نازکه جاهمه بر تن ایشان همی در ید
از بسکه شان رز تن بلند کو بخوب دو ید
دهقان و لبز خشم بدان همی گز ید
شد چند کاهی خامشی و صابری گز ید
از رویاز بر کی و خود هم چنین سر ید
از سوسن سفید و گل سرخ و شبلید
مشکین بنششه و سمن ولاه بر دهید
دستان رز نان رز سرو؛ گل بر همی پر ید
بر گشت گر دخانه رز هر سو همی چه مید
بر کند همیر و دل ببرش بر همی آید
از بوی او گل طرب و لبو بشکفید
شادی همی فرو دداش کان همی چشید
کر دست او دو قطر بر آن سنگ بر چکید
ز پر اسز ای این بجز از خسر و شفید
جز می ند ید قفل غم و رفع را کلید

با من ز شرم جنگ نیارست کرد هیچ
و آن گردن لطیف عروسان همی گرفت
زان جامهای سبز جدا کردشان بخشم
زیر لکد بجمله همی کشتشان بزور
حوضی رخون ایشان پر شد میاز رز
و ندر میان سنک نهان کرد خو نشان
و آن سنک را ز سنک یکی همراه بر نهاد
تا پنج ماه یا دنگردهیچ گونه زو
چون نوبهار با غمیار است چون بهشت
اندر میان سبزه بدشت و بکمه ر
آن زندباف گنگ شده شد چو بار بد
دهقان رخانه بوی گلاب و عرق شنید
و آن سنگر ایافت کجاعمه کرده بود
هر ز دشمنع ز هر و دوی گلاب از او
یک جام از او بچاشنی از بس عجب بخورد
یا قوت سرخ گشت همه سنگ پیش او
چو نان عجب بدید بخسر و شهدیه برد
خسر و کلید قفل غمش نام کرد از آنک
هو لانا نیز در مشنوی خود نبید را با لذیدقا

مو لانا نیز در هشتاد و خود نیم را با لذیذقاویه بسته چنانکه میفرمایند:

هست کر دن آن بانک آبیش چو نبیذ

چون خطاب یار شدین لذید

اما منو جوی در مساحت از مساحت خود آفرایشکل نسبت مختوم بدال آورده است:

در او باز کنزو رویر آن خم نبید

ای شرایع خمستان را ویدار کلید

چامهای که بو دیا کتر از هر وارید

تازا و بیدا آلدمه و خورشیدلندید

چون بد خشی کن و بیش آر و فرنگ قطار

از سه و نیم تا هفتار

بشر حیکه رفت و جود «ذال» در فارسی ثابت شد و حتی دیدیم که تقریباً همه‌دالهای فارسی ذال بوده است فقط این نکته را نیز می‌افزاییم که ذال در اول کلمات فارسی دیده نشده است و کلمه‌زغال نیز با (ز) است نه با ذال.

اینک می آییم راجح به کذار دن و کتر ارد ن.

این دو مصدر را نویسنده کانجو ان یکی بهای دیگری بکار می‌برند که با این ترتیب اغلب معاونی آن عوض و حتی کاهی معکوس می‌شود اینکه معاونی و ترکیبات و موادر استعمال هر یک را با نموده ذکر می‌کنم: این دو مصدر در اصل پنهانی خود دو مصدر جدا کانه است. گذاردن از ریشه و اصل «و تر تن» و گذاشتن از «و یچار تن» است.

کذر دن لازمی و متعددی آن کذار دن است (در ضمن باید دانست که در قدیم کلمات را با فرو دن الفی متعددی می‌ساختند مثلاً از نشستن نشاستن یا نشاختن از بر کشتن بر کاشتن از کذشتن کذاشتن و امثال آن).

کذر دن و کذ ار دن بمعانی زیر آمده :

عبور کردن ، عبور دادن ، ترک کردن و نهادن ترکیبات آن فوارد بیل است : فیزه کذار کوش کذار کذار نده ، کذار ، کذراپ ، کذرگاه ، رهکذار ، کذاران ، کذار وغیره این ترکیبات را در اشعار و جملات زیر ملاحظه کنید :

از نظر رهروی که در کذرا پد

زیرا که خرد هندجهان کفت جهان فرا (حافظ)

صلاطف چشم داشتم و یک نظر نکرد

مکرش با دصبا کوش کذاری بکند (حافظ)

آنجا دو هزار تیره بالا خو نست

مجنوون داند که حال مجتو نست (روکی)

کذار دگام بر موج در یاهای بی معبر (معزی)

کذاره کرد بتوفيق خالق اکبر

با کمندان در میان دشت چون استند بار (فرخی)

ترک کد ائم مکن که کنج بیانی

آسان کذران کارجهان کذران را

رو بر هش نهادم و بر من کذر تکر د

کس فیارد بر او دم زند از قمه ما

جا بی که کذر کاه دل هعنوز نست

لیسی صفتان زحال ما بینخبرند

و کر خضر پیبر را مباح آمد که بی کشتی

بدین در شتی وزشتی رهی که کردم باد

خسر و فرخ سیر بر باره در بار کذر

مثال نتری :

از کلیله و دمنه : چون خر این فصول بشنو دخام طمعی او را بر انگیخت تانان ر و باه پنجه شد کنت از اشارت تو کذرنیست .

از کلیله و دمنه : دمنه کفت شاید که هلاکت بدین سبب مکان خالی کذار د

از کلیله و دمنه : کفت آورده اند که در آبکیری از راه دور و از کذربان و تعریض ایشان مصون سه ما هی بودند دو حازم ، یکی عاجز

از کلستان : رست و پا بر یده ای هزار پالی را بکشت ، صاحبدلی بر او کذر کرد و کفت سبحان الله بما هزار پالی که داشت چون اجل فرار سید از بی دست و پا بی کریختن نتوانست . فعل کذشتن که به عنی کذار دن است متعددی آن نیز کذاشتن می باشد بمعنی کذرانیدن .

مثال کذشتن : سر چشمها شاید کر فتن بیل چو پر شد نشا ید کذشتن بیل

متعددی کذشتن یعنی (کذاشتن) بمعنی کذرانیدن در نظام و نثر قدیم زیارتکار رفتہ هانند این بیت نظا می :

عمر بخشندی دلها کذار تاز تو خشنودشو دشود کر دکار

مثال دیگر را در مطلع این قطعه زیای فرخی ملاحظه فرمایید :

خواشیدا که مرادوش بودبارخ بیار

شبی کذاشته ام دوش خوش بر وی نکار

نه بیم آنکه با خربناه گردد کار

نه شرم آنکه زاول بحکف نیاید دوست

بی بدرست من اندر چو مشکبوی گلاب

برابر دورخ او بد اشتم می سرخ

ز شرم دورخ او زر دگشت چون دینار

چو شب دومهره گذشت از دو گونه مست شدیم

یکی زباده و دیگر عشق با ده کسار

برای مثال نتری آن فقط یک نمو نه اکتفاء میشود .

از چهار مقاله : سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم جزو قتی از دور اور اتوانستم دیدن .

گذشتن با «در» بمعنای عفو ، خلاصی و ترک کردن و با «فر» ترکیب دیگری

میسازد، مثال از فرخی :

خدمت تست کرامی تروشا یسته ترم

ای شهی کز همه شاهان چو همی در نکرم

از راه راست کذشتم گر ازین در کذرم

تا همه زنده بوم خدمت تو خواهم کرد

اما «گزاردن» بمعانی زیر آمده.

بجا آوردن، انجام دادن، تأديه کردن، تفسير، شرح و ترجمه.

بمعنای «ترجمه در قدیمین نثر فارسی یعنی مقدمه شاهنامه ابو منصور چنین یکار رفته است:

«پس این نامه شاهان گرد آوردند و گزارش کردند»

همچنین گزارنده بمعنای مترجم درین ایمات فردو سی در موعد نظم کلیله و دمنه از طرف رو دکن است عمال شده است

کلیله بتازی شد از پهلوی

بتازی همی بود تا گاه نصر

گرانجایه بالفضل دستور اوی

پسر مود تا پار سی دری

گزارنده را پیش بشاندند

پیوست گویا پرا کنده را

بمعنای اداء کردن درین شعر سعدی و مولانا بلخی:

چکونه شکر این نعمت گزارم

ای خنث آنرا که او ایام بیش

بمعنای بجا آوردن درین دو جمله کلیله و دمنه:

«پس واجب آمد بر تو که حق نعمت او بگزاری و خود را از عهد این شهادت بیرون آری»

و یا «بلنک کفت اگر هرا هزار جانستی خدای یک ساعت فراغ و رضای هلاک کرد انم، از حقوق و نعمت های او بیکی نگزارده باشم...»

از عجائب البادان:... تا او را از آن مطالعه هوائی است بود و حق نعمت او گزارده باشم که بر من

و عالمیان واجب است: مثال دیگر از کلستان:

شبی در خدمت پادر نشسته بودم و همه شب دیده نیسته و مصحح هریز بر کسار گرفته و طایفه ای کرد

ما خفته پدر را گفت ازین میان یکی سر بر نمیدارد که دو کاره ای بگزارد و چنان خواب غفلت برده اند

که کویی نه خفته اند که هر ده اند کفت جان پدر تو نیز اگر بختی به از آن که در پوستین هر دم افتی.

کذ ا در کلمات مرکب مانند سپا سکز ار، وام کز ار، نماز کذار همیشه با «ز» است مگر که غیر ازین معنای

را خواسته باشند تو خسیه مگر می شود که اگر سپاسکذار با «ز» نوشته شود معنای آن ادای شکران

و سپاس است و اگر با «ذ» نکاشته آید معنای آن ممکوس می شود یعنی ترک شکران و سپاس.

برای توضیح بیشتر این شعر را که کویا برای همین مقصود گفته شده در نظر داشته باشید:

نماز را بگزار و نیاز را هکذار هزار لغت حق باد بر نماز کذ ار

خلاصه بحث: گزارش بمعنای را بورت همیشه با «ز» است و جمی آن گزارش می باشد و کذا رش بمعنای قطع است

۱- ذال در زبان فارسی و جو دارد تنهایا در اول کلمات دیده نشده است.

۲- اغلب دالها در قدیم ذال بوده و تلفظ هشده است برای تشخیص آن بمن مقاله رجوع شود.

۳- کذ ردن و کذاردن بمعنای عبور کردن، عبور دادن، ترک کردن و نهادن است.

۴- گزاردن بمعنای بجا آوردن، انجام دادن، تأديه کردن، تفسیر، شرح و ترجمه است.

«پایان»

بناغلی عبدالواسع «حمدیدی»

د شیر شاه ا همیت په نری کښی

ولی شیر شاه په نری کښی اهمیت لري؟

بنکاره ده چه پیشون یولوی تبر او پکښی خورا نامتو او تو ریالی شاهان او مقتدره سیاستمند اران
تیرشوی دی چه هر یوه په خپل و ارد قوم او ملت دیاره بندېنده خدمتونه سکری او لار را فتخارات
او مباهات ئی ورله گتلی دی خصوصاً هفو گرند یو شاهانو چه هند په پراخه خطه کښی ئی په لزی قوي
لو ی فتحی کری او په دی لوی قلمرو کښی ئی پیشون بیرغ رپولی دی. یوازی د دوی میرانه او جگرنه
بلکه د دوی فضل پروری او کار دانی، اداره او سیاست هم دنری دپوها نوله خواستایل شوی او
د تقدیر په ستر گوئی ورله گتلی دی. دزوی په جمله کښی فریدخان دی چه په شیر خان معروف او
یا شیر شاه سو یو میر نی او ننکی الی سری و چه په خورا لزه قوه او په لنده موده کښی ئی دهند پراخه
امپرا طوری و نیو له او داسی اجر آلت ئی په کښی په لز عمر کی و کرل چه ددی میخکی تاریخ ئی ترهفه
و خته پوری خورا لزر اسپی او و روسته ترده بیا ترا او سه پوری دادار چیانو او حکما موخطه بشی شو.

ددی و اکمن دیر یا لیتوب لوی عامل او سبب دده فکر او ذکاوت تینک عزم او ثبات، فدا کاری او نوع
د وستی و د چه په د گر کښی د دینمن پنهنه نه ور ته تینکیده او تر پا یه پوری فتح او فیروزی ئی لیده.

غږ بیان تنهاده ته په در نه ستر گه نه گوری بلکه دده قوم او هر پیشون چه وینی دلوی استعداد د، عالی
همت، آزاد روح او بنه اخلاق خاوندی گنی، او کوم وخت چه د تاریخ په صفحه کښی را وری او

کوی، د دوی سیاست، کار دانی، نبوغ، او میرانی په جلی قلم د تاریخ په صفحه کښی را وری او
اوستایی او س به د دی شا هنشاده اجر آتا و د دذوق او استعداد خونوئی را وری او:

د شیر شاه دپو خوالی او میزرب والی له پاره به د اخباره کافی وی چه ده له خورا اتیت منصب
او درجی نه تول مر اتب طی کری او امپراطور شوی؛ په اول کښی دیو همسافر، بی کوره او بی وزله سری

په حيث په هندو هستان کېنۍ د اخلى شو، د خیلی جراری او هبیاری له کېله د یو یو مستقلې علاقې
حکمران شو او وروسته ئى ده ما یون سره پېچه ورگره اود هند تخت يې و گا ته.

شیرشاه یو پو ۵ پېښتون د اتفاق او اتحاد غوبنتونکي و دا چه د قوم او ملت قوت او زو ند ورپوری
ترل دی سیاسی او اداری فیروزه موندلېن کران کارو نوشکه ده تول همنه پېښتا ذهپه د مغولو
پادر بارکي نوکرو یا هندتە بى د کسب او گار په غرض هجرت کري وو سره راتول اود وي ئى سره
متحد کړل او ده ما یون په تعقیب و وت او هر چېری چه به ورسیده او یو ملک به ئى فتح کر نو یو له
خپل او پو هو او لایقو پېښتو ختنه بېئي ده ګه خای حکمران مقرر کړ. په دی ترتیب په خورا لزه هوده
کېنۍ ئى دهند پر اخنه خطه و نیواله امنیت او نظام ائی پکېنې کې جوړ کړ.

شیرشاه یو عادل سلطان و د ده په عصر کېنې چا پېچا تری نشو کولای د خالم لاسونه لد او
هر خوک هجبور و چه په خپل حق قانع او سی. لکه چه لیکی شیرشاه داد کستري او قضا و ت
په ستر که هندو او مسلمان، پېښانه او نور قوهونه، خپل او پردی یورا زلیده. دخلاصته اتاريخ
خوا ند «شیرشاه دزوی» یو قبا حت او گنه سکبیلی ده. و اټه چه: شیرشاه خورا په قهرشو او بالمثل
جز ائی ورله و تاکله تو لو خوا نینو او وزرا و عذر و غوبنت خوشیرشاه نه ماڼه تر خوچه د حقوقو
خوا ند لة دې! مر ځنځه خورا خوشحاله شو او شهزاده ئى و باخښه.

شیرشاه په خپل عصر کې خوارا نامتو سرکونه، ودانۍ او پلو نه جو رکړل چه د تاک او را تاڭ
پوستي، هسا فرینوله پاره تسهیل پېښ شی او د اسی قصر و نه، بنا رو نه او کو تې ټې جوړې کړې چه
تر او سه پوری یا د نار پاڼه دی او ليدو نکي دده ذوق ار قریحة او استادی څینې معلومولای شی له
دي جملې خنځه. بنکال او سند ترمیخ سر اک چه تقریباً وزړو پنهانه موهمیله او زد والی لری او همدا سی
دا کړي او بر هان پور او د برهان یورا و هرو ار ترمیخ او له لاهوره نیولی تر ملتانه پوری دا سرکونه
تول دهی شاہنشاه په پام لرنه او نور همت جوړ شوی دی او د سرکو پر غاره بې میوه دا رې و آپي
سکبینیولی او هرې کروه په پاڼې کې ئى یو همسافر خانه او مسجد جوړ کړ او دعا برینو او د مسافر و
لپاره ئى د استراحت او شپې تیرو لو و سا یل همیا کړل. دې واکمن علاوې د پوستي
دور لو له پاره آسو نه در لودل او د سرکسانه هېم دهی خایه خنځه کېدې او تعمیر او ودا نيو
سره ئى دېر همینه او علاقه در لو ده او بشارو نه ئى ودان کړه. دغور ودانۍ دده په عصر کې دادې:
شیر کړه، شیر ڪوت، فرید پور، رهناس او دهلي جدید. در هناس یلا ئى په ۹۴۱ ه کال کېنې

جوره کره دا کالادسین دفاری سر ۵ یوه خور اهست حکمه کلاوهز اړه دهلهی خلق دا و بوله قله خنخه خوره
په تکش و دا تکلیف ئی په نوی دهلهی کښی لري کئی او دلتائی دخانله پاره بنکلې همانی جو رې کړي. او
پس له ده جلال الدین محمد اکبر د مفو لو سترقو لو اک په نوی دهلهی کښی استو کنه کو له.

نورې بنایته و دانی چه دده دذوق او قریبی نمایند گی کوي هغه دادی: دیوال خاص، لعل دروازه
مسجد قلعه کښه، شیر مندل او دقطب صاحب دزیارت محوظه ده او هجدار دکه دده مقبره. دیر
ارمانو نه ئی در لودل چه دهند او سیدونکو او مسافر ینوله بنا یسته خایونه او نوری آسانیا وی
پیدا کړی دمسافر ینو ځنی مخراج بهداشی خزانی خنخه ور کول کیدل او د حاجیا نو له پاره ئی
په سین کښی دوه جهازونه و درول او د مخاطنی له پاره ئی نوری کښتی مقررې کړی تر خوچه
حاجیان په آسانی سره یافت اللہ شریف ته و لارشی مکر علاوه پردی دیر ارمانو نه او پلانو نه ئی دخان
سره خاورو ته یوه ورل او چا تطبيق نه کړل.

شیرشاه سوری یوه او مد بر سری او له علم خنخه ئی پوره برخه در لوده - د فرشتی
په قول شیرشاه خپل تعليمات په جیپور کښی چه رهه وخت علماء او فضلاء مرکزو و کړی وه
د شعر قریبیه ئی هم در لوده، په مليحه فارسی او اردو به ئی شعرو نه و بل کوم وخت چه پادشاه شوده ام
او دانش قدر به ئی کاوه او هر لوری کی ئی مدارس او مساجد آباد کړه خانقا او مکتبونه ئی و پرانۍ
دعماً او پوها نو قدر او ددی په فکر به ئی کار کاو له هغه جملی خنخه مرشد
جناب شیخ خلیل او در یاخان شیر و اني او جناب ملا نظام له دا صو مصاحبینو خنخه و چه په هم مو
کار و کې به ئی له دوی خنخه مشوره خوبنټه.

شیرشاه د قانون په اهمیت دیر بنه پوهیده یوه قانون نامه ئی جوره کره چه مفصله حقوقی او جزائی
مسایل یهی په کښی تر غور لاندی نیولی وه. د نمونی په دهول ئی داشه ماوري ذکر ڪو و
۱- یوه کم او والی په یوه منطقه کښی تر دوه کاله زیات کار نشی کولای او هرو مر و باید تر دوه
کاله و روسته تبدیل شی خکه خو مره چه یوه حاکم په یوه ځای کښی دیر او سی د خلقو سره هفو مره
آشنا ئی او هعرفت پیدا کوي او مجبور بزی چه ددوی لحاظ و کړی او خه نه شه د قانون
او صو له خنخه ور ته تیرشی.

۲- اسلجھ بارد له رعيت شجه تو له شی او هيتحوک باید و سله و نه گرزوی حکمچه دوی کار و رنه
اخلي او بي نظمي په تو لنه کښي پښتوی او عوام چه سیاسي اغرا خسنسی تحلیل کو لای په آسانی
خطا وزی دخان او دنور و دتابه هی سبب گرزی .

۳- تتحو اه به ئی مامورینو او عسکر و ته په خپل مخ کښي ور کوله ددی له پاره چه شوک ئی
لخيني و نه گرزوی او دبلي خوا دعسکرو او مامورینو سره په تماس کي وي چه ددوی او دجامهي حال
ورته مستقيمه معلوم شی .

۴- مسي سکه ئی (چه دتبازلي داسانتيا او داقتاصاد ياتو ور اندي والي او دطلاء او نقرى دزير ما کولو
له پاره یو خورا مهيم اقدام وو) په آسانی سره رواج گره .

په همدې تر تیب دانظام نامه سر تر پایه دتلنی ذبھبود له پاره تتشیت شوی او تو لو افرا و ته هند یان
وه که پښتنه مساما نان وه که هند و ان دقاؤن او رسجمیت له پاو همسا وي انه کتل شوی و ، اگر چه
مفوی اکبر خلق ددی کار هؤسس گئی ولی تردہ پتحوا شیر شاه دا تیز ۱۵ یښی
او هغه ئی پیروی سکری ده .

شیر شاه خرنکه چه په هر کار پوهیدی په سیاست او اداره کښي یولوی قهرمان و : همد ا
خبرې به کافي وي چه دده لیاقت و بنی چه دیو خو محدودو پښتنو په مرسته دده دالو یه خط دهند
ونیوله او په هغه کښي ئی امنیت او نظام برقرار کر کوم اساسات چه ده تاکلی وه تردہ وروسته
مفوی اکبر او یا انگلیسا نو - خوبن کری دی کین (Keen) وائی :

«هیچ حکومت حتی نی انگلیسی حکومت هم دشیر شاه سوری عاد لانه او مدبرا نه حکومت ته نشی
رسیدلای، همدار نکا ذوالفقار خان په خپل کتاب کی پس دماروار او را چپوتا نو له ذکر داسی
لیکی: «او س دانگلیس حکومت دخپلی سلطی او قدرت دستانی له پاره په هندوستان کی هغه سیاست
اختیار کری دی کوم چه شیر شاه سوری ترشیار سمي پیروی در مخادر لود.»

شیر شاه خارجه او داخله کار و نوته په خپله رسید گی کو له عسکر بی داداری له پاره خورا
مهیم گمل او تل یه ئی ددوی در فاhest او آرا می له پاره کوشش کا و دعمومی او ضاعو او دما مورینو

داجرا آتو دخبر يد و له پاره دخبيط احوالات اداره مو جوده او په ی و سيلني به رى په خواله دى چه
چرته شکایت پور ته شى خبر يده او چاره بى ئى كوله .

داقتصادياتو دبنیكىنى لپاره شير شاه دير زيار و ويست لىكە چە پىه كتاب د «اكسفور د
ھستري يابانىدا» كىلىكى شير شاه په خپل لند او مختصر حکومت كېنى خپل فرق العاده او بىماننده
لياقت او استعداد بىكاره كرى او دعايداتو ددىز والى او ۋۇرۇت پىدا نۇلولەپاره ئىيە منظم سىستم
و نيوه او وروسته - محمد اکبىر ھشەور په اکبىر كېرى دغە تىشك اسام او سىستم اختيار كرى او پاي
لە ئىرسولي لىكە: دلار و مەمون او امنىت ، دعاپىرىنۇ او مسافر ينۇر فاھىيتچە: تجارت لەپاره خور امو ۋە
ئابىت شول واردات البىھ طلا او نقره لەملکە ور كوي پەدى باره كېنى سگۈمىھىر و ل و نيوه .
زراعت او پىدا وارمەم رىكەن دا بادى او شير شاه په دى باره كېنى دير زيار ايستلى او دزارھىنۇ
او سکا سېينو سىرە ئى پە مالىيا تۈركى خواربىھ روپە كۈلە پە منصىنا نە دول دپىدا او اروپە
اندازه نقد او حنس دىوه ھېيشت پە مەنخ كى قىلىدەل او اخىستە كىيدل بە شارى او بى شېقىتە ئەمكى ئى
مستحقينىڭ تە ور كرى، بىند و نە او ولى ئى جورى كرى او دەپىو دار و نۇپە اينبود لو كېنى ئى
ز حمت و ويست ، تول ملاك سرسىز باود تو لۇ خلقۇ تو بە ئى دزراعت و خواتە كرە .
پە لند خەرت دا و يوچە شير شاه پە لندەمۇدە كېنى ددا سىكەار و مەسىد رشۇچە دە لىا قت ئى
ائبات تە رسولي او تولو ھورخىنى ستايىلى دى بالخاصە انكليسى انلەكە ادورد توماس، راسكىن
الفلسطون سرهنرى ايليت او پروفيسور دوسن او نور و ئىپە دېرىنى صورت و صف كرى او د
دەد ذك او مرانى مثالۇنە ئى ذكر كىرى دېپەنلىك دىل دیوان كېنى پە دېر دراندە نامە ياد كرى او پە دالادى
اور بىخىر كىمى «خوشحالخان دەتك» دىپەنلىك دېر دىل دیوان كېنى پە دېر دراندە نامە ياد كرى او پە دالادى
يىتوكېنى بە ئى وگورى پە دېر افتخار سرە و ا ئى چەزە يوازى پېنىون بىم چە: شير شاه پېرى وى كوم.

د انادرە عقىدە لىكە ز مادە لا عجب كە مل پىد اھسى ا فغان شى

كەمى چىرى نىكىالى پەلاسو كىوزى پە

چەرازى راخخەر وح دەر يىد خانشى

بناغلی شاه علی اکبر « شهرستانی »

هفا خر گهم نام

حسن بیگ

افغانستان از روزگار قدیم با یادگار مهندسی علم و عرفاً، گلزار فرهنگ و ادب و گذستان بلبلان پر شور و حارب بوده، هنر ارشاد و نویسنده لطیف طبع و خوش نویس درین میمهن گرایی هر چنین جو داده شده اند. دسته‌ی ازین هنر و ران کم و بیش معروف شده و عده دیگر که در دهستان و نواحی دور دست همکلت بوده اند یا دی از آنها نشده کسی تا کنون هم متأسفانه در صدد احیای نام و نشان شان نیست. اگر تو جه جو یندگان وزندگان علم و ادب باین مسئله بشود، ضمن کاوشهای علمی و ادبی، علماء و ادبای فاقدان و توانائی یافته خواهند شد که هو جب افتخار هلت و کشور خواهند بود جای آندر دکه بوجود چنین نا موران بزرگ و قهرمانان علمی و ادبی و ملی خود بنا زیم زیرا: « کمین جامعه خویش پیش استن به از جا مه عاریت خواستن »:

علاوه بر این نظریات و حسیات این مردانیکه پشت پرده بیخبری اند اخته شده اند از روح تازه و بیدار، افکار و قرایع مساعد هموطنان ما نما یندگی میکنند: که با وجود نا مساعدی روزگار و عدم وسا نلچکونه برای بیشتر فتن و فراکر فتن علوم کوشیده اند و تواندازه توان از آموختن کوتاهی نگرداند. از زمرة اشخاصیکه تا هنوز کسی از دانشمندان از ان اطلاعی ندارند، یکی هم حسن بیک است. این هر دیگر حسین علی بیک، مؤلدش قلمه تخت دایز نکی میباشد. تعلیمات خود را تا اندازه در همانجا از مسجد کسب کرده و خود را بیک حد رسانیده است. از آغاز طفو لیت خیلی زرنک و تیز هوش بوده و در عنفو ان شباب هشق شعر و ابر از شعر دوستی می نموده، اما پس از آنکه بانسآغه دختر زیبا بی دل باخت اشعارش زیاده ترمیم کردید و ایات زیادی سرود. اشعارش خیلی دلچسپ و رووان و دارای عذوبت و ملاحت مخصوص است.

این شاعر بود است شیوا بیان ایام امیر عبدالرحمان خان را در یافته است، و تاریخ تولد و وفاتش هنوز خوب معلوم نیست. اشعارش درین توده و اهالی سرزمین دایز نکی بکثرت رایع است و شهرت بسزادرد و دادیم بر سر زبانها است. اینکه طور نموده مخصوص و برا که بر غزل « شاهنا حق » سروده در ذیل می نگاریم.

چه حسن است اینکه ملک ناز او آبا دمیینم

چه روی است اینکه چشمی صحنه بیداد میینم

چه قداست اینکه چون سرو سهی آزاد میینم

به پیش قات سروش خجل شمشاد میینم

تما فل پیشہ عاشق کشی حالم براند ازی
 کمان ابرو و مژگان تیر و فرگس دا خل بازی
 بقصد قتل خود از هر طرف جلا د میبینم
 عجب نقا ش قدرت بسته نقش روی اور نکین
 نکاهش هست و رم خورده کمان ابرو ش بر چین
 چو آهی رمیده در قفا صیاد میبینم
 بکوی دوست مردم بر غریبان رحم می باید
 چو جان کر او به برنا ید بدلین تن جان نمی باشد
 رقیب بی مررت راعجب ناشاد میبینم
 بخوبی ما من خوبست از سر جمله خوبان
 زلیخای زمان را پیرهن چاک است تا دامان
 زشیر نی دها نش فتنه فرها د میبینم
 بملک حسن هادت ظلم باشد پا د شاهش را
 کجا غم از سیه روزان بود ز لف سیاهش را
 بناز و عشوہ عاشق کشی استاد میبینم
 بد رد این عاشق بیچاره آخربلا تاکی
 سر پیرانه «ناطق» از محبت پر بلا تاکی
 بیا بکذ رازین معنی که بی دیبا د میبینم

حیر ان چهره او صد آفتاب افتاد
 قوس قرح ز خجلت در پیچ و تاب افتاد
 ز لفان حلقه حلقه بر گرد روی دلبر
 چون جدول سیاهی دور کتاب افتاد
 تیر نکاه غمزه جلا د عاشقان است
 آتش بجان عاشق از اضطراب افتاد
 همچون بلو رمینا میدان یا ض گرد ن
 شر منده پیش لعلش در خوشاب افتاد
 بهترز سر و وشماد دیدیم قد جانان
 گیسو بپای دلبر مثل طناب افتاد
 در هلک چین و ما چین هم درختن ندیدم
 از دیدن جمالش دله کباب افتاد
 بردم بسر فیقان در آه و ناله شبها
 امیدها بخاک و حان در عذاب افتاد

وقتیکه عکس رویش در جوی آب افتاد
 مهتاب از شما عش رخ در نقا ب افتاد
 یکره ذکاره کردم دیشب بسوی دلبر
 دیدم بر نک ز نجیر مر غوله موی دلبر
 و ان قاتم کشیده شمشاد عاشقان است
 از بس بقند جان ناشاد عاشقان است
 دندان دم تکلم در سفید روشن
 لعل و عقیق و مر جان لبهاش کرده خرمن
 در فرقش دریدم از جیب تا بد امان
 وقتیکه میخرا مدد از ناز سوی بستان
 مغلش بکل عالم گل پیرهن ندیدم
 در روم و بان و ایران اند ریسندیدم
 زاندم که مبتلا من گشتم بیار زسا
 «حسن» بسی طبیدم در کارهای دنیا

بنا غلی : م ، ع مبو ندی

شاه شجاع در لاهور

شاه شجاع الملک یکی از نواده‌های احمد شاه کبیر است که در سال ۱۸۰۴ میلادی بر تخت کابل جلوس و قریب شش سال سلطنت کرد و لی درین مدت بانواع مصائب و مشکلات دچار بود تا اینکه در هوای نمله در سال ۱۸۰۹ از دست سردار دوست محمد خان که از جانب شاه محمود وزیر فتح محمد خان بمقابلش اعزام گردیده بود شکست خوردو در نتیجه تمام خزان و جبه خانه اش از دست برفت و بترك وطن مجبور شد . اما شاه شجاع که طبع نار ای داشت هیچ گاه خیال سلطنت را فراموش نه نمود و از گرم و سردی روزگار دل سرد و نومید نشد ، بلکه پیوسته و با یک عزم خلل نا پذیر بفرض استرد سلطنت کوشش داشت .

متأسانه برای اجرای این نقشه خود شاه بین وسائل هشروع و غير مشروع نمیزی نکرد و حتی از گرفتن کمک از بیگانگان در مقابل امتداد آنکه تمام بخساره افغانستان تمام نمیشد خود داری نکرد همسایگان (سکها و انگلیس) هم از این خانه جنگی ها و برادرکشی ها استفاده کرده . پیغام استند بدین و سیده مردم شوم خود را در خاک افغانی عملی سازند .

در این وقت انگلیس ها تارود ستلاح « پنجاب شرقی » پیش آمد و بودند . هابقی پنجاب در دست سکها بود حکمران شان رنجیت سنگ نام داشت و این همان شخصی است که در سال ۱۷۹۸ از جانب زمان شاه بحیث والی لاهور تعین گردیده بود و تدریجاً قوه بهم رسانیده و از خانه جنگی های افغانستان استفاده کرده حکومت مستقلی بنا کرد و به هر جانب به تعریض آغاز نمود در « ۱۸۰۹ » که شاه شجاع صحنه حیات را در افغانستان نگذید تزدرا رنجیت سنگ پناه بردا و از ودر کرفتن تاج و تخت افغانستان استمداد جست در مقابل این کمک هر اعاتز یا دی را در خاک افغانستان برایش قایل شد سپس به کمکویی برپشا و رحمله آورد و آفر ابه آسنی متصرف شد اما محمد عظیم خان « یکی از بردران دارکرایی » مهلتش نداد ، بمقابلش شدافت و او را شکست داده باز به ترک وطن مجبور شد ساخت شاه شجاع باز راه فرار را پیش گرفت و فرد سکها در راول پندی پناه آورد - کمی بعد به کمک عطامحمد خان نور زلی حکمران کشمیر مجدداً برپشا و رتاخت و بار دیگر شاهد فتح را در آغوش کشید اما این فتح هم موقعی بود ، زیرا وزیر فتح خان اشرف وزراء ، با عطا محمد خان نور زلی داخل مقاومت گردید و در نتیجه عطا محمد خان از شاه مخلوع بریده باوزیر فتح خان پیوست و هشارة را به کمک برادرش جاندارخان شجاع الملک را اسیه و با خود بکشمیر بردا . عطا محمد خان که چشم بر کوه نور دوخته بود شاه را وعد داد که در صورتیکه الماس مشهور را بد و تسليم کند حاضر است آزادش سازد اما شجاع الملک از قبول این پیشنهاد سر باز زد حکمران مذکور هم مدت

سه سال اور از دخود محبوب نگهداشت و انواع سختی و مظاہمی بر او آورد تا اگر ممکن شود مطلوب خود را حاصل نماید ولی سوزی بخشید - و شاه شجاع در مقابل هر کونه فشار پایداری نمود و حاضر نکرد که از کوه نور دست بکشد .

درین اثنا هنایت شاه عطاء محمد خان حکمران کشمیر تیرگی اختیار کرد ، شاه بغضب آمد و امر داد که قبیله اوراکه در اطراف قندھار زنده گئی داشتند تحت فشار کیرد و سر زنش نمایند و بکمده زن و مرد و اطفال قبیله مذکور را بحیث اسیر بکابل نیز آوردند ولی چون در یافته که این اقدامات سودی نه بخشید و عطاء محمد خان از در اطاعت پیش نیامد برای سرزنش و تا دیب او لشکری بیار است و به قیادت وزیر فتح خان و برادرش دوست محمد خان بخصوص کشمیر اعزام داشت و وزیر هو صوف با سی هزار سپاه از کابل برآمد و راه کشمیر را پیش گرفت (۱۸۱۲) اما از ترس اینکه مبارکه مبارکه از پیشتر هو و دحمله رنجیت سنگ حکمران پنچاب قرار کیرد با وی داخلمفاهمه شد ، رنجیت در مقابل پاره هر اعات حاضر شد که در حدود دو از ده هزار سرباز بکمش بفرستد - اگرچه عسکر سکه ای اثر شدت سرمه کاری نتوانست بکند ولی عطاء محمد خان ، حکمران کشمیر را در نیابت وی تاب مقاومت این سپاه بزرگ را ندارد با بد از تد بیر کار کیرد ازین جهت با شاه مخلوع مفاهمه کرد و از او یاری خواست ، شاه شجاع برایش آوشی نمود که از مخالفت دید کشیده با وزیر فتح خان از در آشی پیش آید

عطاء محمد خان نصیحت اورا کوش نموده با وزیر هو صوف از در اطاعت پیش آمد .

چند سردار سپاه سکه ها با وزیر فتح خان ملاقات نمود و خواهش کرد که شاه شجاع را اجازه دهد که با وی نزد رنجیت سنگ به لا عور برود . وزیر فتح خان این خواهش اورا بخوشی پذیرفت غایل آبا این کمان که بدین وسیله از دسائی یاک حر یف مقتدر آسوده خاطر خواهد کرد ید و شاه مخلوع که عقیده داشت که این دعوی بر اثر حسن نیت و خیر اندیش بعمل آمده بخوشی راه لا هور را پیش کرفت اما چون بداجا رسید بخطای خود بی برد و دانست که حکمران سکه ها نداد عطاء محمد خان چشم بر کوه نور دوخته امده و تمام این نقشه برای بدست آوردن همان الماس نا در است .

رنجیت سنگ خلاف آنکه از شاه مخلوع پذیرائی کرده نمود و منزل جدا کانه . یکی بنام هو یلی ساد اسنگ « یاساو اسنگ » برای نشیمن خودش و دو مین را برای حر م شاه تخصیص داد بر وزر دو م و رو دش را م سنگ تمایند و حکمران لا هور را بخدر هتش رسید و الماس گرانبهار امطا لبه نمود . شاه اول از داشتن آن انکار کرد ولی در مقابل اصرار و عده داد که وقتیکه از دوستی و صمیمیت حکمران لا هور هستیق نگردد این ماس را باد و تسليم خواهد کرد .

روز سوم با زرام سنگ بحضور شاه رسیده مطالبه خود را تکرار کرد ، شاه باز همان جواب داد که تازمانیکه رشته دوستی بین وی و رنجیت سنگ استوار نکردد نمی تواند الماس را بد و بدهد . رنجیت سنگ ازین پافشاری شاه بغضب آمد و تمام وعده های خود را فراموش نموده از آداب و مراسم مهمان نوازی چشم پوشید شاه و همراهانش را تحت هر کونه فشار گرفت حتی قیودی بر گردش شان ناگذ کرد و سکار بجا رسید که خدام نمیتوانستند بوقت ضرورت بیازار روند و ما یعندها ج خود و شاه را فراهم سازند بدین طریق مدت یکماه سپری شد قیود روز بروز سخت تر گردید مطالبه کوه نور شدت بخود گرفت ولی در هرم شاه خلی واقع نشد .

بالآخر ، چون حکمران لا هور در یافت که بدین وسیله نمی تواند مطلوب خود را بدمست آورد به لطائف الحیل

هتشیت گردد ید چند تن از هقر بان خو در ابا پیغام ذیل حضور شجاع الملک فرستاده اظهار داشت که اگر شاه الماس را بد و دهد رنجیت حاضر است که قیمت آنرا پردازد و هم یک قرارداد دوستی با وی امضا کند شاه برای قبول این پیشنهاد اظهار آمادگی ننمود و بعد از چند روز رنجیت سنک مبلغ پنجاه هزار روپیه را بد فعات به شاه فرستاد و باز مطالبه کوه نور را تکر ار کرد شاه در جواب گفت تازه مانیکه معاهده دوستی بین وی و رنجیت سنک امضا نگردد و او از دوستی حکمران مذکور آسوده خاطر نشود نمیتوانند الشاس را بد و بدهد دو روز بعد میها را جا رنجیت سنک شخصاً بحضور شاهزاده و عده دوستی داد گفت مذکوب هیبی سکه ها (گرفت) با خود داشت بران و شمشیر خود قسم خور داد که از هر کونه مساعدت مادی و عسکری در استرداد تاج و تختش درین نخواهد کرد بدل علاوه حاضر است که ولايات گوت کمالیه و جنگ سیال و کولنور را بطور جا کیم برایش اعطای کند سپس تبادله دستارها بعمل آمد شاه بعد از آن کوه نور را بحضور حکمران مذکور تقدیم کرد. رنجیت سنک از دیدن آن بی اندازه مسرور گردید و بسوی قصر خود برگشت بروز دیگر چون شاه بحضورش رسید بکمال کر مجوشی از زوی یزدیرا لی بعمل آورد.

مارنجیت سنک بهمیچ یکی از وعده های خود ایفا نکرد وقتیکه شاه خو است طبق پیمان نفری خود در ابه ولایت فوق بفرستد و تنظیم آنرا در دست خود گیرد مامورین دولتی ها نع آمدند شاه بحضور حکمران سنک رسید تا نظریات اور ادریں خصوص معلوم کند اما رنجیت سنک جواب قناعت بخش نداده مختصر آگفت که شاه امسال از مطالبه خود دست کشید و لی سال دیگر میتواند ولایات فوق را متصرف شود.

بعد ازین تاریخ باز مناسبات رنجیت سنک با شاه تیره کی بخود گرفت و اول الذکر هرگونه فشار را برآورد نمود حتی همراهان شاه را بعنای وین مختلف مجرم قرارداده سرزنش مینمودا زنجمله یکی ملا شیر محمد خان امام شاه بود رنجیت سنک اور امور قهر و غصب خود قرارداد بیمه نه اینکه با سردار محمد عظیم خان و الی کشمیر داخل مقاهمه سری است مکتوب جعلی ای بیان آورد و از شاه خواهش نمود که یا او را خودش سرزنش نمایدو یا ویرا اجازه دهد که برای تادیب وی داخل اقدامات گردد شاه مجبور آوارا نزد حکمران لاھور فرستاد و رنجیت سنک اورادر محبس انداخته با نوع مصائب و شکنجه دچار ساخت بالاخره شاه خود را مجبور دید که بتاید ۱۲ هزار روپیه ملارا از زندان نجات دهد کمی بعد شاه در یافت که این دسیسه بوسیله دو تن از همراهان خائش ملا ظفر و ابوالحسن که با ملا عناد شخصی داشتند با شاره رنجیت سنک بعمل آمد است این دو تن که ظاهر آخویش را از خدام صادق شاه و انمودمیگردند باطنیاً با رنجیت سنک ارتباط داشته و از حرکات شاه مراقبت میکردند قضیه کوه نور نیز بر اثر شرارت آنها بعمل آمد بود و پیشتر بد پختی شاه از فتنه پردازی این دو تن خائن سرچشمه میگرفت.

RNGیت سنک به کوه نور قناعت نکرده خواست که شاه را از تمام دارانی و ثروتش محروم سازد بدین غرض او را ودار نمود که بمعیت وی بسوی اتک رو دیگرانه اینکه وی حاضر است که در گرفتن پشاور و سلطنتش با وکیک نماید شاه بمقام رهتا س به اردوانی همراهانه پیوست و بمعیت وی تارا و لپندی پیش رفت درینجا رنجیت سنک بیهانه اینکه در مقابل شاه محمود وزیر فتح خان امید کا میابی نیست از عزم خود منصرف و بسوی لاھور برگشت شاه شجاع یچاره را در عقب گذاشت تا پا کرک سنک ورام سنک مسافرت نماید در عرض راه این دو تن با شاه از در مخالفت پیش آمدند قریب سه الی چهارصد سوار تعین گردید که دور شاه حلقه زند و نکذارند وی راه فرار را اختیار کند با این هم قناعت ننمودند دست تطاول با موال شاهی در ازو تمام دارانی

اور از قبیل جو اهرات زیور، آلات پارچه‌جات ابریشمی قالین و شمشیرهای مرضم مسکوکات طلائی او را ضبط کردند سپس او را یکه و تنها گذاشتند تا دزدان سر راه لختش نمایند.

چون شاه شجاع به لاہور رسید پیش از بیش خود را تحت فشار رو حی و جسمی یافت یکتعدد اد پولیس و جا سوس هنر ل شخصی او را شب و روز مراقبت می‌کردند بیچاره شاه شجاع در یافت که بیش ازین نمیتواند در آنجا زندگانی کند، باید بهر قسمیکه باشد خود را ازین زندان نجات دهد. اما اجرای این نقشه آنقدر را آسان نبود و باز کجا باید رفت، بوطن ما لوفش که نمیتواند برگردد - زیرا شاه محمد هنوز بر سر اقتدار بود و او مناسبات خوبی نداشت، کشمیر بدست عظیم خان بود که قبلًا باوی در مجادله بوده است، لذا طبعاً بسوی انگلیس‌ها متهم شد که باشد، معاہده دوستی پشاور را یاد آورد و اراده نمود که بسوی لو دھیانه رود. هتسقانه ابوالحسن غدار باز بوی خیانت نمود و رنجیت را از عزم شاه آکاه ساخت او ضاع از بدبد ترشد قیود شب کردی هم مجری شد اما شاه از عزم خود دست نکشید تا ینكه با لآخره موفق شد که اعضای فامیل خود را به تغییر - لباس بسوی لد هیانه بفرستد، رنجیت سنک از گرفتن این خبر برآشافت بر تعدادی پولیس افروختار اه فرار از هر جانب مسدود شد - امامت این بیش یعنی ها بد رد نخورد و شاه بوسیله سوراخیکه در سقف اطاق خود نموده بود بادو تن از همراهانش از شهر لاہور برآمد و بوسیله کشتی بسوی کوهستان رفت و از آنجا تر در را جای کشتوار پناه اورد، را جای مذکور مقدمش را کرامی دانسته از و پذیرانی نهایت کرده بعمل آورد و جمیع وسائل آسایش و استراحت مهمان عزیز خود را فراهم کرداما روح نار ام شاه ازین بیکاری و تنبیه بتنک آمده باز صحنه جنک را طلبکار شد به کمک را جای کشتوار عسکری یا راست و بعزم کر فتن کشمیر برآمد قریب بود که بمرام خود رسدم ولی بر فباری شدید تمام خوابهای اور این دفناداد عدد کثیر عسکر ش تلف گردید و خودشان بعد از تحمل مصائب کو ناکون به عقب نشینی مجبور شد شاه در یادداشت‌های خود به موضوع فوق اشاره نموده میکوید: «ما از اردوی محمد عظیم خان بیش از سه فرخ فاصله نداشتیم - و وادی خوشنمای کشمیر در مقابله با چشمان ما جلوه داشت، درین وقت بد بختانه بر ف بیاریدن آغاز نمود و دوشبا نه روز ادامه داشت، سرماشده بی سابقه بخود کرفت و بر اثر آن همراهانم صدمه زیادی دیدند و دست و پای عده کثیر شان را خنک زد، زین سبب خود را مجبور دیدیم که از عزم خود منصرف شده و برگردیم»

هر چند که را جای کشتوار خواست که شاه ادله اری کرده و مثل سابق بحیث مهمان عزیز ترد خود نکاهد اردوی شاه شجاع نه پذیرفت و عزم نمود که بسوی لدھیانه و دجاییکه اعضای فامیلش قبلًا مسافرت کرده بودند - در این مسافت هم شاه بخت بر کشته از دست مردم کوهستانی بالخاچه از مردم کلو زحمات زیادی دید امار اجای کشتوار به کمکش رسید و بالآخره بعد از پریشانی و در بدری از یاد شجاع الملک موفق کردید که به لدھیانه رسیده و با فامیل خود ملحق شود (ماه ستمبر ۱۸۱۶) شاه شجاع در آنجا خاموش نه نشست بلکه او ضاع و طن را بدقت ملاحظه می‌نمود و منتظر فرست بود تا بدان سورفه باز بخت خود را بیاز ماید - در ۱۸۱۸ چون از قتل وزیر فتح خان و قیام برادران بارگز کرامی علیه حکومت سد و زانی اطلاع یافت باز بفعایت آغاز نمود و واردخاک افغانی کردید اما بعد از کامیابی مختصر مجددًا مجبور شد که راه فرار پیش کیرد و بسوی لدھیانه رود در ۱۸۳۴ به کمک انگلیس‌ها و سکه‌ها باز داخل صحنه عمل شده و تا قندھار رسید اما از دست امیر دوست محمد خان شکست خورد و به ترک وطن مجبور رکردید سپس در ۱۸۳۸ امعاهده سه نفری این اونگلیس رنجیت سنک و شاه شجاع با مضار رسید، عسکر انگلیس بمعیت شاه شجاع از راه فیروز پور، شکار پور و دره بولان بسوی قندھار پیش قدمی نمود و سکه‌ها از راه خیبر حمله آورند درین حمله شاه کامیاب بود و در خزان ۱۸۳۹ بکا بل رسید و بعد از در بدری سی سال کامل بر تخت نشست اما دوره حکومتش بعد از سه سال سپری شد و شاه شجاع با معاون نینش بقتل رسیدند ۱۸۴۲.

بناغلی هاشم «شایق «اوند»

این حرف همیشه آفتابی است

چشم از خون دل شرایبی است
 این مصروع نفر انتخابی است
 پیدا است که کافر کتابی است
 این حرف همیشه آفتابی است
 سرخی دارد و لی گلابی است
 اشکم گلریز و ماهتابی است
 دل ز آتش سینه ام کتابی است
 سر وی بچمن نرسنه هتلت
 چشم تو بحکم حسن خون ریخت
 ما هی تو و دلبراد ستاره
 سیبی همسر نکد آن ذ قن نیست
 در حسرت آفرخ و بنا گوش
 ناکامی غیر از حضورت
 بر «شایق» زار کامیابی است

بناغلی حبیب الرحمن (هله)

اکر جان هم طلب داری نمی افتم من از رویت

که تا لختی ویسا یم پنای سرو دنجویت
 سراپا دیده میکرد م نظر چون میکنم سویت
 بتون دل نمیدادم اگر دانستمی خویت
 اگر جان هم طلب داری نمی افتم من از رویت
 قبیل تیر هزار کانت شهید قیغ ابرویت
 سپارم جان شیرین رانهاده سر برانویت
 مرادل میکشا ندهر زمانی جانب کویت
 برای آنکه بینم سیر ویمه لقاوت را
 مر اکر دی اگر فتارت نمیسوزددلت اکنون
 نمیدانم چه خواهی در عوض گر بوسنه خواهیم
 قرحم کن باحو الشکمی غلطد بخاک و خون
 سزد آندم که کویم کامیاب ازو صل توکشم
 م الحالست ایکه کید (هاله) دل از مهرت ای مهر و
 که ایزد آفریدستش ا سیر حلقة مویست

بناغلی عبدالغفو (غرقه)

بازگردیدم اسیر زلف پیچان کسی

در گرفتم سوختم از درد هجران کسی
 جلوه گردید در چمن سروخر امان کسی
 عقل و هوشم راربوده چشم فتان کسی
 لال گردید چون حیا گیرد کر یان کسی
 کا بن قدر هستم نموده دور چشان کسی
 (غرقه) هستم روز و شب مرغ غزلخوان کسی

بازگردیدم اسیر زلف پیچان کسی
 قامت شمشاد کی جانب نکاه من کند
 بعد ازین از من نخواهی همرهی ای یار من
 صد زبان گر باشدش از شکوه هنگام و صالح
 شعر مستانه براید از زبان من حکنو ن
 شور عشق او خموشی را نصیب ما نکرد

این اثر مکنس مایر هوف (فن طب) را عمر رضا
دو غروی بتر کی ترجمه کرد. نویسنده درین راه
معروفی خزانه عرفانی و نقاشی اسلام مصدر خدمات
قابل قدری شده، شاید از خواندن آن تمثیل علاوه‌نمایان
مستفید باشید.

مترجم: بنی‌اغایی غ، ح، مجددی

فن و طب

(در تاریخ مدنیت اسلام)

خران فن و عرفان عالم اسلام هنوز هم کشف شده میرود. تنها در استانبول بیش از هشتاد کتابخانه جامعه حود دارد. و درین کتابخانه‌ها بیش از ده هزار اثر قدمی به مشاهده میرسد. در شهرهای قاهره، شام، موصل، بغداد، ایران، و هندوستان عده زیادی از کتابخانه‌ای که شبیه باشند وجود دارد. هنوز بسیار کمی از آنها تصنیف و تدقیق شده است. تدقیقاتی که در کتابخانه (اسکوریال) هسپانیه که مملو از آثار عرفانی اسلام است بعمل می‌اید هنوز تکمیل نگردیده است. در نتیجه تدقیقات سنتی اخیره تلقیات سابقه ماءوض شده بر تاریخ افکار علمی متعلق به عالم اسلام روشنیهای بیشتری افزونده شده است و درین حال هر انکارشی که درباره مفہوم فقیه‌های مدنیت اسلام در راه فن و طب بعمل آید، در آینده قریبی معروض به تغییرات نوینی هیچ‌گزند.

فصل اول

«دوره نخست تا سنه ۷۵۰» در عصر هفتم، زمانی که مسلمین برای اولین بار وارد مدنیت قدیمه گردیدند، از موسسات دینی و اجتماعی خود غیر از لسان و موسیقی خویش چیز دیگری با خود نیاوردند: ولی لسان وسیع و زیبای عرب بمناد اینکه لا تینی لسان علمی غرب قرار گرفته است مساعد بود که لسان علمی شرق قرار گیرد.

اشعاری که عاید به دوره جاهلیت عرب و بمرحلة ابتدائیه اسلامیت می‌باشد اشعار میدارد که بدويان راجع بحیوانات، نباتات و احجار متعلق به نیم جزیره عرب تا یک درجه دارای معلوماتی بوده اند.

شعر ای عرب از تعریف و تو صیف اسپان و شتران خویش ذوق میکر فتند . واژین تعریفات و تو صیفات آنها اخیراً یکنوع ادبیاتی بینان آمد . معلومات اقوام عرب را جع بطلب حفظ الصحه و اقلیم خیلی ابتدائی بود . قران کریم از نقطه نظر اجتماعی به آنها د ساتیری آموخت که اساسات حفظ الصحه را تأمین میکرد . این د ساتیر در عصر اول با حدیث و تفسیر توسعه یافت .

در ازمنه که مسلمین بدلتها بیز انس و ایران حلول نمودند فن یونانی به حالتی بود که از چندین عصر قوت و رونق خود را از دست داده بود . علوم یونانی بدست کسانی انتقال کرده بود که آثار ارسطور (۱) ا پوکرات (۲) گالن (۳) باطلیموس (۴) ، آرشمید (۵) ، و غیره را استنساخ و تفسیر میکردند . طب یونان در آثار یکدیگر از طرف آیتو من Aetos (۵۵۰ق) (که از امیدا Omida میباشد) و پول pol (که از اجینا Aegina بوده و در اسکندریه اقامت داشت) الکزاندر (که از ترا بلس Piotoofartharias بوده و در روما اقامت گزین بود) و تیوفیلوس، پرو توشن پار تار یوس Trables (که از استانبول بود) نکارش یا فته است به مکملترین افاده خود نائل گشته بود .

در اعصار قبل از استیلای اسلام در پایتخت مصر ، اکادمی قدیم قدری جان یافت . درینجا آثار مهمه گالن تدقیق گردیده و برای علم طب اساس نوینی گذاشته شده بود . جوهانس فلپنوس (که از اسکندریه بود شخصیتی را تمثیل میکرد که افکار ارسطور را با حرارت زیادی مدد افعه مینمود . آثار یکه بنام هپوکرات منسوب بود از زمانهای خیلی پیش از طرف علمای اسکندریه توسعه یافته بود معذلاً که در مصر از یکطرف عیسویانی نہ سکونت داشتند بدرجه افراد متخصص بودند و از طرف دیگر اشخاصی میزیستند که باعلم باطنی و تصویف انهمما که داشتند ، بنابر آن محیط این سامان را ازکشاف فن مساعد نبود . لذا مصر نتوانست درین علم و طب یونانی از یکطرف و علم و فن اسلامی از طرف دیگر یک

(۱) ارسطور فیلسوف مشهور یونانیست که بین ۴۸۴-۴۲۲ق م میزیسته .

(۲) اپوکرات فیاسوف و مجرر یونانی است که بعنوان (پدر طب) یاد میشده درین قرن پنج و چهار قبیل از میلاد زندگی میکرد .

(۳) گالن : که در آثار رشراق بنام جالینوس مشهور است و از هجره بین بزرگ طب قدیم میباشد (۱۳۰میلادی) در برگاه متدلدو نظر بر و ایات هشتاد سال زندگی کرده است .

(۴) باطلیموس : که نام اصلی آن (Claudius-Ptelewaes) است دانشمندریاضیات، هیأت، و جغرافیه است . اصل امیر است .

(۵) آرشمید : ریاضی دان مشهور است درین سنوات (۲۱۲-۲۸۷میلادی) زندگی کرده است .

وظیفه متوسط را ایفا نماید. برای اینکه بدانیم این ذریعه از کدام طرف بعمل آمد است لازم می‌آید به محيطی برگردیم که در آن بسیاری مکالمه می‌شود. لسان سریانی از عصر سوم بدینظرف در محيط‌های علمی آسیای غربی جای لسان یونانی را گرفته بود. کسانیکه برق مد نیت سریانی یونانی را بر افرادش بودند بالخاصه نسطوریها بودند مسلک نسطوری یک مذهبه عیسوی است که از طرف «پاتریک» استانبول موسوم به ناسطور در سنه ۴۲۸ تأسیس گردیده است. و چون مجلس افسوس (Afesos) در ۴۳۱ پیر وان این مذهب را به بدعت منسوب نمود لهذا پیروان آن به ادیسا (۱) Edssa هجرت کردند و هنگامیکه ایشان در ۴۸۹ از طرف امپراطور زنو Zeno از آنجا نیز تبعید شدند^۱ و با بران در گذشته روآوردند. درینجادر ایرانیکه تحت اداره ساسازیان قرارداشت مظہر استقبال خوبی شدند. ایشان با آرزوی نشر عیسوی یت بطرف شرق جلوتر رفت بقلب آسیا و تا حدود چین غربی نیز رسیدند. مرکز علمی نسطوریان که محتوی یک مکتب طبی نیز بوده است از ادیسا به نسبت (۲) که واقع در مزدپوتیما «بین النهرين» است انتقال نموده در نصف اول عصر ششم بجندی شاپور (واقع در جنوب ایران) منتقل گشته بود. ساسازیان درینجاد رعصر ۱۴ در پهلوی یک شفاخانه بزرگی یک اکادمی تأسیس کرده بودند حکمران بزرگ نوشیروان کسری (از ۳۵۰-۳۷۹) این شهر را بزرگترین مرکز فکری خود گردانیده بود در ۵۲۹ زمانیکه امپراطور جستینین Justinian مکاتب فلسفی را مسدود نمود. علمای یونانی که آن را ترک کردند برای ملاقات علمای سوریه، ایران، و هندوستان بدین سامان آمدند و بدینصورت اجتماعی بوجود آمد که بالاخیر بنام انسکاف تفکر اسلام اهمیت بزرگی را حائز میباشد کسری اطباء خود را برای دستیاب نمودن کتب طبی بهندوستان فرستاده بود. این کتب از لسان سانسکریت بربان پهلوی ترجمه شد و هنگذا آثار فنی و علمی زیادی از یونانی بلسان پهلوی و یا سریانی ترجمه گردیده یکی از شاگردان مدrese طب جندی شاپور و معاصر حضرت پیغمبر اولین عربی بود که علم طب را بصورت فنی تحصیل کرد.^۲

در محيطی که بلسان سریانی تکلم میشد اولین شخص که بنظر میخورد سرجیوس Serjios (که ارس آینه‌گما بوده است) و در ۳۰۵ وفات کرده است. شخص مذکور نسطوری نبوده یک کشیش عیسوی یعقوبی است که درین حوالی طبیب بر جسته‌ای بود. همین شخص است که به ترجمة

(۱) شهریست که امروز بنام اورفه یاد میشود.

(۲) شهریست که امروز موسوم به نوسایین است.

آثار طبی یو یانی بلسان سریانی آغاز کرد ترجمه مهمترین آثار یکه از طرف گالن نوشته شده است فیز باین شخص نسبت داده میشود که این آثار عنوانات طبی یو یانیان را درین حوالی بیش از دو عصر زنده داشته است. درین دوره علماء با استفاده طب یونانی به تحریر رسائل طبی شروع کرده اند که معرف و فترین آنها مجموعه ایست که از طرف طبیب آهرون Ahron (یک کشیش عیسیوی که در سکندریه سکونت داشت) در زمان کمی پیشتر از ظهرور اسلام نکارش یافته است. این اثر که احتمال دارد اولاً بلسان یونانی نوشته شده باشد در مدت کمی بسریانی و سپس بعربی ترجمه گردید. مگر چه اثر اصلی آهرون تثبیت نکردیده است مع ذالک چنان استنباط میشود که او صاحب اثری میباشد که مرض چیچک را تحسین بار تعریف نماید. زیرا این مرض در فرد طب یونان قدیم معلوم نبوده است. در آثار یکه بظهور اسلام میت تقدم داشته است اشاره ای که عاید باثاری باشد که از عنوان طبیعیه بحث نماید نسبت باشارات یکه حاکم ما هیئت طی باشد نادر است. طور یکه ذخستین دفعه آثار اسطو متعلق به طبیعیات، کائنات و روح است بسریانی نقل گردید، یک اثر فریولوژیک که از حیوانات، قوی و ماهیت های آنها بحث نموده و از طرف یک عالم الهیات عیسیوی نکارش یافته است نیز باین لسان نقل شد. و همچنان رسالت یونانی که متعلق به تریا موشی، زراعت طب و بیطاری بود و نیز رسائلی که محتوی مباحث کیمیا میباشد ترجمه گردید.

در باره معد نیات نیز بعضی پارچه های که بلسان سریانی مرقوم گردیده، تثبیت شده است چنان استنباط میشود که در دوره ساسانیان مرکز تدقیق کیمیا و علم تجربه، در شهرهای بزرگ مناطق شرق و شمال ایران وجود داشته است. نفوذ هند و چین درین حوالی بنای تشکیل یک هد نیت جدیدی را کند استه بود. زمانیکه مسلمین افریقا شمالی و آسیای غربی را فتح کردند به موسسات اداری و فنی بیزانس و ایران تقریباً تماس بهم نرسانیدند.

اکنون جندیشا پور بطور مرکزی فنی دول جدیده اسلام دوام کرد. در دوره امویان (۶۶۱-۷۴۹) اشخاص فنی، بالخصوص اطباء ازینجا بشهر شام میرفتند. در میان ایشان عیسیویان و یهود یانی که عرب نمیدند بیشترند و جو داشتند مثلاً موسا رسمویه که مجموعه اهرون را بعربی ترجمه کرده است یک یهودی ایرانی بوده است. مع ذالک تاریخ راجع به غایه های عالمی که در عصر خلافت امویان مباحثه میکردید کاملاً سکوت می نماید.

(باقی دارد)

چهره ادبیات از نکاه غریب

تعریف ادبیات در لغت و اصطلاح. هدف آن - تلقی ادبیات

بحث آزمایش - جنبش‌های فکری - امتحان عصر - خلاصه

ادبیات سالها و قرنها قبل از آنکه مردم در باره آن حرف بزنند، تبصره کنند و خواص و ارزش آنرا موردن بحث قرار دهند و قواعد و اساساتی برای آن وضع کنند، بوجود آمده بود. در جوامع ابتدایی بشر از هنر و ادبیات حظ میبردند، بد و ن آنکه در آن باره سوالی بگنند و یا بتفکر اند رشوند؛ اما جامعه‌های مدنی دگر تنها با نشاء و حظ بردن ادبیات اکتفاء نکرده بد و رهای میرسد که بقساوت‌ها در فعالیتهای اخلاقی علمی و نتايج آن میپردازند و بر مختصات آنها وقع میدگذارند و هر قدر بشریت بحدا رج عالی تمدن میرسد بهمان اندازه این احساس او شدت می‌یابد و قوت میگیرد. اینست که درینجا «ادبیات» را از نکاه مدنی ترین جامعه‌های انسانی، از نظر غریب‌یان مینکریم تا بینیم ایشان‌کدام ارزش‌هار ابچه صورت قضاوت میکنند:

در زبانهای غربی کلمه «لیتراتور» یا «لیتریچر» را که در مورد «ادبیات» استعمال میکنند اساساً از کلمه لاتینی «لیتراتور» که بمعنی نامه یا نوشته است استقاق شده و مشتقاً است دیگری هم دارد که مورد استعمال میباشد. و معنی سواد، با سواد و.... را ارائه میدارد. این کلمه در نخست صورت «لیتراتور» لفتأً بمعنی داشت آمده و امر و زیمانی مختلف استعمال میشود که از آنجمله اینها را میتوان بر شمرد؛ نوشته‌ها ییکه در آنها بیان و صورت بیان یا اشکار مورد هلاقه عامه و آفاقی صورت اصلی و اساسی آفران تشکیل میدند مانند شعر، رومان، تاریخ، بیوگرافی (سوالج اشخاص)، مقاله وغیره. - یک صورت کامل نوشته ییکه مانند دور، مردم، موضوع وغیره مثلاً ادبیات انگلستان. - نوشته ایکه در یک موضوع واحد پرداخته شده باشد. - پیشه و مسلک یاک نویسنده و یا مؤلف و یا شاعر را گویند. - آثار ادبی و مجموعات ادبی. - همچنین بزرگان عالمیانه آثار چاپی را از هر نوعیکه باشد ادبیات گویند مانند اعلانات وغیره. - بمعنی تعلیمات عالی و فرهنگ ادبی نیز استعمال شود. اما در اصطلاح برآن نوشته‌های هنری اطلاق میشود که ارزش حفظ شدن و در جمله محفوظات حق‌داخل شدن را دارد.

ادبیات بمعنی وسیع هر نوع نوشته را در هر موضوع میکند مثلاً ادبیات طب کتب و آثار طبی را گویند. این کلمه عادتاً بمعنی صورت نوشته‌های هنری یک کشور و یا یک دوره که باز بیان ییک بیان شکل و صورت و یا آفاقت و کشش فکری و حسی توأم و مشخص شده باشد نیز بکار برده میشود مانند ادبیات انگلیس در قرن شانزده و یا ادبیات عصر غریب‌یانها.

رو بیسرفت اظهار نیات فرد بر اکتفا و سخن و اظهار ایان جامعه را ادیات فامند بعبارت دیگر آنچه مخصوص ذوق و فکر و قریحه یک شخص باشد سخن و کتفا نا میده میشود، اما معنو و مخصوص لاتذوقی و فکری افراد یک جا معاو را بصورت کلی ادیات کویند یعنی سخن جزء ادیات کل است.

باید هنوز کر شد که با بردن نام ادیات در محیط ما فوراً شعر و نظم پنجا طریق سد و حا لانکه در دنیا غرب غالباً این کلمه بر افسانها و ناولها اطلاق میشود و پیشتر روح خواندن کتاب را از هر نوع و سنه که باشد پنجا طرزند میکند. متفسران امروز مانند رالف فوکس (Ralph FOX) آن ابتکار را تخيیلی را ادیات کویند که انکاسی از آن دنیا حقیقی باشد که شاعر در آن زیست میکند و با ینصورت ادیات قسمی از هنر بشمار میرود که صورتی از جهان واقعی را که نویسنده در آن زیست دارد منعکس میکند هنر یک تو صیف و یاففسیر ماهر از طبیعت و یاتجرب انسانیت بو سیله بررسی کامل هواد، که یک شکل و صورت معین را از اله میدارد. همچنانکه در هنر هیکلتراشی هواد پلاستیک بکار برده میشود و نقاشی تناسب خطوط ورنکها و موسيقی تنظیم آواز را به عهده دارد؛ ادیات هنریست که بر استعمال کلمات استوار است و همین کلمات است بحیث موادخام این هنر بر شمرده میشود و مهندس این هنر از آن، بنایی درست میکند که عظمت آن بناء و استه بقایه و مهارت و میباشد و رنه کلمات همانست که بو دو هست مالآخر همی تو ان گفت که ادیات، هنر یان نیات است بو سیله الفاظ از و ظایف آن: یان از یکطرف و نمایش و تجزیم موضوع در ذهن طرف از سوی دیگر میباشد.

هدف ادیات تا ثیریست که برخوانده (یا شنونده) پدید می آید مانند تحریک، هست، خوشی و ... غیره که بصورت یک تجربه یا آزمایش دست دوم بر شخص ظاهر میشود.

ادیات تردد غریبها لبای بحیث یک آزمایش فکری شاعر و نویسنده تلقی میشود. موجود ادیات یا آنکسیکه ادیات را وجود می آورد میخواهد نشان بد هد که چه صورت کرفت و چرا واقع شد؟ و اشخاص چکونه ذکر میکنند و احساس میکنند؛ با ینصورت حادثه ادیات با تفکر و احساس توأم است و آزمایش را برای خوانده بار می آورد. موضوع آن غالباً جز آزمایش مخفی نیست و این خواهش انتقال آزمایش است از یک ذهن دیگر، که بذات خود دارای ارزش میباشد. نوشته، بیان تجربه ایست بو سیله زبان، و خواندن عبارتست از دانستن و حظ بردن و احساس آن آزمایش. اما تنها آزمایش و یا هر آزمایشی را نمیتوان ادیات گفت. یک آزمایش را وقتی میتوان ادیات نامید که بر هنری باشد و دارای جذبه از یکطرف این آزمایش پر معنی باشد و بصورت بسیار متنا سب و هنرمندانه بین سایر آزمایشها جا داده شده باشد و انتخاب آزمایشها «چه حقیقتی چه خیالی» بیشترین وجه صورت کرفته باشد و لازم هم نیست تمام مطابق راجح شخص داستان ذکر شود بلکه همان قسمی که بسایر آزمایشها هر بوط باشد، بیان کردد. همان در حکایت رستم و سهراب تمام جزیات زندگانی شاه سمنگان را فردوسی ذکر نمیکند بلکه فقط بذکر همان قسمیت میپردازد که با حکایت رستم ربط دارد.

بعلاوه یک آزمایش باید دارای جذبه و کشن حسی باشد:

و صفات یک دختر زیبا خود یک آزمایش است اما تنها همین آزمایش ادیات نیست و با بد منظوری در آن و صفات باشد و نکته ای داشته باشد وقتی که فردوسی از زیبایی تمیزه دختر شاه سمنگان حرف میزند اگر وی منظور دیگری نمیداشت که آن تو لد سهراب و پرورش او دور از دامان پدر است تانا شناخته باشد را چنگد دکر و صفات زیبایی تمیزه و حتی معاشره رستم و تمیزه بیمعنی بود. اما اینکه شخصیت حقیقی تمیزه من باب مثل، ظا هر شده: نمیتوان آن و صفات آزمایش ادبی خواند. بناآهدف اساسی ادیات همان نمایش و انتقال

فکر است و پس ازین البته بصورت فرعی زیبایی آنرا احساس میکنیم و آنرا از زیبایی تشخیص میدهیم بعارت دیگر حقیقت عنصر او لی ادبیات است در زیبایی منصرد و می باشد . باین ترتیب می باشد که ادبیات بهم امکنداشتن که دانش مار اتوسخه می پختند . معلو مات و داشت ، بمسلک ، رنگ ، نژاد ، جنس [Sex] و جای ما ، تعداد و اقسام مرد می که بین آنها زیست میکنیم ، محدود داشت ؛ کذ شبه ازین ما محبوب زمانیم و حواس مانیم متناهی است . پس ادبیات است که بگمک مار سیده و معلو مانی را جمع بمسلکهای دیگر ، در اطراف مردم سایر نژادها ، از جنس مخالف از جاهای مختلف از زمانهای متعددو ... در دسترس ما میکذارد که این آزمایشها تخیل و دست دوم میباشد و آنرا آزمایش نیابتی هم تو ان نامید . بعارت دیگرهمان ادبیات است که وسائل مجد و دلکمات را علامت و نشانه افکار و تصورات نامحمد و دقر اراده فکر بشر را بجاهای دور دست و آنجا یکه خودش آنجا نیست ، پر و از مید هد .

جنبشهای فکری بشر همچنانیکه زندگانی و طرز تفکر بشر را عرض کرد ، اظهاریان یا ادبیات اور اینز بر اهای دیگر انداخت و عظیم دکر کونه کرد : ارسوط صورتها و قواعد ادبیات را تنظیم کرده و برای ادبیات ایشانه قرنها بیش از بوجو آمده بود اساسات و قواعدی از خود همان ادبیات استخراج و وضع کرد . رنسانس بادیبات ار و پاشکل دیگری بخشید ، ادبیات را بدسترس عوام کذاشت و آثار ادبی بزبانهای محلی مردم نکاشته شد . انقلاب کبیر فر انسه ادبیات را لباس علم و تحقیق پوشانید . مادام دوستایل درینکاره ادبیات را ایشانی از جمله مؤسسات اجتماعی خواند . باقرن هزده و انقلاب صنعتی در اروپا ادبیات از دوره اول و ما تیک خود بدورة تحقیق میرسد و جای ادبیات عاشقانه و خیال آمیز را ادبیات تحقیقی میدگیرد . وقتی روح تحقیق و انتقاد در پیکر ادبیات حاکم شد دیگر برای ادبیات عاشقانه و ادبیات خیال آمیز جای کمتر ماند ، شعر نیز صبغه فلسفی و اجتماعی کرفت : درینکاه ادبیات و هنر هدف خود را در پیش فت و بهبود جامعه بشری جستجو کرد . اما این چنین معنی نمیدهد که آن یکی بکلی از بین رفعه و ایندکری تمام آجای آنرا اکرفته است بلکه در هردو حقیقتی مضر است که هر کدام جزئی از آن حقیقت بشمار میروند : رما تیسم بیان افکار و انقلابات روحی شاعر و احساسات شاعران است نه وصف حقایق مادی و محض ، در حالیکه ره آلیسم طرز نمایش و تجسم اشیاء در ذهن خوانده بود شعر محسوس و مادی میباشد .

آنچه در ادبیات پیشتر مهم است «امتحان عصر» میباشد و آن اینست که آثار مختلف ادبی در دورهای مختلف چگونه هور دیستند و اقع میشوند و چگونه از امتحان پیرونی آیند : بعض آثار ند که در هر عصر مور دیستند ند مثلاً ایلاد هو مر ، مشنوی هو لوی و شاهنامه فردوسی در هر دو شا هکار محسوب میشوند و دارای یکنون ع آفاقت میباشند . هر اثر اد بی دارای دو خاصیت است : یکی آنکه در یک دو رهیعنی ، زبان معین ، جامعه و مد نیت معین و بین مردم معین نوشته شده است . دیگر اینکه همان احساسات مشترک بشر را او انمود میکند که در هر دور و در هر جا همه یکنون عست مثل درد ، عشق ، هسرت ، خنده ، تنفس و غیره : که این دوم را عالمان ادبیات مغرب زمین به «آفاقت» (یونیورسالیتی) تعبیر میکنند . در شاهکارهای ادبیات دری هاند مشنوی شاهنامه ، حدیقه و کلستان هر دو نوع خاصیت دیده میشود : یکی اینکه مثلاً - فلان عصر را تمثیل میکند مد نیت فلان جامعه را نمایش میدهد که از فلان طرز زندگانی متفاوت باشد . دیگر اینکه از خلال آنها همان احساسات بشری را که بین همه بشر یکسانست و انمود هبشود . رستم ما ند دکتر فاوستوس معاشقه میدگند احساساتی که پس از کشته شدن سهراب بر ستم دست میدهد همانست که به ۵یلد بر اند دست داد . همزیمانند آشاعر عرب بر صح و اطلال و دمن یار کریست .

خلاصه ادبیات در نظر غریبها هنر بیان افکار و نیات است تا آزهایشی بیر معنی و برجذبه را از ذهنی بذهنی منتقل سازد تا دانش شخص و سیعتر شود و بناءً حقیقت جزء اولی وزیبایی جزء ثانوی آن بشمار میرود . طور یکه ادبیات بر زندگی انسانها مؤثر است طرز زندگی و جنبشهای فکری بشر ادبیات اور امتأثر میکند ادبیات خوب همانست که امتحان عصر را کذشتانده باشد و در هر عصر و هر جا هر دست داشدو دارای آفاقت باشد .

منابع : امریکن کالج دکشنری : برنهارت دروس مجله انگلیسی مدارس ثانوی : و ایت - اساسات نقد و قضاؤت ادبی جدید ، ادبیات بحیث یکم و سه : هری لوین - مطالعه ادبیات : ددلی - سخن سنجی : دکتر صور تکر - نقد الشعر در اروپا زرین کوب

آرزوی عاشق

بد یکد ان فلک آه من دواندد و د
نهد ش بر طبق هاله و شود پدر و د
ردای سبز افق را کند شراب آلو د
من و تو دست بکردن بر ان کنیم صعود
نهیم پای اقا مت بمنزل مقصود
ز نیم خیمه و بر پا کنیم ساز و سر و د
شوی تو ساقی و من مست فاله دف و عود
تو چون قیام کنی من کنم پیات سجود
تو چون آغاز کنی من خموش کردم زود
تو چون خموش شوی سرکنیم ثناود رو د
تر ابو صفت تو ناز و مر ایناز تو سود
نهز خم طعن رقیب و نه چشم زخم حسود
بان ما ر بقا قم بسان د و د بعو د
فتاده مست وز امداد بخت خود خشنود
زو هم و بیم و هراس و امیدور نکو نمود
نه از فلک ستم و نی غم کم و افزود
کشیم ر حل اقا مت بیار کاه خلود
نه فکر ماضی و مستقبل مر و رو و رو د
فروغ ههر تجلی کراز فراز و فرود
نیاز خویش بدر کاه حضرت معنو د
که عشق ر از جهان نیست کن خدای و دود
جمال و ناز کی و ناز شان بکن نابو د

که عاشقان بی کار دکر قیام کنند
خیال عشق بیکدم ز دل شو د مفقو د

سپیده دم فکند شیر چون بجام کبود
عروس شب کند از قرص ما کیک درست
عناب ز خوش پر و بین عصاره درر بز د
رسد فرشته، یکی تخت زرنکار بد و ش
با آرزو برسیم وز خویشتن بر و بیم
نه در سماک نه سمابل به بزمکا ه و صالح
کنیم حکم بنا هید تا که چنگ زند
چوز هر دست فشاید، ماسر انداز بیم
تو چون نکاه کنی من ز خویشتن بر و م
چو من سخن بنمایم خموش کردی تو
تر ا بحسن تو ساز و مر ا بعشق تو سوز
ز خلوت من و تر پای مد عی کو تاه
دو دست من بدو کردن بذوق حلقة شده
یکی بکردن میسا یکی بکردن تو
بتن دو لیک بیجان بکو جود و فار غبال
نه از جفا الی نز فراق تمهد یدی
نه عرف سیر زمان و نه بحث بعد مکان
نه نام نفس و نفس، نی نشان آزو شره
نوای و صل بر آرد فغان زد لبر و دل
اکر چنا نکه بکفتم نشد یا که بر بیم
دعا کنیم و بکو بیم با د و دیده اتر
لباس حسن بر و ن ازو جو دخو بان کن

نکته چند درباره تدریس جغرافیه

سطور ذیل عبارتست از مواد یکه توسط جمیعت کوچک جغرافیه دانان فرانسوی جهت هدایت و کمک بعلمین جغرافیه تدوین و تألیف شده است. در اول مرحله نقشه و پلان ابن مؤلفه کوچک ذریعه‌ام را برتر فیشو (M. Robert Ficheux) معلم جغرافیه لیسه کارنات (Carnot، در پاریس) که سابق‌آمیتمنشی عمومی هیئت اعزامی یونیورستی فرانسرا در رومانیاهم دارا بود طرح گردید در مرحله دوم سه تن دیگر نیز با مشاور ایله کمک نموده و نظر ثانی بر آن عطف داشتند؛ و ایشان نیز از متخصصین فرانسوی بودند که عبارت انداز ام جار جز شابو (M. Georges Chabot) پروفسور (Information Geographic) (جغرافیه درسار بن Sorbonne) (و مدیر مجله اطلاعات جغرافیایی) و ام لوئی فرانسویس (M. Louis Francois) مفتض عمومی معارف و ام اندری مائینیر (M. Andre Meynier) که هرسه نز سایان متمادی در مکاتب مختلفه فرانسه مشغول تدریس و تحقیق بوده اندو اینک با وجود خلاف و مشاغل زیاد دیگر امور تربیة علمین جغرافیه آینده را نیز بر عهده دارد. اگرچه نظر یاتی که درین رساله گنجانیده شده مورد قبول جمیع جغرافیه دانان خواهد بود با آنهم نظر یاتی که درین رساله کوچک جمع گردیده است نظریات مخصوص خودشان است و همچنان ازین نوشته خواسته‌اند جمیع نقاط نظر یونسکو را جمیع جغرافیه دانان خواهد بود با آنهم نظر یاتی که نظریات شان با نظر یات تمام علمین جغرافیه فرانس مطابقت کند شاید نظر یات این متخصصین فرانسوی که عقیده دارند تعلیم و تعلم جغرافیه میتوانند تعارف بین‌المللی (International Understanding) را تقویه نمایند.

و برای اعضای تعلیسی جمیع میا لک که شغل شاغل ایشان تعلیم و تعلم است
مفید خواهد بود.

بعد از تکمیل نظر ثانی مؤسسه یونسکو خواست که آن نظریاً تراجمت امتحان و آزمایش
در دسترس جمیع اهل عرفان بگذارد تا آنکه مقبول افتاد و یا مورد اتفاقاد قرار گیرد.
امتحان اولی نئی که گفته آمدیم در دوازدهم کنفرانس عرفانی بین المللی منعقده گینوا (جولای
۱۹۴۹) صورت گرفت. و در اثر کنفرانس مذکور تعديلات بسیار کمی در آن نظریات وارد شد که
درین طبع اصلاح پذیرفته است.

تدریس جغرافیه که متضمن استحکام تعارف بین المللی است
غایه رساله: این رساله جهت معلمین جغرافیه که با مکاتب ابتدائی و مکاتب متوسطه سروکار
دارند تحریر شده است و دارای دو غایه و هدف عمده میباشد:

هدف اول آنست که توجه معلمین جغرافیه را به رول مهم جغرافیه در تعلیم و تربیه عمومی
جلب نماید. از آن هم کذشته به طرق و شرایع اشاره نماید که میتواند مارآ بو جه احسن به تعارف
بین الاقوام هدایت و رهبری کند.

دوم آنکه برای بحث و مباحثات درباره تعلیم و تدریس جغرافیه زمینه مفیدی فراهم شود
در با. و امر باید توضیح نمود که مقصد آن رویکار آوردن تبادل نظر و افکار بین متخصصین است و این
مقصد و مرآم در صورتی عملی خواهد شد که این اثر کوچک بتواند مورد دلچسبی
دیگران قرار گیرد که بد انصورت میشود مارا بطرف یک فکر وسیع این موضوع سوق دهد
و بالاخره به نتایج عملی منتج کردد.

بعضی از نویسندهای برای تدریس جغرافیه محض و فقط بعضی اساسات عمومی تعلیم و تربیه
را که میتوانند ماره رهبر کنند پیش نموده اند اما کسی مجبور نیست بدین نقاط نظر متمسک
کردد. و برخی از نویسندهای دیگر درین امر از تعمق فوق العاده کار کرده اند. باز تمام نویسندهای
در بعضی نقاط باهم متفق اند ای میباشند مثلاً درباره استعمال کره ها و نقشه های جغرافیائی
و یادرس عملی ارضی یک نظر به متفق ابراز میدارند. اما بزودی واضح میگردد که بدین طرق

همان‌تعریف اصطلاح «جغرافیه» و هدف‌های آن مدنظر است؛ هیچ صورت کاملاً و بقسم عالم شمول مفهوم نمیکردد. حقیقتاً این امر بطور کلی در جلسه تربیوی بین المللی منعقدة جینوا (۱۹۴۹) مورد بازدید قرارداده شده بود.

مقام‌وارزش جغرافیه

اینکه هدف و غایه، حدود جغرافیه و مقام و منزلت آن درین تعلیم و تربیه عمی هنوز هم مورد مبارزه می‌باشد خیلی تعجب آور است با وجود آن هم چیز درستی بنظر نمیخورد نسبت بمشاهده بعضی چیزها در هر صورت امکاندارد حالا هم موافقیت جغرافیه را بطور تقریبی تعیین و تعریف بنما لیم.

احتیاجی که باید معلومات مقدماتی و ابتدائی جغرافیا در دسترس اطفال کذارد شود تقریباً در هر جا بمشاهده میرسد و محسوس است. و این موضوع داخل پروگرام امهای اکثر مکاتب ابتدائی و ثانوی نیز کردیده است در هر صورت این چیز بمقادیر مختلف توسط کتب درسی به تاحد امکان از یک دکتر متمازیز مبارزند صورت کرفته است.

بطور مثال: در اکثر ممالک در اطلس‌های جغرافیائی که برای مکاتب و یا معلمین دیگر بچاپ رسیده و نشر میشود فرق کلی و واضح در آن موجود است و همچنان اهمیت غیرقابل مقایسه بین جغرافیای دنیا و جغرافیای ملی قابل شده اند و میشوند و نیز در بسیاری از ممالک انجمن‌های جغرافیائی تشکیل شده است که نسبت بمبادرت ایشان در انکشافات و سیاست و نسبت به نشرات علمی و کارهای تحقیکی خود شهرت افاقی دارند. کارروانی‌های ایشان اکرچه اکثر آمده‌اند و متکی بر چیزهای خصوصی میباشد در برآمدۀ دنیا معلومات خوبی بینان آورده اند با وجود این هم اعضای این جماعت‌ها بعضی اوقات برای پیشرفت و ترقی سریع جانب جغرافیه آمادگی نیاز خود بر و ز نمید‌هند.

با وجود این کمیته‌های جغرافیه نیز در بعضی از ممالک وجود داشته برقرار شده است (زیاده از ۲۰ کمیته) این کمیته‌ها که از حیث تعداد اعضا و شاملین نسبت با نجمن‌های فوق الذکر محدود نموده مخصوصاً متنضم متخصلین و معلمین جغرافیه میباشد که یک اتحادیه جغرافیا نی بین المللی (۳۳)

در هر چار سال بنام کا نکرس تشکیل مید هند و خلیفه این کا نکرس عبارت است از شرح و بسط مباحثه در اطراف سوا لات مهم و عالی جغرافیه فریکی (Physical Geography) جغرافیه اقتصادی و جغرافیه سیاسی و شق کارتوگرافیک (Cartographic Geography) جغرافیه که در آن نقشه کشی مطمح نظر است. بهر تقدیر مردمان عامه هر کربکارهای این کمیته ها عطا - توجه نمیکند و یاتوجه ایشان کم بوده و حتی این تا تیر طبقه عامه آهسته آهسته بالای خود معلمین هم پخش و هموار میگردد.

خاصتاً در برخی از ممالک معلمین جغرافیه مجمع های تشکیل داده اند که نسبت به امور مطالعاتی و تبعی با مور تریوی زیاده ترمیلان و رغبت نشان مید هد - از مباحثت فوق شاید معلوم شده باشد که ارزش جغرافیه تقریباً در هر جا بصورت تمام شناخته شده چه در پروکرام های مکاتب نیز با علوم طبیعی همسری گردد و زانو زده است. و هم قدر رومتر لت تریوی آن در تریه انسان امروزی از طرف تمام دنیا شناخته شده و بآن اعتراف نموده تصدیق گرده اند. توده نیز در مورد جغرافیه تاحد زیادی جاهل میباشد و بیخبری مطبوعات نیز کمتر از آن نیست. یکی ارنویسند کان امریکائی موسوم به فریزر (Frazer) مینویسد: «نتایج غم آور و شوم جمهورات و بی خبری خود دنار انسانی خارج ملک خود مشاهده کرده ایم یکی از هدفهای این رساله کوچک، محض و فقط نه آنست که توجه خوانند هر اطرف مضرات و نقایص این بیخبری و جهل جلب نماید بل مدنظر است تاعلاجی درک و چاره اند یشیده شود».

معلومات امروزی جغرافیه

برخی گفته اند که کوشش ها و جانکنی های معلمین در عوض آنکه در اصول و طرق تبعی و همچنان اشاعه جغرافیه پیشرفت و ترقی ای بوجود آورد منجر به نتایج ناگرانه شده است. و همچنان گفته اند که جغرافیه امروزی - نسبت بجغرافیه ای ساق و کهندار ای معلومات غیر کافی میباشد پس اینجاست که باید دلیل این امر را جستجو نموده و نیز باید دقت و رزید که این امر در باره قصور و عدم تکامل اصول و طرق جدید جغرافیا ای نیز دلالت نمیکند یا خیر.

درین هور دباید جواب واقعی و مقبوی اقامه داشت. و آن این است که در هر جابدون استثنای مکاتب از نقطه نظر معنوی پیشرفت نموده است. و همچنان مقدار و اندازه معلومات خیلی ها بالای اطفال و متعلمان تکلیف میکردد و تحمیل میشود. وعده از نظریات جدید و نامهای نو جلب توجه ایشان را نموده اذهان ایشان را مملو میسازد در حالیکه باید چیزهای فوق دارای حدود حدود معینه‌ئی باشد، پس درینصورت باید معلومات مختصر و مفید و همچنان کامل و درست که مسلسل حقایق جدید از آن بروز نماید به اطفال داده شود در ایام قدیم مردمان خواهی نخواهی بدون تردید در باره ناحیه و محله خود دارای معلومات خوب و کافی‌ئی می‌بودند مملکت و همسایه‌کان خود را خوب می‌شناختند و خصوصاً آن ممالکی را که گاه‌گاه و یا اکثر آبایشان داخل مبارزه می‌بودند. بیشتر می‌شناختند و معلومات خوبی در آن باره می‌یاندو ختندا مادر باره حصص دیگر دنیا کمی می‌فهمیدند.

امر و زیون یک منطقه و حصة گمنام و ناشناخته بطور آنی دارای اهمیت جهانی و عالم‌شمول می‌کردد - چنانچه اکثر آن در جنگهای کذشته این امر بوقوع پیوسته است - پس حدود و حوزه معلومات جغرافیائی هم خیلی زیاد و سعت می‌یابد و معلومات جغرافیائی خاص و منحصری که دانستن آن در هر صورت لازم و ضروری هم است رو به ازدیاد می‌کند.

اکرها اهالی و طلا بر امتحن و مکلف می‌سازیم و از ایشان می‌خواهیم تا یک‌تهداد نام جاشا واما کن می‌مالک خارج را به حافظه سپارند و حالا نکه هیچ معلومات دیگر در آن باره داشته نمی‌باشد - درینصورت در باره این روش خود حقیقتاً برها ن و دلیل منطقی و درستی در دست نداریم تا چنان و چنین گنیم.

اکثر صور اطلس‌های جغرافیائی در صورت انحراف و خطاباً ایشان کمک می‌کنند و سه‌وایشان را چاره مینماید پس برای متعلمان خالی از فائد نیست که در عوض آنکه یک جدول بزرگ و بی‌فائده اسامی اماکن را بحافظه می‌سپارند از اطلس‌ها کار بکیرند. و در صور تیکه چیزی از حافظه شان بدرشد باشد از اطلس‌ها استمداد جویند.

چیزی که لازم و ضروری است عبارت ازین است که باید آن حقایق جغرافیائی را بدآنیم که میتواند یک صورت درست و شکل حقیقی حیات و زندگی را در ممالک دیگر بما توضیح نماید. یکی از غایبات و هدف‌های اصلی و حقیقی جغرافیه و تدریس جغرافیه آنست که چیزهای

غیر مفهوم و مهمی را که در باره‌های دیگر و باشندگان آن موجود است تصحیح نماید و در حقیقت این چیز یک امر ضروری است که در تخلیق واستحکام روابط نیکو و مثبت بین المللی کمک شایانی نموده و در آن زمینه دارای اهمیت میباشد.

جنبه آخرین جهانی بین دو قسمت ذلیل جغرافیه ناسارکاری که تولید نمود و در راه مقابله و نشاندارن اختلاف بین آن دو قسمت اسکالی بینان آورد که بک قسمت محدود و منحصر است بصور کلیه لغات و اصطلاحات آن علم و قسمت دیگر بد نیای حقیقی فوق العاده ارتباط دارد و در تماس میباشد.

این جنبه حسن گنجگاوی مارادر باره موضوعات جغرافیائی بحد اعلی زندگانی نمود و تحریک کرد، هر یک از ما و شما تا اند ازه درین زمینه موضوع بنادانی و عدم معلومات خود اعتراض نمود یم و افسوس خورد یم.

ما یکتعدد بیشمار نقشه‌ها نی را که به امور عسکری و عملیات نظامی تعلق دارد از نظر گذشتانده و مطالعه کرده‌ایم فاصله‌ها بقسم مشتاقانه ذره‌بذره با فسانه‌های «او دیسه» مانند پسران و مسافرین خود که بجز ائم کارل بصر او قیانوس و صحراء افریقا و چنگله‌ای ملایا و مرافع و سطپهای رو سیمه و ایالات اروپایی هنری رفته باز کشته بودند کوش میدادند و از آن پیروی میکردند پس یک تعداد جدید نامهای امکنه که در بد و امر چنان معلوم می‌شد که باید در اذهان ما بقسم جاودان باقی بماند اما نسبت به ازدیاد آن اسماء از یک جانب و نسبت به اشکال تلفظی آن از جانب دیگر اکثر آن نام‌ها بزودی از اذهان ما رخت بست مرور چندین ماه و چندین سال کاملاً کفايت نمود تا آن چیزها را کامل محو نموده و ازین بیردمثیکه قرون متتمادی تاریخ بران گذشته باشد و نزد کسانیکه در خانهای خود باقی بودند و در چار دیوار آن بسرمهیردند جغرافیه هنوز هم عبارت بود از یک سلسله لغات و کلمات صعب الا دراک و مجرد و نزد کسانیکه در نتیجه محا ربات بمنالکد و رست برده شدند جغرافیه چیزی بود که با صورت اول الذکر کاملاً مغایرت داشت، و عبارت بود از یک قسم مقایسه تغییر ناپذیر که بین حال و گذشته

و بین چیزها نیکه بدان آشنائی و معرفت داشتند و چیزهای غیرآشنا و غیرمعروف بین مملکت و نواحی خود و ممالکی که از آن عبور نمیکردند صورت میکرفت.

مشاهدات و تجارب ایشان در همایش مختلف با اقوام و مدل متفرق و انکسافات ایشان در بین جمیعت‌های بشری خاطرات جا وید وغیر فرا موش شد نی به ایشان ارزانی داشت که نسبت بناهای معمولی اثر عمیق تری را دارد بود

در ینصورت شکفت آور است که بعد از دو جنگ عومی باز هم تا اندازه در مورد جغرافیه جهالت و عدم خبرت موجود بوده و علم مذکور در زمینه تعلیم و تربیه جوانان دارای مقام و منزلت ثانوی و پستی بوده است. در یک مؤسسه تقسیم اوقات و پروگرام آن خیلی مختصر بوده و در مؤسسه دیگر تدریس جغرافیه در برخی از صنوف مشاهده رسیده محض و فقط درباره بعضی از حصص دنیا بحث کرده میشود و نیز بعضی اوقات انتخاب این مضمون اختیاری بوده و عدد قلیلی از شاکران و محصلین به اخذ تحصیل آن مبادرت میتواند چنانچه (ویلا . بی، سمت) مینویسد: جغرافیه چیزی است که با اندیشه اندیشه ای این داریم و هر قدری که بدان ضرورت داشته ایم بهمان اندازه درباره آن در زمینه علوم اجتماعی اهمال و غفلت کردیم.

بالاخره بی مورد نخواهد بود که یک خاصه و اوتلان مفصل و کامل تدریس جغرافیه عرضه گردد که پیشبرد و استحکام تعارف بین‌الملل را نیز بطور مؤکد متنضم بود، این اثر و نظریات شاید برای معلمینی که کاملاً بصورت اکمل پیر و نظریات و اصول جغرافیه عصری بوده و میباشد چیز زائدی جلوه کند، اما برای کسانی که تا اندازه با تحقیک‌ها می‌جدید تدریس جغرافیه اشنا نی و معرفت ندارند و یا برای اشخاصی که درین مسلک تعلیم و تربیه درست اخذ نداده استه اند گمان می‌رود این سطور خالی از مفاد نبوده و مفید حال واقع گردد.

نعریف جغرافیه

زمان ممتدی جغرافیه عبارت بود از یک جدول نامها و یا آنکه کمی از آن متمایزتر. در سی سال اخیر اکرچه آن عقیده تعدادیل یافت و امروز باید گفت که جغرافیه عبارت است از تعیین محلات، تشریع و بیان، و صحنه‌ها و مناظر مقایسوی و فعالیت‌های انسانی بالای کره ارض.

جغرافیه بحیث «علم صحنه‌ها و مناظر ارضی و مطالعه جایه‌جای آن اشیائی که قشر بیرونی زمین را پوشانیده اند» عبارت است! ز نظر یه «مل لفیور»

پس از همه و لش جفراییه عبارت است از مطالعه روی زمین و تقسیمات بری و بحری و از نظر کذشتاندن شکل، حالت و مساحت بر اعظمها به تناسب تا زیرا تی که بالای کره ارض دارد، و نیز مطالعه مناطق مختلفه را که در ارای حیوانات و نباتات گوناگون میباشد بعهد دارد، جفراییه انسانرا درین محیط جفراییه فیائی وی قرار میدهد و بعد هارتباط او را با آن محیط تحت مطالعه قرار میدهد - آنهم بحیث یکمخلو قی مانند بنا و حیوان که تحت تأثیرات حوادث طبیعی قرار میگیرد.

و هکذا اورادرین فعالیت های شعوری وی تحت مطالعه گرفته ترقیات مسلسل و متمادی اورا و همچنان متابقت و محافظت اورادر مقابل محیط طبیعی وی که چکونه بآن متابقت مینماید متضمن میباشد وهم از آنکه انسان چطور محیط طبیعی خود را برای خود مبدل و سازگار میسازد بحث میکند و همچنان از چیزهای ضروری که برای اقناع روح و بدنه او لازم است، و هر قدر یکه او پیش میروند ضرور رتشان نیز بهمان اند از همچو من و زیاد میگردد بحثی بینان می آورد.

پس بدین ترتیب و باین هنابت فرمیتوان گفت که جفراییه محض و فقط عبارت از یک تلاک و مجموعه نامه ای با یک سلسله معلومات تخمینی و فرضی است.

بلکه باید گفت که: جفراییه عبارتست از یک نقشه و پلانی که متضمن چکونکی آب و هوای نباتات، حیوانات، زراعت، صنعت، تجارت وغیره وغیره میباشد.

«جفراییه و علوم دیگر»

برخی کسان جفراییه را از جهتی که بعضی اوقات از علوم دیگر مانند، جیالوجی با تونیزو الوجی، متراوجی فرزیک، اقتصاد و سیاست و تاریخ استفاده میکنند مورد انتقاد قرار داده و برآنها می تازند، و میکویند که جفراییه - دائماً بر موضوعاتی تعددی و دست در ازی میگرد که هیچ تعلقی با نداندو نیز معلمین آن مضامینی را تدریس میکنند که هر کثر در آن تعلیم و تربیت اساسی نیافته اند وهم ایشان قادر صلاحیت و لیاقت عمومی میباشند این انتقادهای بیاکانه وغیرعادلانه از حرف کسانی صورت میگیرد که بطور واضح و روشن نمیدانند که جفراییه

چه چیز و عبارت از چه میباشد . با این حقیقت روشن که: جفرافیه عبارت از علمی است که کاملاً روشن بوده و می توانیم آنرا تعریف و تصریح نما ئیم عداوت میورزند و ازان چشم پوشی میکنند.

حقیتاً جفرافیه علمی است که برخی از مواد خود را از علوم دیگر اخذ میکند اما انرا به مشرب خود بکار برد و به یک سیاق و طرز مختلفی مرتب میسازد :

چنانچه کلیساي Sophia ستونها و سنک های مرمری دارد که از قصور هیلن استک یاروم بدانجا آورده شده است . پس نمیتوان کفت که این امر و حقیقت میتوان از ارزش و قیمت و اصلیت آن شهکار صنعتی با یزنتین بکاهد و یا مانع کرده که آن شاهکار بحیث یک نمونه بکر M. Cholleq و بدیع صنعت معماری به حساب نرود و نتواند اخذ موقع کند چنانچه «

میکوید که همه علوم دیگر یک طرز تلقی مخصوصی دارند چه دیده میشود که در آن علوم عمومیات از هم کسیخته شده و بمواد مختلف خود منقسم میگردند این ترتیب بتواند آنرا بطور جدا جدا ملاحظه کنند ، در حالیکه جفرافیه موضوع بحث خود را یکجا و بصورت مرکب تر تدقیق میکند .

مثالی چند میتواند براین موضوع روشنی بیشتری افکند .

(باقی دارد)

محمد امین عامل:

قادار سستی اعضاز پادل	دوید از بس بگوی دلربادل
مکن ویران خراب آباد مادل	مدده پیکان او در سینه جادل
دگر چیزی ندارد مد عادل	بغیر از وصل آن شیر یعنی ادادل
باشی گرچو من طرز آشنا دل	اشارت های ابرویش ندانی
مشو پابند آن لف دو تادل	ندارم تاب قید و بست زنجیر
بآن یکانه خویی یوفا دل	م عن یهو ده فکر آشنا ئی
کشیدی بار هجران باره ادل	نیاسودی دهنی در سایه وصل
اگر جامیده در سر هوا دل	نبینی چون حباب از عمر فیضی
تو آخرد اشتی شرم و حیادل	چرا کردی سوال بوسه زان لب
نیارد بزرگ بانجو رتر ادل	چوشمع از بسکه بی کام و دهان است
نیا بدره بترد کبر یادل	چو گو هر گر نباشد پاک طینت

بدست دلبر بد خوی عامل
ندارد قیمت و قدر حنا دل

ملک الشعر آیت‌آب:

آ شنا

خا صه آ ذا نی که میبا شند مطلب آ شنا
 ورنه هار اخوش نمی آید هد بذب آشنا
 چون شدی با مردم آئینه مشرب آشنا
 ساز طفل خویش را چشمیش بیمکتب آشنا
 دیده بی فور خفاش است با شب آشنا
 حرف مضمونی کا ز دل گشت بالب آشنا
 هر تنه کظر فی که شد بامال و منصب آشنا
 همچو آن عضوی کا شد بانیش عقرب آشنا
 کی شود؟ همراه من آن شوخ بارب آشنا

با عث د ر دسر خلق است اغلب آشنا
 در طریق آشناگی یکدل و یک روی باش
 گر عیان‌سازد برایت حسن و قبحت را هر فرج
 پیش از ان روز یکه گر دد جاهل و آواره گرد
 جهل را بر علم اگر رجحان دهد جاهل بجا است
 اند ران محفل که از فهم سخن بیکانه اند
 ساخت لصب العین خود بیکانکی از خویش و قوم
 از گزند کیج سرستان هر نفس در نالشم
 طاق قسم شد طاق از بیکانه خویهای او
 روز و شب بیتاب با ریدم بر اهش سیل اشک
 لیک همراه هم شد آن سیم غبغب آشنا

بنی غلی عبد الغفار «فروزان»

از آه دل زارم پر هیز نما ایگل!

هر روز بخود شام و شامش سحری دارد
 فر یاد و فغان و آه هم شور و شری دارد
 بر یاد دل عشاق خو نین جکری دارد
 سویت بد و صد حر مان جانا نظری دارد
 کاه دل مسکینان آخر اثری دارد
 خوش آنکه درین دنیا نیکوا ثری دارد
 افسوس کند هر کس کانجا کذری دارد

فخر است «فروزان» را ای باد شه خوبان

مانند توای جان اچون تاج سری دارد

رسوانی و شیدائی کیف دکری دارد
 دور از رخ نیکویت بیچاره دل زارم
 دامان افق بنکر کنکون زچه میباشد
 بین کشته نازت را اند مردم جانه کند ن
 از آه دل زارم پر هیز نمایی کل
 حاصل نبو د جز غم چون عالم فانی را
 از دیدن مشتاقان در خاک سرکویت



جمعیت استادان و محصلین فاکولتة ادبیات

متر جم : محمد حسن «ضمیر، صافی»

دانشنیل جفر ا فیی خنخه

خنکلو نه

بشر او خنکلو نه -

خنگل دنیا دیر وو گرو ته دژوند او کار کو لو زمینه مساعده گریده . کوم خذک چه په
خنکلو نو کبپی هستو گنه لری دیوه طبیعی او خوشحاله ژوند خاو نداند دی .
انسانو په پاخوازمانو کبپی دحیوا ڈالو بشکار کاو او دهفو راز راز میو خنخه چه طبیعت
خنکلو نو تهور بخپنی دی استفاده کو لپی .

تر او سه هم خنی بشری ته لپی لکه په بدیجیمی کانکو کبپی داتوری (Ituri) د خنکله پکمیان
(دیتوقد و نو لرونکی) او دلوزان نیکرو گان او دنیو گهنسی پکمیان شته دی چه بدوى او خنکلی ژوند
کوی . نن مترقی انسانو هم خنکلو نه دکبنت ور گرزولی دی ، چه په هفو کبپی له یوې خوا غلې
کری او له بلی خوا نهایکی کبپینوی او یاددې شیانو دکبنت خنخه تقریباً دخپل ژوندانه زیاتره
خوا رفع او تطمینوی او یوساده او طبیعی ژوند ته ادامه ور کوی لکه دا مریکا هندیان
خنکلو نو پاتې اثارلا تراوسه هم دخا ورو لاندې شته دغسی خایو به داتازونی په شرقی خنکلو نو
کبپی لیدل کیزی .

په پاخوانی جرمنی او په گماول (Gaul) کبپی ئی زیاتره وحشی حیوانات اهلی کول او تو لو
دحیوانو او زراعتی مئھکو خنخه خپل معیشت تأمیناوه او س هم د بالقان په جزیره نما کبپی
داو ضعیت ادامه لری .

دیجارت دالکشاف سرهسم دخنکلو دخاو ندانو له خوا دخنکلو طبیعی او مختلف مواد او محصولات

لکه ربر، خرما، بر از بیلی چار مغز، عاج اور نکه لر گئی (چه اکثر آد تود ی او د حاره منطقی پیدا و اردی) دلو کسو او مصنوعی شیانو د تبادلی په غر خن تو لیزی.

او همداسی نور ٹنکلی مخصوصلات لکه شهد، موم، ژارله، د حیواناتو پوستکی، عطر و نه، چرم، درمل، نباتی غوری، کجاوی او د اسی نور نور شیان په تجارتی زنا کښی گرفتی، ول لو بوی. ڈھنکلو صنعتونه: -

ڈھنکلو نو او سیدونکو خصوصاً د حجارت او تر کانی په صنعت کښی پوره مهارت بنکاره گردیدی او پرله پسی دلر گیو ٹینی رار راز کاسی، کا چوغنی او د پختلی نور و سایل، بیر لونه، د ساعتو قابو نه (چه او س دفلز اتو خنخه جور بزی) او د ڪور اسپا بونه او همداسی نور د صادراتو په غرض جردوی.

او دخان دهنر او مهارت دنسودلو په منظور دیر بنه شیان د تجارت و د گرتهر اباسی لکه: دبو تو بندو نه په لاس جور ول، د کینری چوغکو روزل، د جرمی د ھارز Harz په غرونو کښی گیدرانو د پوستکو تیار ول، د ساعتو نو جور ول او نور فلزی سامان بنه اساسی مشا لونه دی. حیوانات ڈھنکله په اقتصاد کېي: -

په ڈھنکلو کښی د حیواناتو د خر ٹایو نه تیار ول د ڈھنکلی منطقو یه صنعتو نو کښی شمیرل کیزی، وابه، گیاوی، خانکی او پانی داهلي حیواناتو د مصرف د پاره ڈھنکلو خنخه لاس ته رائخی. کوم حیوانات چه په ڈھنکلو کښی خری، غواوی او سندگان ئی په لمري قطار کښی دی.

که خه هم په عمومی دول پسونه او میزی د تو دو خنی په رخت کېي په چمنو کښی خروی کیزی، مکرآه اربی د بنتی د خر د پاره بنه ٹایو نه دی. وزی زیاتر په غرنی منطقو کی لکه ز مدیدرا نه په حواله کښی روزلی او ساتلی کیزی، ٹکه د غضی منطقی دوزو د خر د پاره ور او د نه. و حیوانات تو لکه د پسونو او آسونو د پاره، مو زونی او ورنه دی، او زحمت ور رسوی.

یز (خرس) دبلو طواو د چار مغز و دو نو خصوصاً د بالقا ناتو. ڈھنکلو خنخه بنه کېي گردیدی. په امریکا کښی د خو گانو د تغذیې د پاره بنه ڈھنکلو نه پیدا کیزی. مکر د نری په زیاتر ھایو نو کښی خو کان په آزاد دول نه پر یېسودل کیزی.

په نیو انگلیند او د نیو یارک او د پنسلو انيا په غر نیو منطقو کښی تر او سه هم دشید و مصنوعات

عمده صنایع بدل کیزی، خکه چه ددی منطقو مصنوعات په دیره بنه وجه در یل یاد هو ائی خطو طو
په ذر یعنی دبوستون، نیویارک او فلادلفیا پشان پر نفوسو بنا رونو ته لیزل ڪیزی.

هله منطقه ی چه تر انسپو رنی و ضعیت نی بنه ندی مجبور آبا ید دشیدو خخه پنیر، کوج
او یا پودرجور او یانی بازار و نوته و راندی کری.

دمحيطاطلس شمال غربی خوانلور انس وادی - لکه نیوز یلنند دومنیون او داسی نور بنه بنه
مثالو نه دی چه هلتہ دتر انسبور تی معاذ یرو له ڪبله شیدی په ڪو چوا و پنیر بد لیزی او دغه
صنعت پکبندی عمومیت لری.

خنکلو نه دما نم په دول:-

خنکلو نه په عمومی دول دبشر دمحا بر اتو، سفر، حرکت، تردد و ددوی دار تباط ا و مر او دی
ما نم ڪر خسی.

پدا سی حال کبندی بنانی چه خنکلو نه ددیر و پراخو چوا او سپیر و ییدیا او هسکوغر و نو سر چه راهم
د بشرد تر دد او ارتباط مو اونع دی مقایسه شی.

غرونه اکثر آخنکل لری او دار تباط او تک او را تک مشکلات هم دخنکلو نو دبوخای کیدو، دو نو
زیاتوالي او دپرسنو او گر نکوله ڪبله وي.

په جرمنی ڦبه بوا ٿي دوالد (Wald) کلمه ددواړو مفهومو مو یعنی هم دغره ا و هم دخنکله
دپا ره استعمال لیزی.

خر نکه چه سفر او تردد په خنکلو کبندی ستونه ٿي او تکلیفو نه پیښو ی، نو خنکلی مهندکی
(غیر دو ادی دپا ی برخی خخه چه آوازی وي). د تک او را تک: پاره و پندی.

همداسبدی چه دخنکلو او سیدونکی بیل او خانه زوند کوی او دو گروش و شیر نی هم خر نکه چه بنانی
دو مره زیات نوي.

دهمدي علتو نتیجه ده چه دخنکلو داو سید و نکو او دبار دو گروش و کلتور، هادات او رسومات
يو مخصوص تباين او اختلاف لري.

مکر سره لدی د خنکلو او سید و نکی په همومی دول ميلمه پالونکی، رفيق دوسته، سخت سره
او زيلر گبن وي. او داسی نو رنور بنه صفتونه هم لري.

دیر داسی پیښیزی: کوم خلک چه دقانون پر ضد قیام کوی او یا کومه تهلکه او خطره حس کی،
داو ارو شایو نو خنخه خنکلو نو ته پناه وری. لکه در و سیئی دسلا و کام چه د مفوی چنکیز خان
له چنکه خنخه ئی خنکلو ته پناه و یوره او د مملکت دمهاجمینو خنخی ئی خانو نه و زغورل او په امن
پاتی شول. نو دخنکلو صافول او یاله مینځه ورل زیانزه د محلی حکومتو نو د پوره دحا کمیت سبب کر ځی.
دنجرد په ز مانو کبني او یا هفه و خت چه په خنکلو نو کبني تر دداو حمل و نقل آسانه کار نه ټه، ددا سی
خنکلو او سید و نکی د بشپړی آزادی او خپلوا اکی خاوندان وو.

دجرهنى جنو بغر بی خنکلی غر و نه په قرون و سهلى کبني په سلمه او آزاد او خپلوا کي حکومتو نه در لودل،
او په راز را نو مو نولکه سلطنتی، حکومتی، انتخابی او ملوك الطوائفی، تولني او دا سی نوریا دیدل.
مکر کله چهاریار و ارتبا طقینک شو، تک او را تک آسانه شو، دا پورتني راز حکومتو نه هم له مینځه ولاړل.

تفریح: -

خنکلو نه د خلکو د تفریح د پاره منه شایو نه دي.

د اتاز و نه ۱۱ ملیونه خلکو ۱۵۲ خنکلو نه د بنکار، هاهی نیو لو، خیمه و هلو، ددو بی د سپور تو
او نور و میلو د پاره تخصیص او استعمال کر يدی.

او ۳۷ ملیونه نور و گری دهوا ائی لیار و خنخه دغرو نو خنکلو ته چه د حکومت لخواجو رشو یدی ننوزی
. د خنکلی منطقو خو شکو ار ه سیوری ۱ او ر طو بت په تود و ور خو کبني د خنکلو نو
د او سید و نکو د تقدیر او د لچسپی ور دی.

هر ۱ یالت پخپله اتحادیه کبني د سیاحانو او او سید و نکو د تفریح په منظور د هنخه خوا او داخوا ګرځید و
د پاره مختلف سیستم نه لری او دیر بنارونه لکه شبکا ګو، کلیو لیند Akron او اکرون د خپلوا
او سید و نکو د خوشحالی د پاره دیری لوئی فا هنی، خیا با نونه او پارکونه جور کر يدی.

د سیکو یا ملي خیا با نونه، د کلیفو رانیا سره ر نکی خنکلو نه او دو اشکتن داو لمپیک
 ملي پارک، د صنوبر لوری و نې، ڪاچ، سرو، د دیر و، مسا فرو او سیاحا نو هو مو نه او ذوقونه
هر کال خانته وربولي.

او د ګلانو د ملي پارک نهایش په هفولور و غرو نو کبني چه د آسمان و ریشه پرې همیشه خوری وي
هر کال د سیاحا نو دور نګمو جب کر ځی.

با شاعران جوان

« گ فرید»

(شعر)

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن تو آر که نور احلاو تیست دیگر

خداو ندان تحقیق و تبع نیک مید اند که تو یستد گان و اصحاب داشت در هر زمان مطابق عصر و زمان در اطراف شعر و ماهیت شعر قلم فرسا بی زیادی نموده و هر یک نظر به محیط و شرایط آن شعر را تعریف کرده اند. هنچمه نظمی عروضی صاحب چار مقاله مینویسد: «شاعری صناعتی است که بران صنعت انساق مقدمه موهوه گند و التیام قیاس نتیجه بران وجه که معنی خرد را بزرگ و بزرگ را خرد، نیکورا در لباس زشت وزشت را در حایه نیکو جلوه دهد و با ایهام قوت غضبانی و شهوانی بر انکیز دتا بدان ایهام طبایع را ابساطی و انقباضی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب گرد». «

از تعریف نیک بید است که تو یستده نظر به محیط و عصر خویش شعر را تعریف نموده که امر و زمان نمیتوانیم درین دوریکه دنیاچشم به نقطه دیگری دوخته است بصدق آن اعتراض کنیم.

باید قد کرداد که درین و جیز خواسته نشده تا در اطراف شعر و ما هیت آن سطحی نیشته آید و بر سخن استادی چون عروضی جسارت تاختن شود بلکه نکار نده برین است که آیا درین دوریکه مدنت دامنه و سیعی پیدا کرده و شعر و شاعری نیز نک دیگری بخود داده شاعر جوان این حکشور بهمان شیوه میشین در شهر خرد را بزرگ و بزرگ را خرد نیز نیکورا در لباس زشت وزشت را در لباس نیکو جلوه دهد یا اینکه شعر گوید تا آئینه محیط بوده وضع نیک و بد هر آنچه هست در آن انعکاس نماید.

همه برین است که شهر آئینه روح و روزگار است و شاعرنا گیر هست درین آئینه چهره محیط او آنطوری که هست بنماید. شعر آو از قوم ناله، ستمدید گان و خوش و ضجه بینو ایان است که آزار شا عر در لباس الفاظ فصیح و مهیج در می آورد جامعه را تکان میدهد بسیار دیده شده که انسان از شنیدن یک شعر فصیح پر در دو مهیج به هیجان آمدده دست افشارنده و پا کو بیده است. چه زنجیرهای اسارت و بارهای سنتکین بر دکی نموده که از استماع یک شعر رنگینی که رنگ ملی داشته از هم نکسته و از دوش نه لغزیده است. هیکو بند شعر افاده الهام طبیعت است که شا عر حس کرده است و تا کسی ما نند شاعر نمود زد نمیتواند بجای شیفتگان ناله وزاری کند. این وظیفه سراسر نجع و محنت را آسمان بعهد شا عر کذاشته و سهم شاعر از جهان در دشیدن و نالیدن است. «

شعر محض کلماتی چند دارای وزن و قافیه نیست بلکه کلامی است که «از دل بر خبر د و بر دل نشیند» و شاعر تو انا و عالی مقدار آن نیست که بقواعد و قو این شعر بخوبی آشنا باشد بلکه کسی است که مانند خروں سحری

کار و ان خوا ب آ لود را بیدار نموده بسوی منزل مقصود در هسپار گند، عو اطفش ر قیق و احسان شن لطیف باشد. مر جاشا هری را حکم در شعرش مناعت و عزت جا داشته تن بذلت و حقارت نداده باشد شعر ای که بعقر و مسکنت زندگی کرد و به بد بختی و محنت جانداره اندخداده ندان عزت نفس و شرافت و وجودان بوده آنچه را که دیگر ان کرده اند ایشان از اعمال آن عار داشتند.

از شعر نبایست محض برای شعر استفاده کرد بلکه آن او سیله نشر تبلیغ قرار داره در آئینه آن تالمات جهاتها بد بختیها و جر احتیاطی اخلاقی تو ده را منعکس نموده راه فلاح و نجات را ذر یعنی آن نشان داد. بتوسط شعر و ادبیات نه تنبایر فر از بالهای پر نده خیال پر و از کرد بلکه با ید جراحات و اراده بی علمی، نادانی و فقر تو ده را هر هم کذاشته جامعه را از حضیض مذلت باوج سعادت عروج داد.

اگر به منشاء و موضوع علوم عمیق شویم میدانیم که هر علم دو کونه اساس حیانی را تعقیب می‌گند که یکی آن صیانت از تمدن که هائی است که بشر را تمدید می‌کند و دیگر تامین احتیاجاتی است که انسان با نهاد ضرورت دارد. در ادبیات نیز این دو گونه اساس حیاتی که عبارت از غایه های عملی و نظری علم میباشد وجود دارد. یعنی بشر از یکطرف از روی اندیشه و مطالعه نیروی بیان را در جهان زندگی کی بکار اند اخته در حیات از آن اتفاق حاصل میدارد و از طرف دیگر از اظهار آن بیان غیر لطف بیان ورنکیتی کلام چیزی دیگری در نظر ندارد. علماء در باره غایه های نظری و عملی علم که یکی آن نیازمندی های مادی ما نرا تطمین و دیگر حسن بخشش ما را تسکین مینماید نظریه ها دارند.

ارسطو میکوید: «عالی ترین علوم عاری ترین آنها است از منفعت» اما کسانیکه تمايل اتفاقی ایشان عائزتر است میکویند که انسان تازه مانیکه تمدن که های که عضویت او را تمدید نموده و یانیاز مندیهای که در اطرافش قرار گرفته از اله ورفع نکردد یک (جفات فکری) از تفا جسته نمیتواند. از همین جاست که لازم شمرده شده تا علم در قدم نخستین خود به تطمین شرائط مادی انسانی به پردازد و در جامعه که بشر با هزاران تضییق و تشنجات رو حی و نیز اضطرابات و فشارهای مادی دست و کریبان است بهتر این است تا مفکره خویشن را جهت مجادله با مشکلات حیاتی مجهز و آماده سازد تا پیدا کردن زمینه لفتن و تنبیه ذوق.

پس در هر حالیکه احتیاجات مادی و معنوی بی شماری دور و پیش مار افراد گرفته است و جهان بدون اینکه نقطه انتهائی برای خود در نظر بکیرد بتحولات خود افروده و دامنه اش وسیع تر میشود ما اگر اسیر سلاسل موی و سوت آتش روی باشیم آیا از تد بیرد ورنیست. درین آتو اینکه بشر در آسمان صنعت پر و از کرده بکره ماه سفر دارد چه لازم است هادر آسمان خیال و او هام پر و از نمائیم. اهر و زما با احتیاجات مهمی و برو هستیم فقر بی علمی و عدم هم آهنشکی هر آن و هر لحظه ما را تمدید می‌کند و درین حالیکه به خطرناکترین و ادی زندگی رهسپار هستیم بفکر اینکه اعمال ما را دنیا نمی بیند در بند زلف بیچیم و بازدیشه آفتاب روی و سیب زنخدا ن باشیم اشتباه بزرگی است که جبران نداشته مسئولیت بزرگ اخلاقی و ملی همراه دارد.

البته من مخالف تنبیه ذوق نیستم. شعر و ادبیات محض برای لفتن و ساعتی مسرور بودن کار است

خوب اما این را نیز بایست فراموش نکرد که هر عصر و محیط از خود شاعری، از خود ادبیاتی و از خود ضرورباتی بوجود می آورد. پیروی از اشعار گل و بلبل چشم و مژگان. زلف و کاکل، غبب و زنخدان که تعقیب آنها بشیوه متقد مان نیز از دست ما پوره نیست ته تنها پیکر اخلاصی ما را لطمہ میزند بلکه احساسات عالی مارانیز خفه میسازد.

باید دانست که شیوه ها که در دوره خود حد اعلای کمال را دارا هستند با دوره های بعد سازگار نمی آیند و سبکهای که در آغاز کار مقبول همه افاده‌اند بمرور زمان و بر اثر تکرار زیاد و از انجام گفته مکرر را حلواتی نیست طراوت و زیبائی خود را از دست میدهند و حتی گفته میتوانیم که نمیتوان از آن جزئی ترین کیف ولذتی برداشت. مرور چند صفحه از تاریخ ادبیات بهترین کوای است برای صدق مقاله. تعقیب شیوه شعری که باذوق دوره های قازه و فق ند هد با وصف قوافی مطبوع و حکایات زیبا بزرگ ترین صده است بر پیکر ادبیات که نمیتوان از آن چشم پوشی کرد. در اثر پیروی از اشعار کهنه کل و سهل ماناگر یم که از همان اصطلاحات متداول و متعددالحالی که خدا یا رجای شان از چندین قرن باینظرف مورد استعمال قرار گرفته است استفاده کنیم و درینصورت غیر از اینکه دستخوش تکلف و تصنیع بی اندازه ای گردیم چیز دیگری نخواهیم یافت.

انشاء شعر در راز سویه محیط و فهم آن مانع ورود فکر تازه و جدید در محیط گردیده زندگانی اجتماعی و روحی مردم که مایه ادبیات آن دوره میباشد رو با نحطاط خواهد گذاشت پس ازین لحاظ هار است تا از شعر ادبیات ته تنها برای تنبیه و تریه ذوق و احساسات کارگرفت بلکه بایست از شعر برای حیات استفاده نموده؛ بتولیم بوسیله آن در دیرا دو اکنیم، شعر یکه حیاتی نبوده و مخصوص زاده تخلیات و او هام باشد جز از تصنیع وظاهر فریبی نتیجه دیگری نمیتوان ازان توقع داشت.

ما آنگاه میتوانیم بادب و ادبیات خویش رونقی داده آن را یادیه تکامل رسانیم که با شعار و نشانه خویش رنگ ملی و خصوصیت محلی و قومی داده باشیم. ما امروز با اشعاری محتاجیم که دولت و ملت را باهم ترددیکتر ساخته رشته تسازد و تعاون شافرا بهم محکم تر و قوی تر سازد.

امروز باید دکتور ان متخخصصین امر ارض جامعه باشیم و از نفاق و تفرقه، خود خواهی بی علاقه‌گی بوطن، عدم اعتنای با حکام شرع جلو گیری ننمایم ته اینکه نسخ خرفه خال، عناب لب و شکر تبسیم بقوم داده باشیم.

امروز برماست که اشعاری انشا نمائیم که به ملت و قوم عظمت معنوی و جنبش آسمانی بخشیده معنی سعادت را بایشان بیاموزد. شعری باشد تا هستولیت توده را بایشان فهمانده بایک جوش و خوش ملی و معنوی به رفع نواقص اخلاقی و اجتماعی خویش به پسرداریم.

مترجم : عبد الاحد «یاری»

لیکو نکی : Rogers & Hoffman

د باستان دیونو رستی نو یسندگان او دخنه، بی پر و فیسور ان

هروئر و ینا پله را دیو کی

در ادیو منتظم لندداسی وو یل: «هو ! داهیخن تعجب نخای ندی، هر خوک غو اری چه ده و ادلار ی دلر ی خای یو او خلقو سره خبر ی و کری ، خوکه و پو هیز ی پیامختی خوا نان او بنکلی نجو نه له خپلو طریق خنخه په ری مور دکنی کار نشی اخیستلای - ته خپله ذکر و کره چه زره و رو نکی قیافه ، خلید و نکی ستگی او سحر لرو نکی تبسم به د مکرا فون د هنخه همه مفهوم و بنندی هه البته تلو زیون تریوی اندازی دی شیانو ته اردنه او که داهیخن نوی یا هم یوسکو چنسی سری چه هنخ ئی د سکتونه وی ، و دی می چه د تجا ر بسو ا و معنو ما ت په نسبت په دی کار کی مه فتی شی او په خپل هنر کی د گنو هند وا و خو مشکلو خوانو دصحنی سره سیالی و کی او دتو لو او ریدو نکو خوبن سی . او زه په همدی سبب دیر خوش بیم چه دنفری دخند و خلکو ته چه خا و ند دخنی ظاهری او صوری بنایست خنخه مهر و م کری دی دکارا و تقدیر چا نس پیدا کیزی . او ددی پر خای چه لاس ترز نی او هایو سه کنیینی لدی لاری دعا دا تو خاوندان گر زی ؟ »

خر نکه چه منتظم و در یده ، هوز آهی دو تو اشا را کره ، او مو زد تو کو په دود وو یل : « لیز سوکه و که : مطلب نیمگری پاته شو ، خواران هم حق لری چه خه ووایی . » منتظم ساعت او منتظر ینو ته اشاره و کره او وی وو یل : « هنخی ته مو بش ».

موز دیر خواشینی شو چه ده در ادیو شخصیت ولی تر خیر نبی لا ندی و نه نیو او نه ئی داسی بوفار مول په لاس را کنی چه په هنخ سره د سا معینو توجه را بلل کیزی . عمومیات او تعریفات خو تل داسی کلمبی وی چه یوه کلمه د بلی هفهوم تیرا و بیر کوی او په پای کی اور ید و نکی مشکوک او عتر د دا تیزی چه د تعریف خاوند خه غو اری چه هنخه دی و شی یا نور دی په و پو هیزی .

یا هم منتظم هو شیار سرق و در بنتیا ، که خوک په غور سره را دیو ته غوز و نیسی هر و مر و خه زده گوی . سره د دی چه وار دو ار دلهم جو نوع او د اسلوب بد لون سری کچ او کول کوی خول زتا مل او دقت پر اغیزه لرو نکو و ینا و دار ا خر کندوی چه خنی مشترک ، ز و ندی او اساسی عناصر په د وی کی موجو ددی چه هنخه مو ز ته یو پار تن ، یوه سایقه او انسجام یا یوم مخصوص سیستم یا داسی اصول او قو اعد اینلی چه تر او سه بوری تثبیت شوی ندی مگر دشی و ینا و خاوندو او اغیزه لرو نکو ا نو تسر انو په تصاد فی یا ارادی صورت اتخاذ کری او پری او هشوی .

دەنگل پە دەل کە بىو مەجلى سەتىشىن (پە تىرە بىا كە دامرىيکا وى) و نىسى، اعلانات او تجارتى خبرى بە مو دېرى بى تر غۇزى و درسى . داسى بىر و بد کاستونە كە تەخندە بورىز غەمىلى سى او كىمان نە كوم چە اعلانات بە هم كە داسى لېكىل شوى وى چە خۈك دى دار و يىد و مىل و كىرى . سەرە ددى تجارتى عالم و اىلى چە اعلانات مەفيىد ئابىزى نۇ خەكە بايد پە خېر و نو كىدى و نى يول شى . و اىلى چە دەمتاع نوم ، دجوو و لو غەرض او هىدا سى دەكار خانى او د خەرخولو خاي بى بايد و بىنۇ دل شى تەخۈچە مشخصە شى . او كە خۇوازەمكىر پە دى تەقىب اعلان شى داور يىد و نىكۆ پە حافظە كى بە بورەخاي و نىسى

بىنە قۇد تجارتى فەرمايش خۇ بايد يو سور تکرار و كىو؟ آيا تکرار د توجە د بىللو لەپارە يو مەثبت قانون دى؟ اولە بلى خۇ اكە دچا تجارتى اعلانات نەخۇ بىنۇ دەلنى او پە زورە بىي پە او روى، لىونى او كورم بە نىسى
ھو!! اعلان تېچى پە رى ئاقىصى بىنە بۇھىزى . او دىرىز پارەچە اعلانات بورا ز او مېتىلنى لەخىنۇ معقولو او ناور و سايلو خەنخە كار اخلى . كە دېرى تەكىن او مەتانت او كە بىي مەقدمى نابېرە پىل كوى . كە خۇ منظۇمى او منثورى جىلى دەھەشى پە و صەف كى بىو كىس باخوتە پە كىدە و اىلى ، كە دلوبۇ پە دەنېكىر او شېپىلى او از باسى ، كە ز تکونە و بىنۇر وى او كە دلە دەھىۋانا تو پېنىيە كۆي او چە و پۇھىزى دەۋى سامعىن مەلتەت شول يانو خېل اعلانات سەرۇع كۆي ، پە زر و كسو كى بىو كىس او هەمەم كوم شى تە كە احتىاج و لرى ، د نور و خواھر و مەر و بد يېزى او سەتىشىن بد لوي . بىا هم كە زرە مودادە شى چە دشېي و رەستىنە خېر و نە و نىسى او كوم فەرىتى پەر و گرام و اورى ؟ تاسى بە و اىلى چە اعلانات پاى تە و رەسیدل ، گورى بە چە دساز او خېر و پە اند كە و قە كى لە بىي و خەنخە چە دە علا نېچى زۇغ بور تە كېزى . . . دى خوار كۆتى پە خېلە گناه بىنە بۇھىزى چە دەھىخ چا دو ابىنە نە ئىسى ؛ خۇ بىناهم خېل كوشش كۆي چە دەخلىكۇ نفرەت كە كىرى او پە بىو رقم خېلى خېرى بە دوى و اور وى . نو كە تەقىب هەمدەغىسى وى دىرى پە اگراف منظور بە داسى وى چە تنوع او تلون دەشۈق او تەرىيەك لويە و سىلە دە ؟

البته دىرى اصلە خەنخە انكار نشۇ كولاي، خۇ كەدا اصل بىا داعلانا تۇدا و لە دەستورە سەرە چە تکرار دى يو خاي كىر و نىتىجە بە داسى چە دا دوھا صولە بىو دەلە سەرە معانىد او نەقىض ئابىت شى ؟

او سە كە چىرى دى بارىكى تە مەلتەت شۇ نۇ بايد دامعما پە دېرى احتىاط و يېلىتو . البتە پە دې خېرە كى شىڭ نەلر و چە اعلانات دافادى او بىان پە هەنر كى بىنە شىان رازدە كۆي . خود لە موز لا نورخە غوازو او هەفە بايد پە نور و مۇضۇ ھەگا نو كى و گور و ؟ تە بە و اىلى چە هە ئە شىان دى ؟ زەوايم :

وى زەحەيث كا كلىت سېنبل تېبىچ و تاب
حلقە بىلە خەن بخەم تا بىكەر بېبىچ و تاب
دو دېر آمد از دەلم وقت سەحر بېبىچ و تاب
كەلچە زەدە بد و شە آن رەنگ دەگر بېبىچ
كەر دە حەمايەل گلۇ شېر و شەكر بېبىچ و تاب
دەور تو چەرخ مېز نەشىمىس قەر بېبىچ و تاب

اي زەخىل عارضت تا رەننەر بېبىچ و تاب
موسى سەياهەت اىصنم و ھەچە عىجىب فتادە است
شەم صەفت تمام شە سوز و گەداز داشتەم
مار صەفت كەمەند زەلف از دە خار فەخەمەدە است
طۇق طلا و نەقرەر اآن اىصنم از غەر و رەھىن
از فلک چا رە مەين مەشتەر ئى تو گەشتە است

درە دەغم بىان بىدل بىكە فتادە عەشرى
سەرسا است لە بلا هەمچو فەر بېبىچ و تاب

دالخبار و مفسرین، سیاست هداران، سیاحان، معلمان او پر فیسوران، واعظان او دحواده او ورخنیو پیښو را او یان دی چه دمغلقو، یخونده او سرو موضوعات سره بی سروکار دی او ددوی دوینا و خنجه به در ادیو دوینا دمه تر کیدور از کشف کرو. نو که په لند او تطبیقی دول ددی مطلب خیر نه و کرو لازمه به چه ځینتو معروفو انو نسرانو او وینا کو نکو ته خیر شو. هر چا داسی دیری وینا وی او ریدل نود شخصی تجار بو خنجه هم ڪار اخیستلایشی. زمانظر بی دادی:

۱) لکه چه په ادیو کی تنها آواز او رونوطبعاً او لدبند او از دخاوندان دېټنند لی او غور وری دی. په امر یکا کی ادوین، سی، هیل (Jhon B.Kennedy) لویل توماس (Edwin C.hill) اول فریزر هنت (Frazier Hunt) دیز فاہتوانو نسران دی. دوی خه کمال لری؟ خو که په ربنتیا ی پوښتی ځینتو نظریه بالکل سری مایوسه کوی لکه چه اوی: «ر ادیو لره لکه ژرندی دروند، هموارا او تیز او از پکار دی.» زهدا مفکوره منم او و ایم چه هر سالم او طبیعی زغ که ورو زلشی مرغوب بهشی. داکله په اتلونکی انتقادی بحث ڪی بنه و گورئ چه خرنگه بی طرفداری ڪوم:

دامر یکا معروف نطاق هستر هل ته غوز و نیسی! خو هره طنین اندازه او سر لر و نکی آواز لری؟... دده زغ دو هر خوندلری ته به و ایی چه تو له ځوانی بی په دی کار پسی قبره کری وه چه خنگه دنور و غوز و نه دخانه سره و ساتی او یادولیم شیکسپیر دقوقل (بهینه ای توره غوچه بحره لس زره دستی کبته هی خوشی ستادر منج چلیزی) سره سم داسی او از باسی چه نورا و از ونه با ید شرم و کی او په هر اکی خپاره نشي. په ځای بهوی دناسی کسانو پیروی: ځکه که او از هودار از هو سیقت او اهنه کېدا کی او لز خه تمثیل او در اموی تفحیم ور سره گندشی نو دهستره لد نظر بی سره سم که لز خه په زوره او هسک او ازوی ستاسوله حنجر و په داسی پرشوند ور اخی لکه چه ددی فن استادان یاست. او بله خبره داده چه آبا دهستره لد داتول مو فقیت داو از دی ڪنه دی ڪنه بی؟

په تو له مهناصره نه ده. حتی ځنی لارا گو تاهم ور ته نیسی چه دده آواز دراد بیو دیاره ور نه دی ځنه چه هفه آهنه که په غیر رسمي مخاذل او کور و کی دمکالمو په ترڅه کی او ریدل کیزی دده آواز بی نه لری. و دی سی چه دایوه رهکذری او سطه هی خبر ده یمنکر سره ددی هم هجبوره یو چه دله یوه سوالیه کنیز دو او ور اندی ولا رشو.

جون کیندی چه بیو منقاد دنکلیسی ممثل دی شاید دخان سره به بی دافیصله کری چه دخیل هز بین ولی اغیزه لر و نکی آوازه خنجه په انو نسری کی کار و اخلي او خپل تیر شهرت او هو فقیت بیا و هرمی. که لز شه خپل آواز هسک او یو لب خند ور سره هل ڪی مو ز به بشیر مو فقیت زیری ور ڪو.

فریز رهنت هم یو صاف او نرم آواز او نشه ارو نکی اهنه که لری چه دتود و احسا سا تو دا تقال او افهار له پاره لازمی ګنل کیزی، په تیره بیا که لز خه په جرأت او حرارت بی ترڅو لوا باسی. ددی نامور زغ دهفو کسانو په شان نه ده چه آواز بی هز ن را وری او د زړه سو روالي او کراحت ځنی حس شی.

ر اخی یخو اتر دی چه بیر ته خپلی هو ضوع ته ور و گرز و خونر و آواز و نه هم وارو چه کش او خرنگه والی بی بنه تر انه خر کندیزی. مثلاً که در یمود کرین سوینک خو ابدنه نشی لد به بی را شروع کرو. که خر لد دده وینا ته غوز و نیسی او په انکر بیزی پوه ناوی خه نظریه به ور ڪنکی؟

آیا یو سانیو لـ هین زغ به بی تر غوزونه و رخی چه بور از دل خرا شه او زره تو ز و نکی سر ولری .
مره ددی خبر په هغو کسانو چه دده پرزغ او و بنا به غور کری دده ائمی چه دی دهوا اوراد بیو بی اخنی
هفسر دی او په مجرم دددی چه آوازی دسا معینو تر غوزونه و رسیز یددوی ارادت او احترام دخطیب
و خواته بولی . یقیناً دا هم بونخصوص آواز دی چه دفیاضی ، بنه اخلاق ، تأمل او عمیق فکر آهنگ
پکنی ، تعجبه شوی دی .

د نطق او خطابی استاد المر دیو بس (Elmer Davis) سره دیر کار لری . منکر دده داو از ووج ، لرخه
غنه داره خاصیت بنه ترا چلیزی او دخلقو هم دده بی الاشه او طبیعی شیوه بنه ایسی او بی شماره اوریدو نکی بی تحکم
خوبی چه دعو امو په دودز عیزی او ساده نکلو نه بی آب او تابه دوی ته وای او شخصی تصرف او مبانی
پکنی کی نه کوی .

و یلیم ، ال ، شیرر (William L. Shirer) بولشوی اونسر دی ، تصنیع او الاش دده په آواز کی نه حس کیزی
خودی فن دخا و ندانو شخنه په خپل اسلوب کی مفايرت لری . سره ددی هم دخلکو خوبیزی . دده طریقه
قسیتاً معکوسه ده تحکم زورا و قوت نه لری او نه بول استیلا کو نکی آهنگ پکنی شته . با المقا بل دده فرم
او پر عاطفه آواز ، ارامی او سوال پیدا کو نکی و قهقی او افحتا په آواز کی سره ددی چه بی قانونه دی ولی دیر
د آشنایی او خپلوی خوز تر خیزی او هسداسیب دی چه دی په خپل اسلوب کی دیره خود نمائی نکوی
او د شهرت طابی مخالفت بندکاری بی آز ادخبر رسان بی گیو چه پر اورید و نکو خورا گراندی .

بنده په اد بیو کی : بنه بنه بنه فلمسی ستاری او د تمیل د دنیا نور او نمک کید لای شی . منکر د و بنا او
لیک په د گر کی تر نارینو ور اندی تلای نشی . په دوی کی دورتی تو هب سن بیوه و تله
بنده ده او در وانی او فصاحت له پاوه بی جور بی ده . بنده بیولوی او اساسی ضعف لری او همه د
دوی مفرطه حایم او ملایم او بی شوره او شفه طبیعت دی چه ددوی په لیک کی دنو یستنده شخصی
حرارت او شو خی کمه لیدله کیزی .

او سدا آواز و په چاپیر همدغه کافی دی او امتحان به بی هم تر بیوی انداری په دی پور تینو اسا سو و کولای
شوا و دا به خپل لمری قدمونه په دی مطالعه کی و گیو . طبعاً هر مری بنه آواز غواری ولی خه چه کو لای
شی همه داده چه خپل خدا داده آراز خه نه خه اصلاح او ترمیم کی . او ددی بی پورتی تبصره شخنه هم زمز
هرداداری چه اتو نسان باید ما بیو سه نشی او پوه دی شی چه هر هتسو سیط آواز د کارد اجر اشخنه و تلای شی
او خه چه دراد بود شنجهیت په بنا د کی لو بیه برخه لری هنه نور شیان دی :

وارد واره تامی باید دا سوال و کی چه شخصیت شه شی دی ؟

د ایو اسانه سوال نه دی . تامی به د کشی و و بـ نی چه خو هره جی معنا او پیچلی تعریف ورکوی (نه)
سجایا او همیزات چه بی فرد د نور و شخنه بیلوی شخصیت دی) داداسی مجرم د اسم او تعریف په قامو سو او دلخت په کابو
کی خورا مغلق او خورا لزمعنی لی را بشی . تیر له تعریفه بی د شخصیت خنی بیو مقنا طبیعی شخصیت
دی . دلته د مقناظیسی کلمه دغور ورده معنی بی جاذبه او کشندر و نکید د په راد بیو کی خو خا هری بشایست
سیما او قیا فه لهدی کاره عا جز دی او دا کار هر و مرود آواز پر غاره اینبود لکیزی چه داو رید و نکو توجه
باید شانته ور و بولی . خو خرنکه مو چه و و بیل آواز که هر خو مره بنه وی دا کار پوره پر خپله غاره نشی اخیستادی

او د توجه له پاره نور غوره او اساس عوامل مو جرددی چه د آواز په ظرف کنی خان تر خله هد فه رسوی .
خنی داسی عوامل خورا بدیهی او تشخیص بی هم آسانه دی په دی ترتیب :

۲- سخه چه د نطا قه خخه غوار و جاذب آواز ندی بلکه اخبار دی : تا سی به و و ایاست چه داخو خورا
سکر ان کار او کوم یوسری که اخبار سره را غیر نه کرایشی . تکه چه ناسی به پلای فکر کی لوید لی یا سث
چه زمزوز مراد د جنک چاری او د اخبار و عنا و بن دی داسی نه ده و گور لی چه ستا سو پوه مفسر په هجرا د دی
چه اخبار و رسپارل کیزی و ینی چه د اخبار لکه د تیری و رخی پا نه بی اهمیت او بی خونده دی لا کن دی
دبی لاری و رورا ندی کیزی او عالمانه وابی تا سو خبرونه و کتل ...؟ خه نتیجه هو خنی و اخستله
ما ته خود اسی بنکاری چه ... متعدد بن دا کولای شی چه ... او طرف مقابله دا چانس لری چه ...
دا یوبل راز خبر با یلد و گنل شی چه معمولا د خبر و تفسیر او تعییر ، تجزیه او تحالیل بلل کیزی او کله کله دا
کاردو هر ڈیفوره او سطحی اجرا کیزی چه تو لخلق سره بلوسوی او مفسر ته دیری سپکی سپوری کوی
او کله کله داسی مسائلوته اشاره کوی چه د لاسه د حریف ور پام کیزی په دیر و ناجیز و شیانو ته هم اشاره کوی
او داسی غریبی او طفلانه تبصری په رکوی چه د خندی ور او ویل او نه ویل بی هیچ فایده او ضرر و نه لری
هر خبره چه په رادیو کی کوی امکان لری چه خبر و لری او اور یلد و نکره دی یونوی مضمون او
معلومات شی . لا کن صرف دا کافی نه ده بلکه اخبار دی داسی وی چه د اور یلد و نکو پکار او د دوی احتیاج
دی ورته ولیدل شی نو « لکه چه هر لیکونکی او خطیب ته پکار دی »
دحال او مقام ابجایات او مقتضیات و پیشنه مثلاً که دیو شی دخ خلو اعلان کوی باید بکور نی قیاس کی چه کوارکور
سره ناست دی ستاسو و ینا اوری او ستاسو اعلان شوی شی قیاسوی او خپل احتیاجات او دارائی ته هم گوری . نو باید دز وند بولوی
احتیاج او ار تیاور و بنی چه داشی را و نیسی . خلاصه په هرشی کی خبر پروت دی خرکه مفسر د بصیرت خاوند وی .
۳ هفعه نطا قان چه و موبنodel که ینا دسره و و ینو او ددوی په ینا کی اغیزه لر و نکی عناصر و پلتو و دی اسی
چه یوبل عنصر تمثیل او درام و مو مو .

درام یوه یونانی کلمه او معنای ده حرکت او عمل ، تکه نو خه در امی چه و ینو دحرکاتو او مو انعمو ، منازعا تو او
مباحثه خخه جوری شوی دی . او تر پایه پوری د بنوا بد و تایجود را تلو امکان پکنی کی لیدل کیزی
« همداشیان دی چه لیدونکی او ارویدونکی تر پایه پوری بو ختساتی او دده توجه خانشی خنی ژ غور لای »
ما هر لیکوال او نطاق تنها د جنک دچار و خخه نه بلکه دهري حادثه خخه درامه جور و الی شی . دهري موضع خخه
هفعه پنچی ریشی چه دو گردخوشی او رغبت هوجبدی را بآسی .

او د هو انعوپه مقابله چیلنچ ور کوی . البته په دی مبارزه کی دخیور خط هم هفعه دا و ریدونکی
د توجه هر کر دی . او ددوی ذهن نشین کولو دباره موضوع دنور و چارو سره پر تله کوی ، ورته والی او
مخالفت او تو پیری په عیطي مثا لو کی بنی .

او داچه موضوع د چسبه کی د تنوع او بداعته خخه کار اخلي او په همدي ترتیب د سامعينو احساسات
او افکار و په شور را ولی او کوم شی چه غواری ددوی په زر و او مغزو کی خابوی .

د اسکار خو مره چه ثابتی نتیجي لری هغوغ مره پوهه ، مشق او تمرين غواری

نو خطیب با ید دو مرد لیا قت و لئری چه دور چنیوغا ری چار و خسته هم و کولای شی یوه حساسه او مینیجه در امه جوره کی .

۴- تاسی به بی و هنی چه دنبو نطاقامو یوه بله سجیه ده پرخان باور او اعتقادلر ل - خوکچه پرخان اعتمادلری
تنهای کتابو نه نه لو لی او نه صرف دنو رو دافکار و پیر وی کوی او هغه را نقلوی بلکه په خپله هم دخینه افکار و
او را ئسره منگول ور کوي (البته دا کار هلتە کیزى چ، لیکو نىكى يا خطیب په موضوع کي د تخصص
خاوند او د یولوار او افکار و صحت او صقم ورتە معلوم وی) او د خپله شعوره او تاجر پی خخه هم
کار و اخلى . دا کار نطق او و ینا ته یو نوی ژوند ور کوي . او تأثیر بی لازیاتوی . او با ید باور و کرو چه
تر هغه شخصیت چه دنور و تأثیر پے کې بنی سکى خلیزى ، بل ضعیفه ، کمزوری او بى خوندە
شخصیت نئتە . ره رچا شخصیت باید دده دطبیعت آئى نه وی .

شاید د شخصیت نوم لزا و دیر مغایق وی بنه به وی چه هو نزی دا ساتیا له پاره اسلوب و بولو.
تر دی نو رنشی اسـا نه کـید اـی، اوـس بهـد اـسلوب دـوه کـلاسـیکـی نـکـتـی وـوـاـیـوـ:
یـوـفـنـ وـانـیـ،ـلـهـ اـسلـوـبـ خـنـهـ دـاـسلـوـبـ خـاـ وـذـمـرـادـ دـیـ،ـ،ـ

و لئير نسبتاً په صراحت او و ضا حت دا سی و ای : د لیکونکی ترمطا لبو خیخه تل دده بیان او تعییر دیرزره ورو نکی وي . لخکه چه هر فرد تقریباً دخپلی جامعی په اند از په معلوماتخا و نددی : مخصوصاً هفه وخت چه یوه موضوع دده او دتولنی تر منځ دهبا حنني او مفاهمی متاع شی دهه کې په شاو خوا کې دتولوا آرایا او فکار تقریباً یورا زوی . منګر خه چه فرق را وری تعییر دی چه هر سری یې پیل پیل اسلوب کوي . «

۵- موژ دافصل په دیښکاره او حتمی عنصر چه در ادیو د شخصیت په تشکیل کی لویه برخه لری پای ته رسو و
د احتمی عنصر لو ستل دیوه متن دی خرنګه چه طبیعی او تازه ترغیب و راشی او فرق بی د خبر و کو او خنځه
و نشی . که دانه وی با ید ټول برود کاست ناقص او ناکامه و ګمکو . ځینو ته دا کار یو طبیعی داد دی او دو هره
اسانه وی چه دیاردلو حاجت نه لری . (داعنصر ځکه لازم دی چه غالباً در ادیو خطابی د کاغذ د منځه لو ستلې کېږي)
او ځینو ته یو نوی فن دی چه وروسته تر پام لرنې ، مشق او تمرينه به ټی زده کوي .

دالاندی حده ل دهقه عناء و بینا و سوا الوخخه روغ شوی چه در ادیود شخصیت خرنکه والی بنی .

نه حکمه نه باشد، ادیب آننه با انعکاس و یو لو.

درادیو انعکاس

داجدول به تاسی ته در په یا د کی چه د وسیلی په دول خهشیان در سره واخلي تر خو چه په ستودیوکی
مجهز او چمتو خپل وارته ولاړیاست . یو وار د خپلی کورنۍ په منځ کی خپل برود کاست قرائت کی داجدول
په تو ورکی او ورته ووا یا ست چه د اسوالونه و ګورنۍ او چیرته چه ستا سو په وینا کی چه ضعف
او ګو ده هاته وينه اشاره دي ورته وکی . دغور وړ نکات دادی :

۱- آواز :

آیاستا سو آو از تازه ، ژوندی او خو زدی ؟

په سز مو کي خو به گنگوسي نه کوئي ، آواز خو به مو شکسته گي نه لري او په ستونسي کي خونه زغيزى ،
په هتوسط صورت او آرامي قرائت کوئي (۱۴۰ کلمه په يوه دقيقه کي). آيا آواز هو يك نواخته او دلکر يده
دي او که په هناسبو ځایو کي دېل او وقفه او د معنى او مطلب سره سه خپل آهمنک بدلوی او آواز موکبته
او پورته کوئي؟ آیاستا سو آو از داسی دی لکه چه زعیزی او که داسی بنکا ری لکه چه کا غذ لو لې
۴- و ینا :

تاسي بي تکلیفه او په طبیعی دول زغيزى که یه ؟

ستاسو و ینا وروسته ترا ورید و دسما معینو په مفزو کي کوم درس او معلومات هم په یېزدي که یه ؟
دکلمو ټول اصوات او سیلابی رو غی او په وضاحت تلفظ کوئي او که در خخه پاته کیزی آیاستاسو و ینام ځیطی او دټولنی
دسویی سره سمه ده او که خنی کلمی له فهمه لري دی دصامتو او مصو تو حروفه او اصوا تو تلفظ د خپله
خړجه او په هتناسب صورت کوئي ؟

(۳) اخبار :

آیاستا سو و ینا هغه د استفا دی ور او مهمه نکته چه په دی هو ضوع کي ټي پیدا کول امکان ولري بشی که یه ؟
خپله و ینا موکومي تازه او مهمي ځیطی حادثه که منسو به کری ده که یه ؟
د خپلوسا مهینو خخه مود دې و ینا په اثر د کوم کار د کولوا و با پر کوم فکر او مطلب یقین او باور لر لو
خواهش کری دی که یه ؟

(۴) دحال او مقام هقتضیا ت :

آیا هلتفت شوی بی چه سامعین دی ولی سلا سو و ینا ته غور و نیسي ؟
آیا د دوی کوم مخصوص هیڅ ک او هشوق مو مد نظر دی که یه؛ لکه؛ نفعه، زیره، فردی یسا فا میلی
ضرر او تبا هی، بری؛ صداقت، فیاضی او نور ؟
آیاداو ینا او نوشته دیو هڅا چ جمعیت او یو چه معینی تو لبی له پاره لیکلې شوی ده که یه ؟
آیا ژبه مو محاوروی شکل لري که کتابی او تصریح بری ؟
په ینا کې «زه» د یړر او لی او که «تاسي» ؟

(۵) پر خپل او تجارتیو او معلوما تو انکا :

آیا نوشته مو دا سی بنکاری چه تا سیخه و ایاست او که داسی بنکاری
چه د نور و مقولی او د ګنابو متون لو لې ؟
که چه هود نور و خخه راوري وی د خپلو امساسی افکار او معلوما تو پرخه مو ګرزو لی دی که یه ؟
په تبصره کي خپلو تجارتیه هم اشاره کوي که یه .
داسی کو شش هم کوي چه تبصره هود سا معینو د تجارتیو سره مو افقه وی ؟
آیا په سوال او خواب کې هر خه چه او ایاست په هنډه یقین لري او که د شک او تردید له رو یه
دلائل و راندی کويه ؟

(۶)- بد ا عتاوتا ز گی :

آیا ستا سو و بنا د کوم طبیعی ذوق تنده ما تویی ؟

پر تجینو کملو چه رواج نه لری د و مره تبصره کوئی چه مفهوم لی ظا هر شی که یه ؟

کوشش مو داده چه دو بنا استاد خان معروفی کی او که دیوه خواخو زی آشنا په دود خلکو سره

و ز غیری ؟

سبک مو بک نواخته او ستو هانه کونکی ده که یه ؟

(۷) تمثیل :

او له جمله مو دو مره زور لری چه په مجرد داورید و دسا معینو تیت افکار سره را گوند او تاسی ته متوجه شی ؟

و بنا مو سره ددی چه طبیعی او منصفانه ده کوم مخصوص هدف او غایه هم لری ؟

تعربض ، تعلیل او حیرت انگیز ی لری که یه ؟

و بنا مو دا سی بنگاری چه یو سوال دسامعینو خنجه کوئی او بیا یو صورت حل و رزده کوئی ؟

خپلی و بنا ته مو یو صحیح هدف یا کای دی ؟

صرف معلومات و رکوئی او که عمل او یقین هم غواری ؟

دا مسئلله هو په دیر و هو ارد و کی ڪتلی ده - تفصیل او تشریح او محیطی مثا لونه او هعنونی مقولی

او روایات من هم را اوری دی که یه (ددل چسیبی ، عام فهمی او غیره لر لوله پاره ۱۵) په اول

پراگراف ڪی دو بنا لند مطلب بنی از که تر پایه پوری دسا معینو د تشویق او کشف کولو دباره گیجه

پنه ساتی ؟

و بنا مو سره ددی چه تر بیوی ده ، د خرافت او نفاست روح هم لری که یه ؟

په دی موضوع کی مصاحبه او دا یسلانگ لازم و وا او که بی خایه کار دی ؟

(۸) د تحریر سبک اور و ش :

پنحو اتر لیکلو کوم پلان با خا که جویوی او که هر چه مخفی ته در تله همه ذکر کوئی ؟

ستا سودا و بنا دا حساسا تو او جذ با تو په تمثیل او تصویر کی سعد او نزول لری که یه ؟

جملی هو لند چیزی ؟ سره ددی بیا هم په ساختمان کی لی فرق کیز ی که یه ؟

عمومیات مو تحریر یه کری او امثلی هو پارز با تی کری که یه ؟

کوم کلمات چه استعمالوی تاکلی شوی دی او ستابو پر مطا لبو صریح آلات کوئی ؟

د مبتذلو عبارا تو او تشبیهها تو خنجه خو کار نه اخلي ؟

ستا سو و بنا د اما نت او صراحت و صفت لری ؟

اطناب خو به نلری ؟

که چیری یو ، نیم خای او رید و نکی مسک او متبسم شی عیب خو به نه لری ؟

د مسکا لمعی رعایت کوئی او که د کنای ژ بی ؟

بنا غلی محمد امان فارغی

عشق در پر تو ماه

بهار با همه زیبائیش نمایان است
مثال دختر ناخوش بحال بحران است
وجود نازک وزرد و تجیف شعریان است
نیسم سرد شب نگاه در روزش رزان است
که چشم شبنم ازین ره کذربه کریان است
هزار مشعل فیروزه فی فروزان است
ولیک هر ورق کل زیاد لرزان است
زدست جوش ریاحین و عشق پیچان است
که بر سر تو کهر بارا بر نیسان است
«بهر طرف که نظر میکنم چرا غان است»
نشسته طایرافکار من بظریان است
که مست نعمه و شور و غزل غرالان است
نوای نای شبان بچه ها و دهقان است
کمان مبر که زسودای خط جانان است
ازینکه چشم چشم شبیه طوفان است
چنین که بلبل طبعم هزار دستان است
که تلخکا میم از بهر خسته جانا ن است
به ناز و عشه شاهد که سست پیمان است

او ایل حمل و وقت ابر و بارا نست
شب است و ماه در آغوش مادر گرد و ن
گهیز ابر لحافی برو کشد: گاهی
گهیز سردی ایام میکشد آهی
چنان به بستر بیماری است دختر چرخ
ز چشمها ی ثوابت به کند سیار
هوام لائم و بس خوشکوار و خوب لطیف
بهر طرف که به ینی با ط نفر پا
همیده ده به شجر پیک شب چنین پیغام
حسن لاله و مه دیدم و بخود کفت
بر روی تخته سنگی کنا رتا لا بسی
زدشت و دره صدای سرود می آید
خفیف صوت حز ینی بکوش میر سدم
غبار غم برم پنهان میشود؛ لیکن
مکن خیال که من عشق دلبران دارم
گمان مبر که گل روی یار در نظرم
تر شوق پسته دهانان به مغز شورم نیست
بسوز و ناله عاشق که سخت جان کاه است

هر اقسام بد ل پر زخون و ارمان است
به خشکی لب عاشق بشام هجران است
غم ترق این ملک ردل و جان است
مرا دعا شفه با دلبران چه امکان است
محبت و حلن از حب دین و ایمان است
که خاک پاک وطن مهد حسن آنان است
که جمع خاطرم از طرف آن بریشان است
چرا که برق ماسر و این گلستان است
بین هر یض و طن احتیاج در مان است
تر اچه سود ز سودای ساده رویان است
دگر چه حاجت معموق و لعل خندان است
که اتفاق کند هر که ا و مسلمان است
بصد امید بسوی من و توحیران است
چنان فسرده که کوئی کنون ز هستان است
که این ز خاصه انسان و آن ز حیوان است
فسر شه مدنیت بسی کریز ان است
به ملتی که ز غیرت شهر دوران است
پکویا که بسما ر است و دهر خندان است
هشو که بر تو کنو ن فرض شکر زردا ن است
که جام شهد سعادت بکام افغان است
بیا که تو سن اقبال ما بسجوان است
بر فتنی رسدا آنکو همیشه حکومشان است
که این صد ا که بندی صدای و جدان است

فغان فارغی از درد دل کند نشأت
و کرن خودنه ادیب است نی سخنان است

بریش سینه سوزان عاشقان حزین
قسم بچشم تر شبنم سحر گز هی
قسم بجمله تر و خشک و روزشب که مرا
چو هست شاهد رعنای هلک در بر من
من و محبت معشوقه و حلن؛ آری
هزار شاهد ر عنادای نام وطن
پن لف بار ندارم علاقه یک سر موی
بقید سر و نباشم ز فیض آزادی
بیا تو هم گذر از فکر فر گس بیمار
جز اینکه سوده شو استخوان از غم و درد
تر اکه معدن لعل است کو هسوار وطن
بیا بیا که بهم دست اتفاق د هیم
بیا بین که چنان چشم انتظار وطن
بین بهار شد و نوکل امید و طن
ز جهل بکذر و دامن عالم محاکم کیر
ز ملتی که سکت حجهل بر درش خوا بد
صبا بحالت کیمسار بر سلام مران
با ذکه همت و غیرت بنام او ختم است
جهان بروی تو خندان شده است و تو بدین
بنخوا ان تر انه شیرین بنام آزادی
بیا که و ادی همت و سبع میدان است
براه سیر تکا هل بکوش و رفعت جوی
بیا بیا سخن من بکوش دل بشنو

کابل از نظر جغرافیای شهری

ما یکدسته داشت جو بان فا کو لته ادبیات بر هنرمنی فاضل محترم داکتر غلام عمر خان استاد جغرافیای فا کو لته و ادبی سبز کابل و کوهای آن را در ماه میزان سال ۳۲ مورد درقت قراردادیم که اینکه مشاهدات خود را از نظر جغرافیای فریکی و شهری به پیشگاه علا قمندان تقدیم میدارم.

شهر کابل در وادی سبز و زیبائی واقع است که در بسیار مشهور کابل آنرا دو قسمت کرده و کوه هندو گش کوهایی که در دوره سوم جیو لو جی تشکیل شده آنرا احاطه کرده است. سمت افتاده این سلسله جبال معین و مشخص بوده با سلسله جبال اسیای غربی ارتباط مستقیمی دارد. سمت افتاده واحدی یعنی شرقاً و غرباً دارای مبدأ شد، در بعض حصص شکل و ترتیب این سلسله تغییر خورده جلکه ها و حوزه های متعددی دارد. حوزه کامل، چهاردهی و جلکه کوهد امن را بوجود آورده است.

در دوره های مختلف جیو لو جی ترسیمات درین موقع تپه های راسبه را تشکیل داده و بمرور زمان با اثر تخریبات آسای جاری و تغییرات جیو ای و جی و عوامل خارجی طبقات رسوبی تخریب و کوه شیر دروازه از آسمانی جدا گشته. اکر بمبارفولو جی و ادبی کابل و اطراف فردیک آن در نگریم در اثر تخریب و سیلا بهما و ادیها لی می یابیم که از هر طرف با کوهای یعنی سلسله هند و کوه های احاطه شده است. که در بعض مناطق مثل جلکه کوهد امن و سیع و در بعض حوزه های مازد پهمان بدره تندی منتہی میگردد. در همه وادی ها به پستی هاو بلندیها سطوح مرتفع و هیدان های کوچکی بر پیشو ر به کشید، آن های رخانه های تهییر مذده است. دنلار چند اول در واژه لاهوری و آباد ده افغانان که بفاصله های قریب از یکدیگر قرار گرفته است. و همچنین تپه کلوله پشته، تپه مرنجان و غیره جلب تو جه می نماید. هر کاه این تپه ها، خانه ها و منازل را از نکاه تاریخ ملاحظه کنیم هر کدام بنو به خود تاریخچه مختصری دارد.

چنانچه این بنادر اثر سیر ترقی و تمدن و از دنیادنفومن که بمرور زمان کردهم جمع گردیدند. روز بروز یو سمعت شهر افروز. آبادیهای شهر کابل و قنی سیارکم و مر و ط به چند خاندان بود که در قدیم در آذ مسکن گردیده بودند با استقرار خاندانهای مختلف آبادیهار و زبروز رو با فروی آهاد در دصر اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان از ارگ موجوده بناء شد و آبادیهای خوب تری بیان آمد و از آنوقت حکومت افغانستان دامان این آبادیهار او سیعتر ساخته و در دوره امیر حبیب الله خان مؤسسه حکومتی و منازل متعدد در کابل مخصوصاً با طراف ارگ حاضر بنا یافت و باین ترتیب شهر کابل وسیع تر شد. در عهد پسرش در عمارت دورو پیش از این اصلاحات نشد

پلکه قصر دار الامان و پله تاج بیکه بنا یافت. همچنین درین دوره خانهای ده افغانان توسعه یافت. در عصر اهلیحضرت نادر شاه شهید شهر کابل را بطریق شیر پور اهدا کردند. آهاد عصر اهلیحضرت های او بیش از پیش بر وسعت و قشگی شهر افزودند چنانچه شهر نو وجود داشت. بطرف شمال، کارته چارالی دهبوری بطرف غرب و جاده میهوند تا کارته شاه شهید بطرف شرق شهر کهنه تازه علاوه شده تعمیر اتر امیری شده است. شهر کابل اگر از نکاه قاریخ مطالعه شود شهر یست خیلی قدیمی، چنانچه و قتیله است که این شهر را بزم تغیر ممکن نمیگردید سوی مشهد از آنجا به شهرهای افغانی آمد، در ۲۶۰ قمری کابل عبور کرده آثار این دور و آثار تمدن و مسکن و کاتی از مادها و هخامنشی های نیز در کابل بدست آمده است. حفریات سیاه سنگ آثار بودائی هند را بمانشان داد این آثار بود ایی در ۸۴۰ میلادی شد. همچنان آن په سکه آثار دوره اعیانی و استقرار تمدن آنها را بسامعری مکرر بر علاوه آثار فوق مسکون شدن مردم بغرب شهر کابل (جوار کو تل خیرخانه) در قرن ۳ قم دوره آرین را ثبت میکند. مسکونی کات شاهان ساسانی از قبیل قباد و شاه پور دوم یعنی ۴۹۷-۴۱۰ میلادی وارد شیر دوم ۴۲۹-۴۸۴ میلادی و شاه پور سوم، قدیم بودن شهر کابل را مدلل میسازد.

خانههای مرفوع دامنه کوہ آسمانی و شیر در و ازه از قبیل دلاکوه چند اول و عاشقانه و از طرف دیگر بالا کوه ده افغانان و آسمانی آثار ساکنین شهر کابل را نشان میدهد سکونت نبود و بد و طرف که زمانی در ڈامنی قابله بازی سیلا ب و تخریبیات آبهای جاری بوجود آمد بود چندان محفوظ قابل این دره کوههای مرفوع دیده میشود بمن رو هجرای آبهای آثار دریاها چندین قرن قبل را نشان میدهد چنانچه کفتار اجداد و بزرگان و بقا یای آثار حیاتی در قسمت های بالایی بستر این دریا و درد اهته مکوههای شیر در و ازه و آسمانی استقرار و حیات نفوذ میسازد. طبق مطالعه جغرافیه شهری که نسودیم و از قدیم بودن این شهر مسبوق شدیم اگر بسته بخانههای و مطالعه خاندان مادهای ۸۵۰ قم، هنخامنشی های ۵۵۰ قم بپردازیم وسعت این شهر محدود و روشن خواهد شد.

از روی مطالعه کتب تاریخی توسعه این شهر بود و عامل دیباشد: اول تجارت دوم مذهب. از نظر تجارتی: شهر کابل مانند یک دهليز است در آسیا مرکزی واقع گردیده که همیشه اسیای شمالي را به اسیای جنوبي و شرق آسیا بغرب ارتباط داده است این دهليز از شمال هند شروع و تا بغرب اقتراط امتداد دارد و مردمان برای سهولت عبور و مسوار خود این دهليزها میگذرند انتشار کرده بودند از راه این دهليز تبدله کالا و اجناس صورت میگرفت چنانچه همیشه ابریشم چین قدیم بدیدگر همکنون ب اسیا حمل میشد. این عبور و مسوار ب توسعه این شهر گردید. دوم از نظر مذهبی: وقتیکه مذهب بودائی در قرن ۵ قم در هند نشأت گردید از انجا در سر کا سر آسیای حکمرانی پیش شد. وجود مجسمهای با میان نفوذ مذهب بودائی را درین همه میگشت گذشت میسازد روی هر فقه نفوذ و انتشار این مذهب در اسیای جنوبي از یک طرف و در سرزمین چین از طرف دیگر بوسعت شهر کابل خیلی کمک کرد.

گذشته از عوامل مذهبی دوره امپراتوری فارسیها و دوره طولانی صنعتی نه تنها در شهر کابل تاثیری ازد اخنه بود بلکه در بسیاری از شهرهای افغانستان نیز تأثیر گردید و بوسعت آنها افزوده یعنی در دوره رفاهیت و آرامی انسانهات و سعه تعمیرات و منازل خود کوشیدند و این شهر را او سیع ترا ساختند

و فی نسبت به بعض عوامل در ادو از تاریخی سکته و وقفه های در تو سعه یا گفته شهرب کا بل وارد شده که نه تنها کار تعمیرات آن از پیش فت افتاد بلکه به نسبت همین عواطف خرابی ها نیز درین سر زمین رخ داد. که از آنجمله یکی انهدام مذہبی است که در قرن ۹، ۱۰، ۱۱ میلادی بدست اهل اب صورت گرفت و در نتیجه پا رس، افغانستان و حصة غربی هند بدین مقدس اسلام مشرف شدند.

عامل دیگر یکی در تو سعه این شهر سکته وارد گردیده با غلبه و استیلای مغل هاست که در قرن ۱۲ (۱۲۲۱) از یونانی پیشوای بزرگ آنها چنگیزخان شروع گردیده و با این غلبه و استیلا تمام شهرهای آسیای مرکزی بصورت عموم خراب و خسارات زیادی باقیمانده است که خرابهای شهرهای جنوب افغانستان، ترکستان افغانی و جله های شمالي شاهد این مقال هیباشد. این همه عوامل نه تنها باعث انهدام شهرهای آسیای مرکزی کردند بلکه به پیشرفت و توسعه شهر کا بل نیز صدمه فاحشی وارد ساخت پس از این خرابی ها باز دوره آسوده کی و ارامی سر از نو آغاز و نفومن طبعاً زیاد و سطح ماد بات بلند رفت و روی این اساس افکار بشر تو سعه یافته و معیار تمدن صعود گرد و نظر پسرو رت ارتباط بین افراد مجدد آمر فرار گردید، و سایل ارتباط روز سرور ترقی گردید و در قرن ۱۳ و ۱۴ خطوط اصلات و ارتباط طریق و غرب از راه ابحار قایم شدند و حف آن رو ابد تجاری از قرن ۱۳ به بعد در حوزه آسیای مرکزی ازین دهالیزها صورت گرفت.

مذهب بودا نی که در سابق باعث تو سعه بعض شهرها بود ازین رفت عوامل فعال دیگری جانشین آن گردید که بر تو سعه این شهر روز بروز کمک مؤثری نمود از آنجمله طبق قانون طبیعی از دیدار نفومن بشر است که نسبت به افروزی نفومن بشر بوساطه سیع تر و فراخ تر حیا تی ضرورت پیدا میکند و نیز تحولات در تمدن بالا رفتن معیار رزندگی و نیاز مند بیهای ما بر احتیاج فراخی شهری افراید.

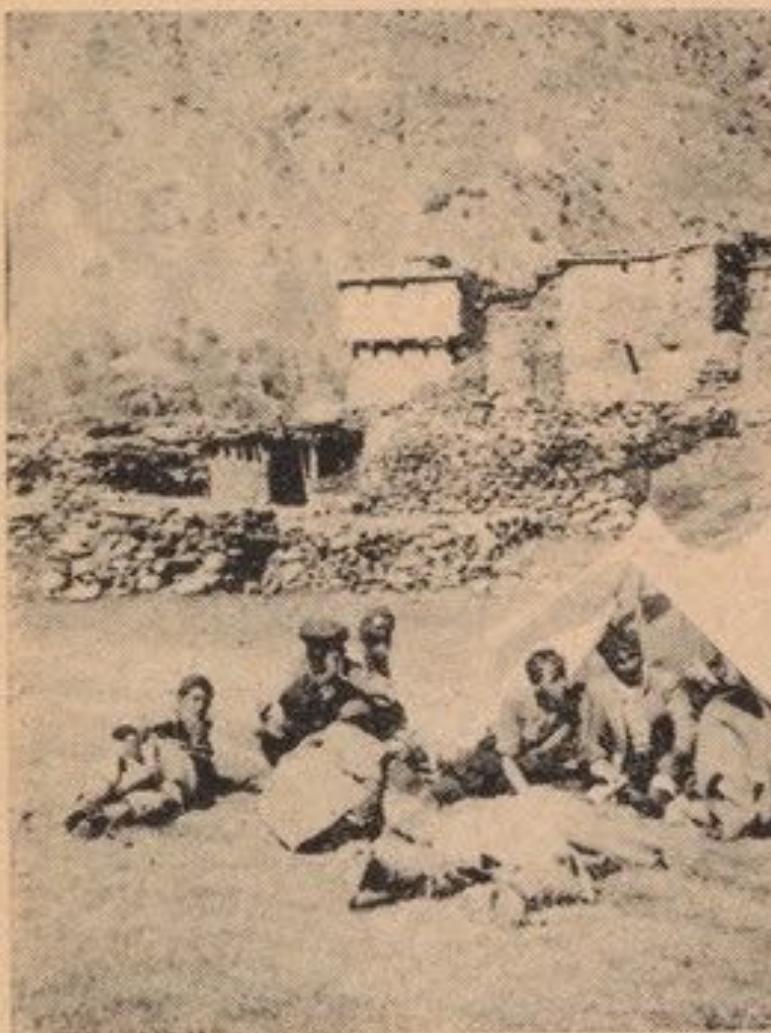
روی این اساسهاست که شهر کا بل روز بروز تو سعه خود افزوده و فرار یکه مشاهده میشود فعلاً عمارت و بنایها همه ساله زیاد شده میروند درین این عمارت عصری خانه های خامه کلی، بام های هموار و گوجه های تک که مر احل اولی و قدیمه تمدن را بخوبی نمایند کی میکند مشاهده مینمائیم و از بعض عمارت سابق و قدیمی معلوم میشود که شهر کابل شهریست که خود بخود اساس کرده و یک شهروضی نمی باشد.

بناغلی حبیب الله تری در سنت عالم کی مشهور په دیو آنہ شوم

ستا په میدنه کی محبوبی هستا نه شوم	د منع شمعی ته دی سو خم پر و آنہ شوم
محبت دی هسی لو بی په ما و گری	چه پیغبلو او پردو کی افسانه شوم
عقل و فکر دی تمام را خنی بو و ر	در سنت عالم کی مشهور په دیو آنہ شوم
واره ستاد مینی کیف دی بل خه نه دی	د اچه سر لکه مجنون په ویر آنہ شوم
کوم د غم غشی چه و ارشوله فلده	لمری زه ده فه غشی نشانه شوم
پس له هفه شو ه بنا دی پر ما حر امه	چه بندی د محبت په ز و لانه شوم
نه مشر کث نه بست پر سست یمه دلبری	ستاد یدن لر ه دا خل په بتخانه شوم
که می دوست که می عزیز که می آشنا و	ستاد پاره له همه و بیکانه شوم
هفه دم می خان په هر و کی حساب کی	چه اسیر ستاد فراق په جیلغا نه شوم
خود به ز غممه نر خی در قیبا نو	گرفتار چه په دا تار نک ناز دانه شوم
د گود رغاری ته تلم تل ستاد یدن له	
خان می (تری) او باله په بیهانه شوم	



سیداعلی حسنعلی محمدی در لباس قشنهگ، نو، سهانی



دھنکدہ پارون نورستان اسٹ، ملا پارونی راجع
بے صرف، ونچولسان این منطقہ معلومات میدهد.

سیاغلی احمدعلی معتمدی

در نورستان چه دیدم؟

دراواخر تابستان امسال (۱۳۳۲) ریاست فاکولته ادبیات مر ابنو رستان شرقی بفرض معاونت باهیئت علمی
دانمارکی اعزام کرد. اینک که تازه از آن سر زمین برگشته ام می خواهیم اند کی درباره مشاهدات
خود با شما صحبت کنم.

شاید از همه بیشتر میل داشته باشد بدآنید که با تجاه چه ترتیب - فرممکن است، اگر اعتماد
بر بازو و پای خود دارید میکویم که نورستان از یک سلسله دره ها و کوه ها تشکیل شده، هیچ
یک حیوان بار بردار از قبیل اسب، شتر و امثال آن در آن راه صعب العبور رفته نمی تواند.

اگر حقیقتاً شوق رفتن دارید، بایک عزم متین واردۀ قوی به نورستان بیاده سفر کنید
و باهر نوع عوامل بسازید، و باصطلاح باید سخت سر باشد. و اگر شکم خود را دوست دارید،
بهر است، برآجع، چای، بوره با خود بردارید. راستی مقداری ادویه نیز لازم است باخود داشته باشد.

(البته تذکر این مسائل انتقا بر حیات ساده و بی تکلف ولی صحبت بخش و فرحنان آن مردمان
نیست بلکه ضعف وجود خودها است که در اثر تبدیل ناگهانی ارتفاع و طرز زندگی امکان دارد
ما را به بحران صحیح مواجه سازد)

وقتی به نورستان رسیدید، ممکن نیست بار فیق خود پهلو به پهلو (صحبت کنان) بروید بلکه
باید یکی عقب دیگری مسافه پیدماید. چه تعجب خواهید کرد، اگر بکویم سر ک نیست، بلکه راه
هم نیست تنها یک اثر خفیفی که از قرون متمامی باین طرف پاهای عابرین کذاشته می یابید وس.
و در بسیاری جایها این اثر را هم نمی باید و باید به سینه از روی صخره های بزرگ با مو از فه

و مهارت تمام خود را بلغز ازید و وقتی از دریا عبور می کردید اکر پل خوبی نساخته بودند باحتیاط روی باک چوب آهسته آهسته میکنید . راستی فراموش کردم بشما بگویم چون درنو رستان بهر حصه مناظر قشنگ و دلربایی باید اکر طبع شاعرانه هم داشته باشید لاجرم می اختیار ام تاده می شوید و ساعتها چشم ان خود را بآن زیبائی طبیعت میدوزید . اما همتو جه باشید که رهبد از شما دور نشود و کرفه نخیلی مشکل است بار دیگر راه خود را دریابید . لا کن اکر ورزشکار و تنومند نباشید از ترس جان ساعتی پائین و بالا میدوید و با لآخره حیران و پریشان می افتد که کدام راه را پیش گیرم . زیرا تجربه بمن ثابت کرد - وقتی بخاطر عکس برداشی از کاروان دور نمایند فریاد من کار کرنشد ، اما در آخرین قیودن ها که ستاره امیدم روابا فول بود راه را دریا فتم و با خود کفتم کار عاقلانه نیست ، که خود را بار دیگر از کاروان دور سازم .

وقتی شما بدره هایی که بشکل « ۷ » است می آید مانند عقب بالا و پائین می روید ، بعباره دیگر خدمت شما عرض کنم ساعتی بکنار دریای خروشان و زمانی از دامن کوه نفسکردن ارتفاع می گیرید و چون بالای کوه میرسید اگر بخواهید دریای را که ساعتی قبل رفیق و همراه شما بود ببینید ، بہتر است با دوربین تماسا کنید چه کمان نمیکنم چشم ان شما آنقدر تیز باشد که آن دریای خروشان را از فراز کوه ملاحظه کنید شاید در آیام سفر تان سیار تصادف کند که پیش از رسیدن ده کمde ای فردیک دنیا تاریک شود . باید لا اقل کوشش کنید بکنار دریا و زمین هموار خود را بر سانید چه اگر آب نباشد نمی توانید چیزی برای خود بینید و اگر زمین هموار نباشد در بستر راحت نخواهید داشت .

از همه بیشتر سفر در کوتله طاقت فرساست ، فغان انسان را می کشد ، سخت سر بودن هم درینجا کافی نیست !! باید مرد فولادین باشید بهمه حال اکر بتوانید کوشش کنید لا اقل در اطراف ساعت ۲ خود را بسر کوتل بر سانید و الا مانند ما که ساعت ۵ عصر بکوتل او ره گل رسید یعنی و

۴۵۰۰ متر ارتفاع داشتیم، حرارت هم بد رج، نحت سفر سانسیکر ادبو دو نزدیک بود همارا بخ کر ختسازد

هر کدام ما بحال و حشت زده از فراز بر فهار زود می آمدیم و می افتادیم و هنوز از دامان کوتل

عبور نکرده بودیم که شب رسید و دنیا را بکلی تاریک ساخت و ما هر کدام به عجله در جستجوی

پناهگاهی بودیم، اما دیری نکذشت که از هم هتفرق شدیم و راه را هم گم کردیم نمی دانستیم

بکجا هستیم هنکه بسیار خسته شده بودم یاک مغاره کو، را دریافتیم و در آنجا در از کشیدم و چند

دقیقه بعد نعره هیزدم با مید آنکه بارگیر بستر مرایارد. خوشبختانه بعد از ۲ ساعت بار بردار

رسید و گفت که درین نزدیکی ها پناهگاهی سراغ دارد و خاطر نشان میکرد که هنوز هم

۴۰۰۰ متر ارتفاع داریم و ما میدانیم که بچنین ارتفاع نمای اشجار ممکن نیست پس

در کوه عریان و مملو از جفله سنگ در شب قاریک، در هر قدم جز افتادن و برخواستن چاره

نداشتیم ساعتی بدن منوال کذشت تایک پناه کاه متر و که نصف سقف هم نداشت رسیدیم و چون

از ذیکر جای ممکن نبود چوب دریافت کنیم حصه باقی مانده سقف را پالین کردیم و تا صبح

برای خویش آتش افروختیم.

شاید میل دارید بدانید در این دره ها چطور خانه آباد کرده اند اگر از نکاه جغرافیه

بشری قضاوت میکنیم می بینیم که مانند مردمان ابتدائی از مواد زیر دست خود

مساکن خویش را تعمیر کرده اند. در تمام دهکده ها سبک خانها چندان فرق ندارد، لیکن مساکنی که

در یک دره مشکل لاساخته شده اند از نکاه وضع تشخیص می شوند، موادی که در تعمیر خانه بکار می رود

سنگ و چوب است و کمی گل آنهم اگر یافت شود. دیوار خانه از طبقات متداول سنگ و چوب

ساخته شده تا اینکه دیوار بسر رسد، و استوار بماند توسط میو و زیپول آنرا محکم میکنند یعنی در

سطح تهداب یک کنده چویکه دو انجام آن سوراخ شده باشد میکنند و حینیکه دیوار خانه بسر

رسید یک میو دیکر گذشته و در دو جانب دیوار چوبهای قوی را از سوراخهای میو میکنند اند که

همان چوب قوی زیپول نامدارد. با این ترتیب دیوار از هر گونه لغزش ایمن می باشد. همینکه نوبت

به سقف خانه رسید چون چوب در آن سرزهین بسیار است چارتراشمهای قوی را گذاشته خانه را
می پوشانند و چون خاک کمیاب است یک طبقه با ریک گل روی بام راهی پوشانند. سقف خانه با
چهار پایه چهار تراش استوار می شود. اگر باشند کان دهکده صاحب ذوق باشد و طبقه صنعت کردشته
باشند پایه هارا خوب حکا کی میکنند و بالته این کار تنها از دست متمولین ساخته است. په رپایه که
حکا کی می شود صاحب خانه چند نزدیک کاوبه صنعت کردست هزد میدهد. مالک خانه در باقی
تعمیر بمردم قریه طور اجوره ندان میدهد در بعض دهکده ها خانهای دود رودارند و در بعض دهکده ها
جز دروازه در آمد دیگر سوراخی وجود ندارد. و دود از درز سقف خارج می شود. با خود
می کفسم اگر اینها روشند ازهای برای خانه خود بسازند از یک طرف دود خارج شده از لحاظ حفظ الصحیه
مفید است و از جانب دیگر هنکام فراغت میتوانند ازین اطاق خود چشم باین مناظر دل را بدوزند
و از زیبائی طبیعت حظ برند.

خانهای یکی عقب دیگر بکوه چسپیده اند و بین ارتفاع صدالی سه صد متر از عمق دره بنا یافته
اند. شما از یک بام دیگر یا از یک خانه بخانه دیگر می توانید بروید، بشرطی که در بالا شدن
زیشه هائی که از یک چوب چارتراش ساخته شده و تنها در آن چوب جای پا موجود است مبارت
داشته باشید و اگر روحی آن بلغزید شاید در چند ثانیه بعض اینکه بخانه بالاتر بروید بعمق دره
بررسید، و برای همیش در آنجا بمانید.

عموماً خانهای طبقه دارند. اکنون شمارا یکی از خانهای دهکده
استیوی میبرم بشرط آنکه راز خانه را بکسی افشا نکنید اما نکنید چرا شما را بخانه
استیوی میبرم و نه بگد ام خانه دیگر از دهکده ها نورستان؟ بله، برای آنکه دیگر دهکده ها
تقریباً با ارتفاع ۴۰۰-۳۰۰ متر از عمق دره بسر کوه بنا یافته اند و خیلی مشکل است
با آنجا با لاشوید.

(باقی دارد)

این نامه علمی، ادبی و تاریخی با متدیاز فاکولته ادبیات در فصول اربعه انتشار می‌یابد. علاوه بر منسو بین فاکولته نویسنده کان و دانشمندان وطن عزیز نیز آثار و اشعار شاعر ابی‌منظور نشر و اشاعه می‌فرستند و موجب تشکر و امتنان اداره نشرات این پوسته می‌شوند.

با این ترتیب علاوه‌قندان این نامه فراموش نخواهند فرمود که در اثر زحمت ورنج فراوان که دانشمندان در این راه برخود هموار کنند هر شماره را بدیع تر و مفید تریا بند و با ذوق و قریحه شان سازگار و برآورده است.

أخبار

بناغلی نعمت‌الله معروف فارغ التحصیل سال ۱۴۲۲ شعبه لسان و ادبیات این پوسته در اوایل بر ج نور هذاسنه طور سکا لر شب برای تحصیل تعلیم و تربیه بکشور هند اعزام شد.

بنا غلی سیدیو سف علوی هاسترد کری خود را در رشته تاریخ و دیرین شناسی از یونیورسیتی لکنها حاصل و بتحصیل دکتوری در رشته مطبوب آغاز کردند.

شرح اشتراک

درد اخل شمر	سالانه	۵	افغانی
برای محصلین	»	۸	»
ولايات	»	۱۰	و محصول پوستی
خارج	»	یک دالر	با محصول پوستی
یکه فروشی	۳	افغانی	

ادرس :

مدیر یت نشرات فاکولته ادبیات
شهر نو، کابل، افغانستان.

مدیر مسئول : عبد‌الله حدیثی
« یاری »

دفترچه
نشرات
دانشگاه
افغانستان

* * * * * * * * * *
اعلان

* دو اثر کر انبهای ملکا لشمر آیت‌تاب
* علم بدیع و علم عروض و قافية
* که با اشعار نظر فارسی تو ضیح وزینت یافته
* تازه بطبع رسانیده، ذو قمندان هر جلد آفران
* در بدل چهار افغانی از فاکولته ادبیات
* بدست آورده میتوانند .
* * * * * * * * *

در مطبوعه معارف طبع شد

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library